

(۳)

میشوند و تایجه آن این است که فکرها و خیالات خوانندگان آنرا بخواهند و سخنان یعنی کنه فایده دین و نه منفعت دنیا است پر و نملو و میشود .
 کتابای افسانه دیگری که از آثار مهمه ادبیات فارسی شمرده میشود مانند شهنشاهه فردوسی ، و سکندر نامه نظامی و یو-ف زیبایی حضرت مولانا جامی بر حمته الداعیه ، وغیره که همه آنها نظام است و مصنفین آن اداد سخن طرازی را در آن داده اند آنها باز خیلی مغایق و بیحیده میباشد که فهمیدن آنها کاره خوانند و نویسنده نیست . شمسه و قهقهه ، بهار دانش ، انوار سیولی . و امثال آن نیز آنقدر آسان و سریع الفهم نیست که بس و خوانی بعض ازان است بساط مدعا بشود .

حال آنکه زمان زمان را قی و تجدد است . در هر چیز یک نوعی و تازه گی دیده میشود . بسیار افسوس است که مردمان ما آن کتابای قدیمه فیشن بیار صد و پنجصده ساله پیش ازین را میخواستند . و بخیال خودشان می آید که می فهمند ، و از کتاب افسانه (سیاحت بر دور ا دور زمین بهشتادر روز) که مترجم آنرا بصورت یک مکالمه عادتی و بسیار ساده نوشته است مغایق و بیحیده گفته بخواندن آن غبیت نمیکنند . و این نیست مگر اینکه ذهنها و چشمهای مردمان ملک ما بهمان احوال انشا و طرز تحریر را قدریه عادت گرفته است . و چون این کتابای افسانهای جدید که آنرا زو، ان) یا (ناول) میگویند یک شیوه جدید نوسلوبی دارد از ازو برای آنچنان اشخاص قابل نمایش

(۴)

سائد و مظہر رغبت نمیگردد و چون بنای این افسانه ها بر علم و فن و
ضوع شده و اکثر مردمان از آن بخیر است اینهم و جب مغلق شناخت
آن میشود .

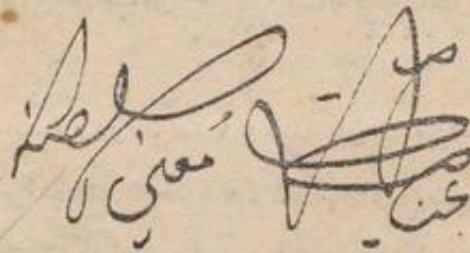
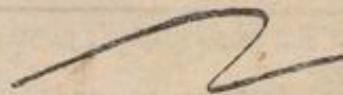
با وجود اینهم چون مقصد یگانه ماز تأسیس (مطبوعة عنایت) این است که
آثار جدیده این عصر و زمان حاضر را طبع و نشر نمایم و مردمان و
طن خود را آهسته به علم و فن راهبری کنیم به رغبت و عدم رغبت
شان التفانی نکرده باز به طبع ناول فنی (سیاحت در جو هوا) امر و اجازه
نمودیم . هر کاه در صدی یات آدم آنرا بخواند و پنهاند باز ما آنرا افاده شمر
ده در بی تجارت آن نمیگردیم . ذاتاً مقصد ماز تأسیس مطبوعه عنایت تجارت
نی باشند نشر علم و معرفت است .

(سیاحت در جو هوا) نیز از آثار (زو لورن) نام ادیب فرانسوی است
که در نوشتن ناویهای فنی شهرت فوق العاده را مالک است اگرچه
اکثر ناویهای افسانه ها تصویری و خیالی میباشند ولی چون آن تصور
و خیال بر علم و فن بنایافته باشد تنها ساعت یاری فی ، باشند فواید علمی نیز
میساند در وقتی که (زو لورن) این ناول را مینوشت هنوز او را بلامهای
— یعنی طیاره های آنکه ماشینهای برواز — و (زیلین) نام بالونهای
ماشین دار بوجود نیامده بوده همان تصور بود که خیال را بحقیقت تبدیل نمود .
ناول سیاحت جو هوا نیز مانند سیاحت بر دور از دور زمین از فرانسوی

(۵)

بهتر کی عثمانی، وازر کی عزیزی بینان (محمود طرزی) بزبان فارسی
 ترجمه کرده است . ماطیع و نثار این اثر را ازین سبب آرزو نمودیم که ازین
 گونه اثرهای جدید در مملکت ما بسایر عرفان آیه اعلیحضرت قبله که
 مقدس اعظم روحی له نداء (سراج الملأة والدین) خلد الله ملک افزونی
 کیرد . و اگر در من وقت خوانند نیاید در استقبال امیدواریم که انشاء الله
 ایشگونه اثرهارا اولاد وطن بکمال ذوق و شوق بخوانند ، وبسی استفاده
 ازان بتوانند . ومن الله التوفیق .

امضا



(۶)

سیدا در حواله

باب اول

یک مسئله که مجالسای علمیه در آن تحریر میماند در گذشته و زمینه است؟

«دوزوم! دوروم! ۰۰۰» دو تفکیجه در یک آن صدا کرد. یک گاوی که بخواهد قدم به آنسو بیچرید گله یک تفکیجه را بر استخوان کمر خود بخورد. حالا نکحیوان بیماره در مسئله هیچ داخل نبوده سراسر میگذاشت.

خواهید پرسید که «دولو» (۱) کنند کان - یعنی همدیگر خود را به تفکیجه زند کانز اچه شد؟ خبر بد هم که آنهاز اهیج ضرری نرسید. آیا دولو کنند کان که باشند ؟ نام آنهاز ایندیشناشیم، اما چنان یک معلومست

(۱) دولو یک عادت بسیار بد و ناگوار مردم فرنگ است که اگر در مابین دو شخص داشت خانی بیش شود، یا آن دو شخص بروند، متشوقه باهندیگر رقیب شوند، یا آنکه یک آندیگری را حقارت کنند همدیگر خود شانزابند و دولو - یعنی همدیگر کشی - دهوت میکنند. از هر دو طرف شاهدها گرفته میشود، بولیس هم خاص میشود، در هر چیز وغیره با همدیگر جنک و مبارزه میکنند.

(۷)

استقدر است که یکی ازین دو جنتلمن دوئللو کنند و پیر آن انگلیز و جوانتر آن امریکائیست و هر کادر باب گاو یچاره گله خورده تحقیقات بعمل آورید که آیا در بجای او کدام سرزه این این گله را بغیر حق خورده؟ درین باب هیچ مشکلات نمی بینیم ! زیرا این گاو یچاره در ساحل طرف راست تالاب (نیاغارا) در نزدیک بال معلق که سه میل دور تراز شلاله مشهور (نیاغارا) است دریک چنانز ازی چرا امین نمود و پس معلوم شد که دوئللو - یعنی همدمیگر کشی - نیز در همین موضع که از اضدی مالک جاهیر متفرقه امریکا را با از اضدی کانادا را ببط داده است بوقوع آمده است .

جنتلمن انگلیزی و جنتلمن امریکائی چون تفکجه های خود را بر همدمیگر خالی کردند و گله های بخطاطار فته یکی بر گاو و یکی بر تنہ یکدربختی بر خورد انگلیز بسوی امریکائی پیش آمده گفت :

— بر ادعای خود بازتابت قدم کیت (رول بر تابیا) سروده میشد !

— منهم بر ادعای خود ناتم کیت (یانقی دوول) سروده میشد !

بنابرین گفتگو نزدیک بود که باز مجادله و دوئللو دوم باز آغاز کند و لی شاهدانی که برای دوئللو حاضر بودند بینجیگری برآمده گفتند :

— در گذرید ! و دیگر مجادله را نزوم نیست ! ما حکم میکنیم که هم یات

(رول بر تابیا) و هم یات (یانقی دوول) سروده شده است . حالا همین

که نیست ! برویم طعام بخوردیم .

(۸)

این سخن از هر دو طرف قبول شده بکمال مسرت و شطارت بسوی
طبعاً خانه که در آن جوار بود رفتند. این یک معلوم نشد که آیا انگلیزی
حق دارد یا امریکایی؟ اما اینقدر گفته میشود که این دولتو رای یک مسئلهٔ
بسیار محیب و غریبی و قوی عیاقته که از چند ماه با استنطراف فکر های مردمان
بر عتیق (۱) و بر جدید (۲) را زیر وزیر کرده است.

حال امریق و آندیشه میکنید که آیا مسئله عبارت از چیست؟ اما پیش
از آنکه از کیفیت مسئله بیان کنیم این ایام بکویم که پیش از ظهور این مسئله
هیچ کاهی از زده بین بسوی آسمان اینقدر نظرها و دور یافته و تو же نشده است.
مسئله اینست که یک شب پیشتر از وقوع دو ناکودار مابین جنتلنمن انگلیزی
و امریکایی نزد یک به نیمشب از جوهوای یکصدای طرم که لاره بسیار
خوش آهنجی مینواخت بگوش مردمان زمین نکدر نواحی شلاله (سیاغار)
ساکن هستند برخورد داشت، بعضی از شنوبدگان اینصدای طرم آسمانی
ادعا میکردند که لاره بیت ملئی (رول بر تایسا) ای انگلیزی سرو ده
میشد، بعضی ادعا میکردند که لاره بیت ملئی (یاقی دوول) امریکایی
سروده میشد.

آیا این صدای طرم هوای راچه معنی بدھیم؟ و چگونه تفسیر کنیم؟
اگر زمانهای اساطیر او این قدیم میبود خیالهای تختهای شبابالشای پر راه،

(۱) بر عتیق یعنی خشکه کهنه که به اصطلاح فن جفر افیاع عبارت از قطمه های اوروبا،
آسیا، افریقا میباشد. (۲) بر جدید یعنی خشکه نوکه عبارت از قطمه امریکاست.

(۹)

ولشکرهای دیوها و طرم نواختن آنها تصور میشد ! حالاً نک درین قصر
آنچنان خیالها و تصور هارا آب شسته .

پس چه گفته شود ؟ مگر اینکه صدای طرم سیاحان (بالون) سوار است
یعنی سیاحان بالون نشین این طرم را از روی هوانو اخته اند ! بواعظی که
همچنین باید حکم شود . زیرا دیگر چیزهای عقولی گفتن نامعقول است .

اما هزار افسوس که این حکم عقول را بایزد آمده نمیتوانیم . زیرا اینکه خیلی
دهشتناک است . چونکه اگر صدای طرم تنها در جوار تالاب (سیاغارا)
شنیده میشد، و سبب دوئللوی دو جنتلمن و هلاکیک گاوی مگردید چیزی
نمیوده ولی دهشت و غرباً برابه بینید، این صدای طرم که امروز درینجا
شنیده شد، بعد از چهل و هشت ساعت از (اوروبا)؛ و بعد از هشت
روزان (چین) و (ژاپن) شنیده شد، و به تلگراف به مدیگر خبر داده شد.
چه عجیب حال ! آیا این چه سان شخیست که در جو هوابه ایندر جه
سرعت و تیز رفتاری قطع مسافه میکند، و در هرجا که میرسد طرم
خود را مینوازد ؟

این است که اینسئله در هر جهت دنیا باعث هیجان و شور و شر عظیمی
گردید چسان نگردد ؟ فرض کنید که انسان در خانه خود نشسته باشد،
و یکی یکبار یک صدای ویلک گرفتار شنود آیا بتلاش نمی افتد که این صدا
از کدام طرف آمد، و این گرگزه پیش شد ؟ و بعد از آنکه جستجو

(۱۰)

کند . و تحقیق جاید . و باز هم بداند و باید که این صدا از حیاست و از چکاست
آیا مجبور نمیشود که ازان خانه برآمده بدیگر جا مقیم شود ؟ حال آنکه کار
در سجا و اینمسئله چنین هم نیست ! چونکه خانه ما کره زمینست ! در هر
طرف آن صدای محیب و غریب میشنویم . و تحقیقت آن بی نیازم بلافاصله
که کره خورا ترک کرده نمیتوانیم . بکار ویم ؟ بدیگر سیارات گریختن ما
عدم الامکانست ! ۰۰۰ پس چه باید کرد ؟ بهمه حال میباشد که این طرم
نواز را بسیار کنیم . و این گردش کننده تیز بر و از طبقات هوا شیه را
بدست آزیم !

یک نقطه دیگر نیز هست ، چونکه این یک از قواعد حکمیه است که در
جایی که هو انسان صد او وجود نمیگیرد ، بنابرین قاعدة حکمیه اثبات میشود
که این صدای طرم در طبقات هوا شیه که اطراف کره زمین را احاطه
کرده است حاصل شده .

والحاصل این حادثه غریبه راهه اخبارها و اوراق مطبوعه عالم سرماهه
کلام و دست آویز بحث و مقال گرفتند ، مسئله را از هر جهت حل کردن ،
روشن ساختن خواستند . راست ، دروغ بسی خیالات و افکارات
صرف کردند . خوانندگان ابه بسی اندیشه ها و خیلی وسوسه ها اند اختنند .
اما فته رفته مسئله مغلق شده میرفت . اندیشه ها و مبالغه ها اذ هان و خیا
لات عمومی را زیر وزیر مینمود . مسائل سیاسیه بیکسو شد ، هیچ چیز

(۱۱)

بدیگر مسئله های پیرداخت، هر کس که اخبار را بدست میگرفت اول از
حوادث طرم هوایی دم میزد. اگر راست بگوئیم دیگر معمالات دنیا
به ترک شدن حوادث سیاسیه یکچند وقت خیلی است راحت یافت.
در کره زمین هر انقدر رصد خانه هاییک موجود است از همه آنها سوالها
در باب بوقوع آمد. باید که سوال شود: اگر رصد خانه هادر خصوصی
ایستگوه حادثه مهیه جواب شافی و معلومات کافی داده شو اند پس برای
رصد خانه ها چه حیثیت و اعتبار باقی میماند، وجود آنها را چه لزوم
است؟ در حالنیک سیارات سماویه را پنج شش بار بلکه ده پانزده بار بزرگتر
کرده از صد ها هزار میلار مسافه در خصوص حرکات شان معلومات
میدهدند. واژ از هنگذر فخر ها و تکبر های میکند هر کاه در باب تحقیق اسباب
حکمیه این حادثه عجیب که در یکچند کیلو مترو بالاتراز کره زمین بوقوع
آمده با خبر صحیح ندهند به این هیئت شناسان رصد کاران چه
باید کرد؟

بناء عليه هر انقدر تلسکوب دور بینهای رصد، دور بین یک میله،
دور بین دو میله، دور بین کلان، دور بین خورد، عینک دو چشم،
عینک یک چشم که وجود بود همه بیکبار کی بسمت سما متوجه شد،
آیا عدد آنها چه قدر باشد؟ اینست که تخمین آنقدری مشکل بنظر
می آید.

(۱۲)

رصدخانه ها جواب هانو شتند؛ اما جواب‌های شان کافی و قناعت نخشن
نمایند. هر کس یک رأی و فکری داد. اما عده مختلف! اینست که ازین
سبب در هفته آخرین ماه نیسان در هنر جهت دنیا در مجلس های فنی و
محفلهای علمیه مجادله هاو و باحثه هاو و مناقشه های عظیمی برپا خواست.
رصدخانه پاریس در جواب دادن دوراندیشانه حرکت کرد. وهیچ
یک جواب قطعی نداد. ذیرا حاده مذکوره را قابل حل نیافت. چونکه
از بعضی ولایت‌های فرانس خبرهای غریبی رسید: یعنی در بعضی جاهای
در ۶ ماه مایس در وقت شب در جزو هوایک ضیای شدید الکتریک مشاهده
شده بود که این ضیای بقدر پیست تانیه دوام ورزیده است. ضیای مذکور
در (پیغمبر دومیدی) نام محل بساعت ده، و در رصدخانه (بوگر دوم)
بساعت یک، و در (موسی و آنتو) بساعت سه، و در (نیس) بساعت چار،
و در (سمنو ز)، و (بورژه) و (له مان) بوقت شفق دیده شده
بود.

پس اینچنین یک ضیای عجیبی که ازینقدر جاهای مختلف در یک شب
دیده شود چنان برخیالی و تصوری بودن آن حکم خواهد شد؛ این است
که اینسئله ضیایا با آن مسئله طرم جو هوایار و دمساز گشته تشویش
وهیجان مردمان دنیار او بالانمود. آیاچه گفته شود؛ این گونه ضیای شدید
جهنمولی کادر ظرف یک‌چند ساعت از بسی جاهای مختلف دیده شود چه

(۱۳)

چیز است؟ یا بگوئم که این ضیما از منبعها یعنی سرچشمه های مختلف ظهور میکند که در احوال مینماید که بسیار جاهای طبقات هوائی را ستیلا کرده باشد حال آنکه از حرکات سیر و فشار ضیای مجہول مذکور اینچنین حکم داده نمیشود، یا بگوئم که این ضیما زیک مذع ظهور مینماید که در احوال حکم باید کرد که این مذع ضیما در ساعتی دو صد کیلومتر و سرعت حرکت میکند. حدای طرم نیز همچنین یک سرعت را مالک بود. پس معلوم شد که در مابین این ضیما و صدایک مناسبتی بهم موجود است!

در جاهای متفقہ امریکا همه مردمان تجارت افتادند. حسن تجسس مردمان قطعه مذکور معلوم است که برای ادنا چیزی چه هیجانها و چه شورهای با میکنند! و چون اینچنین یک حادثه سماوی عجیب و غریبی بظهور آید پس هیجان و شورش آنها را حساب باید کرد!!!

رصد خانه هادرینباب اتفاق فکر حاصل نتوانستند. رصد خانه مشهور (غرنوچ) (۱) و (اوکسفورد) (۲) که معتبرترین رصدخانه هاست نیز در دادن رأی باهم متفق نشدند، حال آنکه هر دوی شان ادعای میکردند که هیچ نیست. و عدم اتفاق شان از بن بود که یکی میگفت:

— واهمه باصره است!

آندیگری میگفت:

— واهمه سامعه است!

(۱) یکی از شهرهای بزرگ انگلستانست که رصد خانه آن مشهور ترین رصد خانه هاست. (۲) اوکسفورد نیز از شهرهای بزرگ انگلستانست که رصد خانه بزرگی دارد.

(۱۴)

و برین سخن خودشان مجادله و منازعه هامیکر دند . امما شایان دقت این است که هر دور صد خانه برین یک متفق بودند که (وهم) است . هر کام از باصره باشد یا از سامعه باشد چه اهمیت دارد ؟

علی الخصوص در صد خانه های بر لین (۱) و ویانه (۲) مباحثه و مناقشه چنان مک روشی پیدا کرد که اختلافات دولیه را سبب می شد . ولی جای شکر است که رصد خانه روس ذی حق بودن هر دور اثبات نموده گفت :

— فرضیات و تخمینات شما از نقطه نظر نظریات معقول دیده نمی شود اما اگر از نقطه نظر عملیات فکر کرده شود محتمل شمرده خواهد شد . رصد خانه های حکومت اسویچیر در حق این مسئله هیچ چیزی نگفتند . ولی رصد خانه های ایتالیا یک روزی در میان ابرها یک جسم متجر کی دیده بودند ، و در شب ها زر و ز باز یک جسم شهاب آسای مشاهده کرده بودند که از نیرو و اوهمه بودن مسئله را اعتبار ندادند ، و بر بودن یک چیزی باور کردند . اما چون پرسیده می شدند که آن چیز چیست ؟ از جواب ادادن آن عاجز می مینندند .

کار رفته رفته بدرجۀ رسید که مردمان ارباب فن را خیلی مانده و خسته نمود و فکر و ذهن شان را بگردابه اود ولا بهای عمیق و دور و درازی پویان و سرگردان ساخت . و مردمان عوام را خیالات و اووهام پرهیجان و باعده شتی انداخت آهسته آهسته گوش مردمان بین گونه آوازه ها ،

(۱) باغت دوات جرمن است . (۲) باغت دوات اوستریاست .

و این قیل و قاله اعادت گرفته کم مانده بود که بعد از یکمدادتی مسئله حوادث
سماوی سراسر فراموش شود، اما یکی یکبار از رصدخانه مشهور اسوج
که سویدن هم میگویندش یک حواله نشر یافت که این خبر باز افکار
عمومی را زیر وزبر ساخته چونکه از رصدخانه مذکور در وقت صبح در
میان ابرها یک جسم بسیار عجیب و غریبی مانند یک مرغ بسیار بزرگی
که در پرواز باشد دیده شده بود.

این حواله سراسرنو قیل و قاله، و مباحثه هاو مناقشه هارا تازه ساخت
این حواله را اوز و پائیان مشکوک و شببه ناک دیده استند زیرا گر
نهار رصدخانه اسوج این جسم را میدید آنقدر اعتباری پیدانمیگرداما
چون رصدخانه نور ووج یعنی نار وین یاز عیناً همان دیدنی را دیده، و نشر
نمود هیچ جای شک و شببه نهاند و بهای نسبت دو باب حل و تفسیر این جسم
که آیاچه باشد، و بر کدام حادثه فنی و طبیعی مستند شود؟ در مخاکل فنون
اور پایغورسی و تدقیق آغاز کردید.

حالاً نک مرد مان امر یکای جنوبی، پره زیلیا، پرو، لاپلاتا اوست
الیا، این مشاهدات اسوج و نور و جیان را به نظر استهزا دیدند و اوست
الیائیان قهقهه های بسیار فراخ خود شان را تاهیتو انتند و سمعت دادند،
و تفسیرها کردند. امادر میان اینها تنهاییک آدمی بود که این مناقشات
استهزا کار آنے نظر نکرده مسئله را اهمیت و اعتبار داد. این آدم یک مرد

(۱۶)

چنئی بود که مدیر رصدخانه (زیقاوی) نام ملک چین بود. این چیزی گفته بود:
— این جسمی که در میدان بحث و مناقشه در آمده است احتمال دارد که
بلکه جسم ماشین داری باشد که در جو هوا حرکت میکند.

چه عجیب فرض و تخيین !!

حالاتصور کنید که این حوالات و وقوعات کدر بر عتیق یعنی اور و با،
و آسیا، و افریقا اینقدر بر ضد همدیگر مجادله ها و مناقشه ها بر انگیزد؛ آیا
در بر جادید یعنی جهانهای متفرقه امریکا چه چیز ها بر پا کرده باشد؟
این یک معلوم است که ای امریکایی شهاب فرضیات و تخمینات به تأمل
ونظر نمیزدند. چونکه طریقی که امریکایی بر آن پویان شود ها ناها نرا
هیست که یکسر اور اینقدر سانده بتواند. از نسبت در میان شان آنقدر
مناقشه های بزرگ و مجادله های ستر که برپاشد که رصدخانه ها اگر دور
پنهانی خود بسیار محتاج نمیبودند دور یعنی های همدیگر را بر سر همدیگر
خود می شکستا نندند.

مناقشه ها و مجادله ها از همه جایشتر در میان رصدخانه های مشهور
(واشنگتون) (۱) و (قولومبیا) (۲) میدان گرفته بود. این هم گمان نشود که
این مناقشه هادر خصوص احوال طبیعیه، و چکونگی کیفیت جسمیه
آن بود؛ نی! بلکه اصل مناقشه و مباحثه درین بود که جسم مذکور در
فاصله های بسیار کمی، و در مدت بسیار قلیلی از هر دور رصدخانه مذکور،
(یکی از شهرهای بزرگ— امریکاست. (۲) این بزر از شهرهای مشهور امریکاست.

(۱۷)

و هم بعده از کی همان جسم مذکور از رصدخانه های (دارمون قولا)، و
 (اون آر یور) دیده شده بود که اینمسئله اختلاف افکار، و تعبیجات
 بسیار را، و جب شده بود؛ چونکه اینجین جسمیک از یتقدر رصدخانه
 های از هم دیگر دور در یک وقت و یک زمان دیده شود آیا چگونه سرعت
 خارق العاده را مالک خواهد بود؟

ولی رصدخانه های (دودلی)، و (آلیانی) اینمسئله را به اینصورت
 حل کرده گفت:

— اینگونه جسمی که در یکدشت کی ازین چهار رصدخانه های از
 هم دیگر دور دیده شود میباید کیاک جسمی باشد که از زمین بروی هوا
 مانند بالابراید، و به اینصورت یعنی در حالت صعود می‌لذت اوقاً بل رؤیت
 او نمیشود.

درین اثنا از طرف مدیر رصدخانه (سیسیانی) که بر قله کوه «لو قوت»
 بنامده است بکمال اعتماد بیان کرد یید که:

— هیچ شببه نیست که در جو هوایک جسم متجر کی موجود است، بهمه
 حال یک چیزی هست، این جسم در نقطه های مختلف کره زمین در انداز
 انداز مدها خود را انسان میدهد، اما این جسم چیست؟ و بزرگی، و
 بیز روی آن بجهه درجه است؟ اینست که تعیین اینمسئله ها غیر ممکن مینماید.
 این رأی مدیر رصدخانه (سیسیانی) فکر هزار ابر و جود یک جسم متجر ک

(۸۱)

هوایی متفق ساخت . اما اختلاف رأی هادر باب چه بودن آن پیشان و
شورش آمد . درین انتا خبار مشهور (نیورک هرالد) مکتوب یکی از
مشترکین خود را نشر نمود که آن مکتوب اینست :
(صورت مکتوب)

« البته از خاطر هافراوش نشده باشد که در مابین (ساراسن) نام داکتر
فرانسوی که به میراث (به کوم راجینه هارا) نایاب شده بود ، و (چولیج)
قام مهندس المانی یک رقابت و همچشمی بسیار مدهش بوقوع آمد بود .
اینهم معلوم است که هر یکی ازین دو شخص در داخل مالک امریکا در قسم
جنوئی اراضی (اوره غون) یک یکه موافقی برای خود شان انتخاب
گردند ، و داکتر مذکور در موقع خود بشام (فرانسویل) یک شهر نو
اصول عجیب و مستحکمی بنامود . مهندس المانی نیز در موقع خود یک
کارخانه بزرگ طوب سازی باز از خاطر هافراوش نشده باشد که
مهندسان المانی برای خراب کردن شهر داکتر فرانسوی را بیکه ؛ یک
طوبی ساخت ، و بیکه بسیار مدهشی را در یک طوب خیلی دهشتگی
انداخته بر شهر داکتر فرانسوی بانداخت اماین گله عظیم مدهش بسبی
که مهندس در حساب قوت آن خطأ کرده بود ت مجرد یکه از دهن طوب
برآمد چنان یک سرعت خارق العاده را مالک گردید که در ساعتی یکصدم و
پنجاه فرسخ مسافت قطع کردن گرفت . واژینه بدب بزرگی زمین نیفتداد ،
و مانند بیک یک سیاره شده بقوه عن المکریه زمین گرفتار آمد . و در

(۱۹)

اطراف کرده زمین بدور خوردن دایره وئی دایمی محبور جاند ! پس اگر
این جسم مجهول هوایی که عالم را به ولواه انداخته همان کله باشد چه بعد
دارد ؟

آفرین ! تصور مشترک اخبار (نیویورک هرالد) را به پنید که برای
مسئله مغلبۀ مجهوله چه قابلی پیدا کرد ! اما هزار افسوس که در آنها مذکور
طریقی که بیت های ملائی انگلیزی یا امریکایی را بنوازد موجود نبود !
اینست که این فکر نیز پوشیده ، و خراب گشته بیکفارف افتاده و رصد
خانه هارا قانع نساخت ، بعضی از رصد خانه ها جسم مجهول را (حجر سما
وی) گمان کرده بران قرار دادند : حالا نک حجر سما وی نیز بظرم غزل
سرایی کرده نمیتواند !

و الحال اینگونه فرضیات . و احتمالات همه کی بو شیده و ایز شده
میرفت . و هیچ یک تخمین درست و صحیحی برای جسم مجهول هوایی پیدا
نمیشد . اما چنان گمان نشود که بو شیده گی وابتری این تصورات
و خیالات فکرها و دماغهای مردمان را مانده کرده از فکر تجسس و کنج و کاو
و چگونگی جسم مجهول هوایی فارغ شده باشند . نه ! بلکه مذاقه ها
و مباحثه ها بشدت تمام دوام میوززید ، و هر کس یک رأی و تصور ها
میدو آنید .

درین اثر یکچند روز بسکوت و آرامی گذشت . زیرا جسم مجهول

(۲۰)

یک‌چند روز هیچ خود را نشان نداده بود، و در هیچیک طرف دنیا
 حوادثی در اینباب در معرض گفتگو نیامد.
 تآنک در دوم، و نهم ماه خریران برج سرطان یک واقعه بسیار عجیب
 و غریب دیگر بوقوع آمد که باز سر از نو مسئله جسم مجھول هوایی رادر
 نظر مردم زمینی پیش از پیش تازه ترساخت. به بینید که چه شد؟
 در ظرف مدت هشت روزی عیت از دوم تابه نهم ماه خریران مردم شهر
 (هابورغ) بر تالق قله بسیار بلند کلیسا (سن پیشل)؛ و مردمان
 (ستراسبورغ) بر نوک کلیسا (مونستر)؛ و مردمان امریکا بر نوک
 قله (هیکل جمهوری) و تالق (هیکل و اشیاعتوں)؛ مردمان چین
 بر کله قبه معبد بزرگ (بنجصد با کره)؛ مردمان هند بر بام بلند طبقه
 شانزده هم معبد مشهور (بر اها)؛ مردمان رو ما بر نوک صلیب قبه بند
 کلیسا (سن پیه ر)؛ مردم انگلستان بر بلندترین نقطه کلیسا
 (سن پول) مردم مصر بر نوک (اهرام جیزه)؛ مردمان پاریس بر نقطه
 منتهای (قله ایفل) یک یک برق عجیب را خلائق دیدند که رنگ برق
 سیاه و یک آفتاب زردی بر آن رسم شده بود.
 چون بالا برآمدند برین نقطه ها از امور بسیار مشکله شمرده میشدند
 از ازوهر کس برین فکر اتفاق و اعتماد تمام حاصل کردنده که در ما بین طرم
 هوایی و این برق خلائی مناسب و ارتباط تماشی مو جود است. یعنی

(۲۱)

جسم طرم نواز روی هوایی ق خود را از نقاط و پهنه روى دنیا بر افراد است !
 حالاًین حادثه را در همین جا گذاشته بکسار در کاب (ولدن) شهر فیلان
 دلخیادر امریکا رفت به یانیم که چه قیل و قال است ؟

BAB Dوم

اعضای دارالفنون کاب (ولدن) بی آنکه اتفاق مکر حاصل بکنند آیا برگدام ؟
 بحث بجادله می افتد ؟

— من میگویم که پر و انه پمه حال در طرف دنباله باشد !

پنجاه نفر بیکر بان فریاد بر او رده گفتند :

— ما هم چنین میگوئیم !

بمقابل این (فیل ایوانس) گفت :

— نی نی ! من میگویم که پر و انه در طرف پیش رو باشد !

پنجاه نفر دیگر باز بیکر بان فریاد بر او رده گفتند :

— ما هم همچنین میگوئیم !

— به این روش اصلاح اتفاق فکر حاصل نخواهیم کرد !

— اصلا ! . . . اصلا ! . . .

— چون چنینست منازعه و مجادله چه لزوم دارد ؟

— این منازعه و مجادله نیست ، مباحثه و مناقشه است !

حالاًخواهید پرسید که این مباحثه و مناقشه در چه کجا ، و برای چه

(۲۲)

و چرا پیش آمده بود؟ لهذا خبر مید هیم که کاب (ولدن) که در کوچه
 (والنوت) شهر مشهور (فیلادلفیا) که درد اخل جماهیر متفقہ امر یکا
 واقعست برای اینگونه مباحثه ها و مناقشه ها مخصوص و مقرر شده
 بیباشد. و هر کاه از سبب چون و چرا مباحثه و مناقشه پرسیده شود
 که برای چه بود؟ اولاً این ایگوئیم که این مباحثه کنندکان کاب (ولدن)
 از اشتغال کنندکان مسائل سیاسیه نیستند بلکه این مردمان اعضای کاب
 (ولدن) بالون بر انان امر یکائیست که برای راندن بالونها را بر روی
 بادهای تند، وزیر حکم آوردن کرده هوایت و جدال میکنند. اینست که
 مباحثه و مناقشه ماقووق محض برای همین مسئله غلطه فیلا بعمل آمد بود!
 گفته بودیم که این کاب ولدن در شهر مشهور (فیلادلفیا) میباشد اما
 فیلادلفیا گفته بجا بکنی تمام در نزد ریم، این شهر بخنان زودی و چابک
 ترقی و فراخی گرفته که به بیان نمی آید. در حال تبیک یک قصبه بسیار
 کوچکی بود در کم مدت از (سیورل) و (شیکاغو)، و (سانفرانسیسکو)
 هم بفرسخهایش قادر نبود. اما شایان ذقت و حیرت اینست که فیلادلفیا
 نه در کنار بحر است. و نه به مذبهای تیل یا تول نزدیک است. و نه کنهای
 بسیار با اهمیت را مالک است. با وجود آنهم از شهرهای (پرسیورل)
 و (مانیستر) و (برلین) و (اذیبوغ) اور وبا برگزگز است. این شهر
 یک و نیم میلیون نفوس دارد که بعد از (پاریس) و (لندن) و (سیورل)

(۲۳)

بزرگترین شهرهای دنیا شمرده میشود .
 فیلاندلفیا، بسبب عمارت‌های بازیست و جسمیم، و بنای‌های بزرگ و عظیم
 خود چنان علوم میشود که گویا از بل پاره بلوز و سرمه ساخته شده
 است . بزرگترین مکتبهای امریکا مکتب (زیرا) است که آنهم در
 (فیلاندلفیا) میباشد . بزرگترین بناهای آهنین تمام دنیا پالید است که بمنظر
 (شیقل) ساخته شده است که آنهم در فیلاندلفیا میباشد . وجود است . بلند
 ترین و بزرگترین عمارت‌های علم عمارت بیست و یک طبقه جمیت (فارماسون)
 است که آنهم در فیلاندلفیا میباشد . غیر ازینها؛ بزرگترین کلپهایی که برای
 مذاکره مسایل سیاسی حتی جوهه‌ای مخصوص و مقرر شده است آنهم در
 فیلاندلفیاست . ها ! این راه بگوئیم که اگر در ۱۲ ماه خریان این کلپ
 سیاحت جوهه‌وار از نظر میگذرانیدم و مباحثه که یک شمه آزاییش
 ازین یکقداری شنیده بودم میشنیدم بروز حقی که برای دیدن و شنیدن
 آن در باب رفتن کلپ میکشیدم هیچ افسوس نمیخوردم !

در دالان بزرگ این کلپ بقدر صد نفر هو سکاران فن بالون برانان
 امریکایی با کلاه‌های فرنگی دراز خود در زیر ریاست یکرئیس و یک
 کاتب نشسته مذاکره میکنند . نی بالکه مجادله و مناقشه میکنند !

رئیس کلپ (او نکل پرودانت) نام یک شخصیست که در فیلاندلفیا
 بهارت فضل و هنر و علی الخصوص به جسارت و دلاوری مشهور

(۲۴)

میباشد، وهم خیلی توانگر و صاحب نیروت بیش آدمیست . یک قسم
از هم نیروت و توانگری خود را از فایده برداشتن از قوت عظیمه شلاله
مشهور زده (نیاغارا) بدست آورده است . چونکه شلاله نیاغارا در هر
ثانیه هفت هزار و پنجصد متر مربع آب، بیزیز اند که ازین آبریزش قوت
هفت میلیون اسب بخار حاصل میشود . و چون این قوت بر فایریکها یعنی
کارخانه های اطراف شلاله که هزارها کارخانه های مختلف است تقسیم
شود در سال پنجصد میلیون فرانک فایده و منفعت بعمل می آید . اینست
که پروردانت یک شرکتی تشکیل داده از استقامت طبیعی بزرگ علم و صنعت
استفاده توانگری و نیروت نموده است .

او نکل پروردانت مجرد است . یعنی از غم او لاد و عیال آزاد و فارغ الب
لست . به تنهایی زیست میکند . تنهای (فریقولن) نام یک خدمتکار
ذکی دارد . هر کاه به اخلاق (فریقولن) واقف شوید خیلی تعجب
خواهد کرد که اینقدر یک آدم بیدل ترسندگ جسان بهمراه اینگونه آدم
جسور دلاور گذران میتواند ؟

| پروردانت بسبب افزونی نیروت و توانگری ، ومهارت علم و هنر و ری
دوستان و آشنایان بسیاری را مالک است . و بسبب ریاستی که در کابداد
البته دشمنان نیزدارد . حتی از جمله کسانیکه به پروردانت را بمنظار حسد
ورقابت فوق العاده می بینند ، وکین و غرض عظیمی درباره رئیس در دله

(۲۵)

میتواند ذکر کردن کتاب کتاب لازم می‌آید.

این آدم (فیل ایوانس) نام دارد که او نیز خیلی صاحب ثروت و توانگری میباشد. زیرا فیل ایوانس در غیلا دلفیا، الک یک کارخانه بسیار بزرگ ساعت سازیست که در روز پنجصد و آن ساعت جیب در آن ساخته میشود. و در خوبی و نفاسه از ساعتهای جیبی (اویچره) پاک نمیآرد. فیل ایوانس نیز مانند پرودات مجرد و هم خیلی صاحب ثروت و هم بسیار پر عالم و فضیلت، و هم محظی است و با جسار است. حال آنکه با وجود اینهمه مناسبت احوال و مشابهت حار با محمدیگر در میان رئیس، و کتاب هیچگونه سازش و الفت افکار دیده نمیشه دکه اینهم ازین است که فیل ایوانس کتاب خیلی آتشین مراج. و پرودات رئیس خیلی سردو با وقار افتاده اند و با اینسبب همیشه در هر مسئله بیکار خود بشدت آمرض میکنند.

آیا سبب رئیس نشدن فیل ایوانس از چیست؟ زیرا برای ریاست کابه (ولدن) هر دوی آها انتخاب و نامزد شده بودند. بقدر بیست بار رأی جمع کردند. در هر بار عدد رأیها مساوی و برابر می‌آمد. یعنی اگر بجاه کسی بزر یا است پرودات رأی میدادند. بجاه نفر دیگر بزر یا است فیل ایوانس رأی میدادند. این مساوات اکثریت آرا کار را خیلی مشکلات اند اخنه بود. و اگر یک چاره برای آن بیدانشود تا به آخر عمر شان مسئله دوام ورزیده میرفت.

(۲۶)

اما صد شکر که (جیم سیپ) نام صندوق دار کاب یک چاوه ساز کاری
 بیدا کرد. (جیم سیپ) مذکور بفرنگ سبزه خواران امر نیکان نسوب است .
 یعنی از گروهی میباشد که هیچ کاه گوشت حیوانات نمیخورد تنها بخوردن
 نباتات اکتفای دارد . این چاره ساز کاری (جیم سیپ) را (ولیام قورب)
 نام یک اعضا دیگر نیاز بر صواب یافت . (ولیام قورب) مالک یک فابریک
 بسیار بزرگ شکر ساز است که کارهای کهنه و فرسوده خالک جار و بهای
 شهر اجمع آورده . و آنرا با حاضر کبریت معامله کرده بمحالت (غلوقوز)
 میدارد . و بعد از آن از وقند میسازد .

چاوه سازشی که از طرف (جیم سیپ) سبزه خواریدا . و از طرف
 (ولیام قورب) از لته شکر ساز بسند شده بود این بود که به اصول
 (اشارت به نقطه متوسطه) مراجعت بشود .

اصول (اشارت به نقطه متوسطه) اینست که در اول امر بر دلو حمه
 بسیار سفید و بزرگی یکیک خط بسیار مستقیم و راستی میکشند . طول
 خطهای مذکور را بکمال اعتنای بازیکی بپایش کرده بصورت بسیار مساوی
 و با هدیگر برابر سمت میکنند . بعد از آن دلو حمه را در یک طرف دلان
 مذاکره گذاشتند و هر یک از نامزدهای مان تجرب شده یکیک سوزنی بدست
 خودشان گرفته . و هر دوی شان باهم برابری آنکه بدیگر طرف نثار خود
 شان را بگردانند یکسر بسوی لوحه های پایش میشوند . و باز کار چشم سو

(۲۷)

ذنای خود شان ا در وسط خطهای مذکور میخالند پس هر کس که سوزن خود را فرد یکتر بگز نقطه متوجه خطوط مستقیمه خالانیده قوانستند آن شخص رئیس اختاب میشود .

پروردانت . و فیل ایوانس سوزنهای خود شان ا در یک آن و یک مان خالانیدند . اما عجب اینست که هر دو حرف آنقدر متوجه نقطه تقریب کرده بودند که بعد از پیادش فرق یافتن در میان آنها ممکن نشد .

حالاچه باید کرد ؟ یکی از اعضا کاب پیادش خطهای را بایک مقیاس نو ادویی تکلیف کرده که این مقیاس نو اصول طوله سار باز ره بیان یکریسکوب که یک مایمتره را بریکسد و بخواه قسم تقسیم مینماید پیادش گردد شود .

این رأی نیز قبول شده ، مقیاس نو اصول را حاضر کردد . بعد مسافت سوزنهای هر دو مانند را از نقطه متوجه خطوط پیمودند . دیدند که سوزن پروردانت در یک حصه یکصد و بخواهین نیم مایمتره به نقطه متوجه نزدیک است ، و از فیل ایوانس در یک حصه یکصد و چهل و نهاده ربع و نیم نیم مایمتره میباشد .

آنست که این فرق بسیار جزوی که عبارت از یک تار پشمی در یک نفر بزرگی مینماید (او نکل برودان) را رئیس ، و (فیل ایوانس) را کاتب کاب پساخت ، و سبب غرض و حسد شدید فیل ایوانس به پروردانت گردید .

(۲۸)

گفته بودیم که کاب (ولدن) مخصوص مذکورات مسئله بالون رانی
وزیر حکم آوردن هو او سوق کردن و اداره بالونهاست که بقرار دخواه بر
روی هوای حرکت و رفتار آید . در وقته که این حکایه ماجریان می یافتد
باب اینمسئله بوجه دخواه قابل سیرو حرکت شدن بالونها تجربه های بسیاری
اجرا شده بود و میشداد . ولی والسا که از نتیجه همه این تجربه ها چنین دانسته
میشداد که اگرچه راندن بالون و بر روی هوای اوردن آن ممکن است
ولی بالون را بجاییک دل بخواهد ، و بر روی بادهای شدید برآند غیر ممکن است .
لهذا بسیاری از ارباب فن درین جا ره جستن اینمسئله بمحاجه کو شنن
میور زیدند .

این یک معلوم است که حکم (آر شیمید) در زمانهای بسیار پیشتر ازین
این قاعده حکمیه را بیان کرده بود که هر جسمی که نقلات اضافیه آن از
نقلات اضافیه آب پیشتر باشد در آب فرو میرود ، و هر جسمی که بالعکس
آن بود در آب فرو نمیرود . یعنی هر جسمیکه حجم آن از همان مقدار بجز
آب افزون نیز آید و سینه را شود آن جسم در آب غرق و اگر بباشد
غرق نمیشود . اینست که رفته رفته این قاعده حکمیه را در هوای نیز تعابیر
و برابر کردند ، و در صدد آن شدند که یک جسمی بیابند که از هوای خفیفتر
باشد تا بر روی هوای اید . تا آنکه غاز اید را وزن را یافتد که بار بار از هوای
سبکتر است و با آن بالون را بر کرده بر هوای بالا برآمدند . اما برآمدن آسان

(۲۹)

شد و لی مسئله سوق و راندن آرا بوجه دخواه همچنان مغلق و مشکل
مانده بود . این است که درین اوقات برای راندن بالونها را بمحمل مطلوب
و قوت دادن آنها مسئله (الغمیرک) خیلی میدان گرفته بود . بجای ماشین
بخاری که (هائزی چیقار) اختراع کرده و آزاد را بالون ایجاد کرده کنی
خود وضع نموده بود ، و ماشین دستکنی که (دو بوی دوملو) اختراع کرده
بود ماشینهای الکتریک قایم گردید .

(یسانده) نام یک مخترعی یک دیتا موی الکتریک ساخت ، و آرا
در بالون وضع نموده در تانیه چار متر سرعت به بالون خود داده توانت
بعد از یسانده کیان (کرب زوتار) بقوت دوازده اسپ یک دیناموی دیگری
تریاب داد که بواسطه این دینامو بالون خود را در تانیه شش و نیم متر و
سرعت تحشید .

اینمسئله حرکت دادن بالونها را با قوه دیناموی الکتریک مهندسها
و ماکینستهای دنیا را بجوش و خوش آورد ، و بجهت جوی چاره ها
و اختراعهای گوناگون افتادند . و خوانندگ که بعضی از آنها در یک محفظه
ساعت قوه یک اسپ را بگذارند ، اگرچه کاردابه این درجه هایی را در
نتوانند ولی رفته رفته از دیناموهای یسان ، و رو تار قوتناکtro و خفیفتر
ماشینهای ساخته توانند دواین موقیت و کامیابیها هوس کاران بالون را رفته
رفته بر سریعت زوی هوا قاعده گرده ویرفت .

(۳۰)

حال آنکه بسیاری از دوراندیشان هنوز این فکر را هیچ احتمال نمیدادند
و میدانستند که اینچیز ماشین و دینا، و سیک قوت مقابله بادهای شدیده
را داشته باشد در بالون تطبیق کردن آن خیلی دشوار بلکه بعید الاحتمال
است . چونکه آیا ماشین و دیناموی که بر بادهای تند غلبه کند چقدر
سنگین خواهد شد ، و در بالون چقدر نقلت بینداخواهد کرد ؟
این است مسئله که دایماً مغلق و مبهم مانده است . با وجود آنهم هو سکا
ران بالون بجهان شوق و هوسری نبودند که ازینگو نه میهمات و مغلقات
حرص و هوسری خودشان را فرو خوردند توانند . و از ازو در صدد
آن افتادند که جسامت و بزرگی بالونها را تا کم میتوانند بیفزایند و حجم
و نقلت ماشینها را تا که بتوانند کوچک سازند ، و قوت دیناموی الکتریک
را تا کم میتوانند قوی گردانند .

در باب جستجوی ماشینها سیک قوت شان زیاده ، و حجم و نقلت شان
کم باشد امر یکانیان از دیگر ملتها زیاده تر سی و کوشش میور زند . بنا
برین یکی از کیمیاگران مشهور امریکاییک ماشین نوی اختراع کرده بود
که بایک پیل الکتریک متاخر کبود که هر کام این ماشین در بیک بالون و سط
جمعی موضوع شود معلوم میگر دید که در تانیه هشتاد و تا به بیست متره
مسافه را می پیماید .

ازین بهتر چه ؟ اینست که بر اختراع این ماشین را از پیش کیمیاگر

(۳۱)

مذکور خریداری کردند!

اندیشه خواهید کرد که خریدار آن که بوده باشد؟ خبر بد هیم که
دیس کاب (ولدن) جناب (او نکل برودانت) بود. اعضای کاب بعد
از بدست آوردن این نعمت عظماء صبر و درنگ را مناسب نمیداده هماندم
بکار آغاز نهادند. و در زیر نظارت و نگرانی (هری تندر) نام بالون
ساز مشهور جما هیر متفقه بسا ختن یک بالون بسیار متین و مکمل شروع
نموده شد.

امریکائیان برای اینگونه کارهای تک منافع عمومیه را خدمت کنند
کیسه های خود شانز اخیلی زود باز میکنند. لهذا ایش ازانگ شرکت
تشکیل باید از هر طرف یسه هار ختن گرفت، و چون آغاز بکار شده سه
صد هزار فرانگ کرد آمده بود.

(هری تندر) بالون ساز درین فن خیلی مهارت کامله را مالک بود
این آدم هزاره باز تجربه بالون را اجرا کرده بود. اما بسب سه تجربه
خود شهرت یافته بود. در تجربه اول خود بقدر دوازده هزار متره
از روی زمین بر هوابالا برآمد، و بکمال موفقیت باز بالون خود را فرو
آورد. در تجربه دوم از نیور لکتابه سافرا نیسکو که منتهای غربی
امریکاست از روی هوا سیاحت نمود. در تجربه سوم از هزار و پنجصد
متره بلندی بالونش بر زمین افتاد، ولی بهار تیکه داشت خود را از تکه

(۳۲)

روهای داده تنها یک بایش لنگ گردیده .
 حالا معلوم گردید که کاپ (ولدن) بسب ماشین که خریداری گرده
 بود مسئله بالونی را که باماشین متاخر شود خیلی پیش برده بود . در کار
 خاله مشهور (تورنر) که در فیلا دلفیا واقع است یک بالون بسیار بزرگی
 که تا محل مانند آن ساخته نشده است بزرگی کار اند اختند ، درجه
 مقاومت و توانایی این بالون را به این صورت تجربه میکردند که در درون
 آن هوای بسیاری به تضییق و فشار داخل کرده میباشدند که تا مجده درجه
 توانایی و قوت را مالک است .

اگرچه بالونی که (نادر) نام بالون پران در سنه ۱۸۷۰ ساخته بود
 شش هزار متر مکعب ، وبالون (شردن دیز) یا ست هزار متر مکعب ، وبالون
 (چیقار) که در نیاشکاه سنه ۱۸۷۸ کشیده بود سی هزار متر مکعب
 جمعه ارامالک بودند اما این بالون کاپ (ولدن) نام چهل هزار متر مکعب
 جم دارد که اگر زیس برو دان ور فقای او بقدر آمس بالون خود را
 خود بمالد ، و بدرجه برو از بالون دماغه های شان برو از غرور گیرد جداد را
 این بالون مخصوص این نیست که محض طبقات بلند هوا نیه را سیاحت
 کند . فی بلکه نام آنرا (غوهد) نهاده اند یعنی دایمه بیش برو د .
 هر کام طالع برو دان و کاتش باری کند ، وبالون شان بقوت ماشین جدید آن
 بباباد مقاومت و توانایی بتواند البته که اسم آن با مناسای آن مطابق خواهد آمد

(۳۳)

اعضای کاب (ولدن) هر روز در زیر ریاست پرودانت و فیل ایوانس
در دالان بزرگ کاب جمع آمده در باب بالون (غوهد) خودشان و تکمیل
کردن نواقصات ان مذاکره ها و مباحثه میکردند. زیرا گرچه همه کس
برین فکر بودند که بعد از یک هفته (غوهد) بواسطه ماشین تازه خود در
روی هوا بقطع مسافه آغاز خواهد نماد. اما هنوز کار غوهد به این درجه
هانز سیده بود. چونکه هنوز بسیار مشکلاتی در پیش مانده بود که حل
آن لازم بود!

از جمله مذاکره و مباحثه وضع کردن پروانه بود که بعضی میگفتند
به پیش باشد و بعضی میگفتند در دنبال، چنانچه یک شمه ازین مباحثه
را در اول این باب شنیده بودیم.

در باب جای وضع کردن پروانه مذاکره بدرجه شدت و در شق پیدا کرد
که کار از مباحثه گذشته بمجا دله منجر گردید. در میان اعضا که طرف
دار ببطدادن پروانه را به دنبال، و اعضا که طرف دار ببط پروانه را
به پیش رو بودند و عددشان هم مساوی بود چنان الفاظ غلیظه سب
وششم در گرفت که کار بمشت وسیلی کشید. از آنهم گذشته بضرب چوبهای
دست رسید، و هیچ باقی نماند بود که دوئللوی دو فرقه اعضا کاب را
نتیجه بخشد که درین انتاد در مجلس یک تبدلی بوقوع آمد.

این تبدل این بود که خدمتکار کاب بآنکه بشماهه و قیل و قال اعضا

(۳۴)

مجلس حواله سمع اعتبار کند یکسر بسوی چوکنی رئیس پايش آمده
 یك (کارت ویزیت) یعنی ورقه طلب ملاقات یك شخصی را بر رئیس بداده
 رئیس بکمال شدت اشیاق قوت‌ناک را که داشت بنواخت حاضران
 مجلس ساکت شدند . چونکه نواختن این اشیاق امر رئیس مجلس است
 که برای سکوت حاضرین نواخته می‌شود .

رئیس گفت :

— چیزی گفتنی دارم .

— همه اعضای بیکر باش — چه گفتنی دارید ؟ بفرمائید !

— یك آدم اجنبي می‌خواهد که به‌الان مذکوره درآید . باز همه بیکر باش

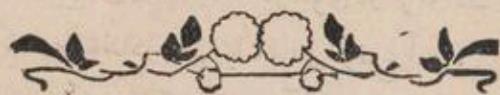
— نی ! نمی‌شود ! جائز نیست !

— این شخص اجنبي در کارت ویزیت خود نوشته که در خصوص واهی
 بودن افکار یك بالون بوجه دخواه بروی بادرانده شود دلایلها و اثباتها
 بدست دارد .

از یاسخون باز دره می‌ان اعضاي کاب قيل و قال پيدا شده همه گي باز

بیکار گفتند :

— کیست این مرد گستاخ ؟ باید که به بینم !



(۳۵)

— باب سوم —

یک مرد بیکانه در کاب (ولن) خود را چنان تقدیم میکند ؟

همه اعضای کلپ چشم‌های خود را بدروازه دالان دوخته منتظر
داخلشدن مرد بیکانه که واهم بودن فکر موتفیت و کامیابی تشبثات بالون
راتی شانرا بر اثبات کردن گستاخی و جرأت میور زد چناند ، و یک
سکوت و آرامی در دالان پیداشد . اما تعجب خواهد شد که اعضای
کاب برین یک چکونه راضی شدند که اینجین یک بیکانه گستاخی در کاب
داخل شود ؟ این راضی شدن اعضای کلپ از ینست که از خدا یک آدمی
میخواستند که جوش و خروش قهر و غضب خود شان را بران خالی کنند !
دروازه دالان باز شد . یک مردمیانه بالای توانای سفید پوست زرد
موی ریش تنکی در دالان درآمد ، و بی برواد در پیش میز خطابت آمده ،
و دستهای خود را بر میز گذاشت به او از تیزی گفت :

— ای امریکائیان ! نام من (رو بور) است . عمرم سی ساله ، وجودم
بسیار توانا ، معده ام آنقدر خوب و درستست که هر چیز را بکمال خوبی
حل و هضم میکند . قوسم بسیار زیاده ، چشمانم بسیار تیز بینست . اینست
که این احوال غیرمعنوی شیخض منست !

حاضرین میشنوند ، و هیچ غیگویند ! چونکه اینگونه آغاز نطق تا محال

(۳۶)

هیچ نشینیده اند . آیا این آدم دیوانه است ؟ یا بیک حقه باز است ؟ یا چیست ؟
 هر چه که باشد خواهد بود : اینقدر هست که در کلام و تقریر شیخ تأثیر
 محییست که این گروه پر شور و شر ، واعضای شهادت آور را بسکوت
 مجبور توانسته است ! یعنی بعد از آن طوفان علیمی که ذکر آن را کردیم
 در دالان مذاکره یک سکونت غریبی قائم شد .

براستی ک شخص (روبور) چنانچه خودش تعریف و بیان کرده بود
 همچنان بود . قامتش میانه ، اعضای بدنش مربعهای منتظم تشکیل داده
 بود . خطی که از شانه هایش یکسر بسوی پاهایش فرو آمد بامده یک
 خیلی مو ازی و برابر است . برین جسدیکه خطهای طرفین آن بایک یک
 تمامها مو ازی میباشد یک کله مدوری که بایک گردن کفت و قوی باشانه
 های زدن و منتظم صبوط شده است تصور کنید تا کله (روبور) را دیده
 بتوانید ! این کله را در اول نظر بکنید یک گاوی تشییه خواهید داد اما
 چون خوب نظر کنید در سیهای آن چنان یک لمعه ذکاو هوشیاری می
 بینید که حیران میشوید . چشمها در خشنده بی ابر و نزدیک کم می کان
 آن بالبر و مژکان در زیر تأثیر اعصاب او بحرکت دائمی مجبور است .
 مو هایش زرد بجوزی مایل و یک کمی بهم بیخیده و خیلی در خشاست .
 سینه اش فراخ ، و مانندم بزرگ کوره آهنگری بالا و پایان میشود .
 بازوها ، دستها ، ساقها قد مهار مانند شاخهای یک درخت قوی و کافت

(۳۷)

تنه بنتظر میخورد .

در پیشتهای لبها نوشت اخ خورده حرف از بروت هیچ اثری نیست .

اما از زیر چنه اش یک ریش تند بردار کوتاه دوشاخ بی بزرگی دیده می

شود . چنه ، اما چه چنه ! چنه که در قوت از چنه تماسح یافنی و آگو هیچ

پاک نمیآرد !

این آدم آیا محصول کدام مملکت است ؟ اینست که معلوم کردن این مسالم

یکقدری مشکل است . با وجود اینهم خبر میدهیم که زبان انگلیزی را

خیلی خوب میگوید ، و شیوه ای ایکام میکاریان از انگلیزان فرق نمیدارد

در کلامش میدانیست .

حالا چون یک فکری در باب اوصاف سر اپای این مرد بیکانه پیدا کردیم

بسنویم که چه میگوید ؟ روپور ، بر سخن خود دوام نموده گفت :

— حالاجم معنوی شخص خودم را بشما بدانانم : من مهد سم

حلا بت و متنانت اخلاق از صلات و متنانت و جو دم هیچ پس نمیماند .

از هیچ چیزی ، و هیچ کسی نمیترسم . در فکرم چنان یک قوت قراری

موجود است که در پیش هیچ کار عاجز نمانده ام . بریک کار یک نیت

و عنم کردم هر کاد تمام امر یکا بریا خیزد ، همه دنیا مخالفت کند برعمنع

آن موفق نمیاید . یک فکر یک حاصل کردم اعتراض را بران طاقت نمی

آزم . مقصدام ازین تفصیلات اینست که میخواهم خود را بشما خوب

(۳۸)

بشناسانم، بلکه خواهد گفت که از خود بسیار بسیار نهادیان کردم، هرچه
که دل تان میخواهد بگوئید هیچ پرواندارم، اما راجا میکنم که از حالا
ملاحتله کنید، و سخن را که میخواهم آغاز کنم آراقطع نکنید، زیرا
در نجاح برای گفتن بعضی سخنانی آمده ام که شمار اخوش نیساید، و بر
شما کران افتد.

از ینسخن (روبور) در میان صفات اول اعضای کاب (ولدن) یک
خر غر خفه شده پیداشد، این غر خر دلیل این بود که در دریای دماغهای
اعضای کاب یک جوش طوفانی پیدا شود.

دیس برودانست خود را بزور ضبط کرده توانسته گفت:
— بگوئید! بگوئید! بگوئید که چه میگوئید؟

روبور — میدانم، که اینچین دماغهایی موجود است که هنوز برین
یک قانع و قابل هستند که بالونها به طرفیک دل بخواهد سوق و رانده
شود و تجربه هائیک از یکعصر به اینطرف در بباب اجر اشده و هیچ نتیجه
نه بخشیده هیچ نمی آندیشند، و میخواهند که بالونهای پوسیده خام خود
شان را بقوت ماشین بخاری دینا موی الکتریک بطریک آرز و دارند ببرند.
اینهم از فکرهای خامی که بیکچند تجربه ناقصی که در بعضی دالانهای
بالون سازی یا برهوهای جزوی اجر اشده است پیش آمده است، اینست
که شما یان صدها نفرهایی هستید که بر همین گمان و اعتقاد میداشتید،

(۳۹)

و برای اینکه این مالیخو لای شما مبدل حقیقت شود بصد ها هزار زر
سرخ خود تازرا برای کان به و امی اندازید !

تعجب اینست که حاضرین مناج آتشین به این سخنان بهلو دار طعنه
گزین ره بور با نکین هیچ چیزی نگفتند ! آیا کردند ؟ یا آنکه بوس
آن افتداده اند که آیا این اجنبی جسور تو انا گستاخی خود را
تابکجا هایش میدارد ؟

بهر صورت ، رو بور بر تفریر خود دوام ورزیده میگفت :

— یکقدرتی بیندیشید ! یک بالونی که از زمین بقدر یک کیلو گرام
نقلت برداشته به او شود بیک متر مکعب (غاز) محتاج میشود . این غاز
نسبت بعد دیکلو گرام افزونی میگیرد . محفظه که این غاز در آن بگنجد
انصاف کنید که بیک باد بان کشتنی کوچکی چون باد نیم تندی بر خورد
لا اقل قوت چار صد اسب را حاصل میکند . حالا چگونه تصور میشود
که مقابله اینجین یک بادی آنچنان یک بالونی که استناد کاه آن خود باد باشد
 بواسطه یک ماشینی کوچکی که در درون بالون وضع شده است چگونه
مقاومند خواهد توانست ؟ آیا نمی اندیشید که در هو اهای طوفانی باد بر
یک محملی که بیک متر مربع وسعت داشته باشد چار صد کیلو گرام نقلت میدهد ؟
پس فرض کنیم که سطح بالون شما صد متر مربع باشد ، آیا بر آن چهل هزار

(۴۰)

کیلو نقلت غیر سد ؟ آیا خلاق کائنات هیچ یك مخلوقی که بهalon شما مشاهدت
داشته باشد خلق کرده است ؟ آیا شما ادعای کرده و میتوانید کمر غان پر نده
بسیاری از هواسپکترها ندبرروی هوا بالابرآمده برواز میتوانند ؟ اگر
اینچیز ادعای کنید اینست ترازو ، اینست صرع ، اینست هوا !

اما با وجود اینهم من نیکویم که مسئله چون چنینست انسان از مالک
شدن بر کره هو افarg شوند ، و از فکر درزیر حکم آور دن کره هو ادست
باشند ؟ نی نی ! انسانها چنانچه زمینهای بحر هار ابهاسطه اخترات خود
درزیر چنگ تصرف خود آور ده اند که نسیمی را نیز لابد حاکم باید
شوند ، اما به اینصورتی که شما تصور کرده اید که از هو اخفیقت شویم تا بر
هو ابر ایم ؟ نی نی ! باماشینهای سنتگین ترازو هو ابر هوا حاکم شدن میسرهیدشود !
این سخن (روبور) همه اعضای کاب را جوش و خروش آور ددهن
همه کس بر رو بور باز شد ، نعره ها و فریادها از دهنهای جهیان گرفت چون نک
اسکلام (روبور) علنا با اعضای کاب (ولدن) اعلان حریست زیر اعلام گردید
که (روبور) از طرفداران مسئله (از هو اسپکتر) میباشد حال آنکه
کاب (ولدن) بر فکر مسئله (از هو اسپکتر) بینایافته است .

ارباب فن بالون ، و هو سکاران ترقی این صنعت حکم فرمایی هوا
هیین دو فرقه میباشند که مبارله و مناقشه شان دائمی اجر یانست .
روبور به این جوش و خروش مردمان اهمیت نداده متنظر ساکت

(۴۱)

شدن شان بماند . رئیس (پرودانت) مردمان را بسکوت اشارت کرد .
 بمحرديك او ناسکوت حاصلگر دید رو بور بسخن آغاز کرده گفت :
 — بلى بلى ! حاكم شدن برگره هوا بماشينهای طيار از هواسنگينتر
 موقوف است . هوای نسيع نقطه استناد بسيار متين است . ذير ااگر هوا
 در يك ثانية چهل و پنج متره سرعت داده شود ، يك آدمی که در زير پاهای
 خود مالك عشر يك متر مربع يك سطح باشد بروي آن هوای استناد
 شده ميتواند . وأگر سرعت را در ثانية نو متره برساند انسان پاي لخت
 بروي هوار فتار کرده ميتواند . بنا بر يك ميگوم که اگر بواسطه حرکت
 دور يك پروانه که هوار است . اين سرعت و اي پساند بروي هوادرکت
 بكنيم تيجه کاميابي را بخنگ آورده ميتوانيم . وأگر چنین ماشينهای
 طياری که هوار است اين سرعت بلکه از ينهم ييشتر بقوت پروانه های خود
 رد و دفع بتواند بدست نياريد ، و بر همین فکر سقیم از هواسنگي بماند
 هيچگاه مظفریت و کاميابي را نخواهد یافت . وأگر بگوئيد که مرغان بزند
 هوار ادر شکم خود شان کرم کرده و به اين صورت از هوادر چفيفتر شده
 طيران ميکنند اين غلط محض است . چرا که اگر چنین باشد حساب کنيد
 که يك مرغ غليواز بزرگ برای پريدين بچهل متر و مکعب هوای گرم
 محتاج است . آيا چنین غليواز شکم بزرگ در بحاست ؟ محقق بدانيد که
 شما با اين بالونهای آماسيده بيكاره خود بهيج صورت موفق نخواهيد شد !

(۴۲)

رئیس پروردانست که تابحال خود را بزور خبیط میکرد گفت:

— افندی، شما سخن (فرانقلن) مشهور را فراموش کرده اید که او
چون نخستین بار بالون ابدید گفت: «هنوز طفلست، اما بزرگ میشود»
اینست که حالا بالون بزرگ شده است.

— عفو بفرمایید رئیس افندی! بالون بزرگ نشده آما آما سیده.

مگر نشیده اید که گفته اند (فرهی چیزی دکر آماس چیزی دیگر است)
ما فندیان! بخوبی بدانید که بالونهای شما بزرگ نشده آماس کرده است
بزرگی، مظفریت. غلبه برای ماشینهای طیار است نه برای بالونهای آما
سیده شما!

اینست که این سخن (دوبور) در حق کاپ (ولدن) یک تحقیر بزرگ
شمرده بیشدو بر تصور و فکر شان که از سالهای پیش و رانیدند سر را است بلن
شیوه تعرضی بود. اپذاز هر طرف گونه گونه مقابله ها و افعه ها بر سر
دوبور ریختن گرفت. واژه هر طرف صداهای:

— بیرون بر ارید این گستاخ نامناسب را!

— نشنوید سخنان این حریف کثیف را!

— بلى بلى! پاشدازیدش، تائبات شود که از هو استگینتر نیست:
بلند کردید. و مانند اینگونه سخنان بسی ایشلاقهای تحقیر آنہ نیز از
هر سو به مید. حال آنکه هنوز کار بقول منحصر بود. و بفعل منجر نشاده

(۴۳)

بود، رو بور غمود صبور بمهیجیکی از ینسخنان النفات نکرده باز با ین صورت
فریاد بر او رد:

— اندیان بالون بران بدانید که ترقی در شماها نیست، ترقی و کامپابی
در طرفداران ماشینهای طیار است. مرغان میزند امادقت بکنید که
آهنا بالون نیستند، بلکه ماشینهای طیار هستند

یکی از اعضا — نی نی، مرغان برخلاف قواعد میخانیکه میزند!
رو بور — غلط کرده اید، ازو قدیک صورت بر او مرغان در زیر نظر
دقیق تحقیق گرفته شده تحقیق بیو سته که دست قادر آهنا با قواعد
فن میخانیکی مطابق بر هو ابلند کرده است. وازار وز کار شناسان حقیقت
بخوبی دانسته اند که برای برآمدن بر کره هوا بجز تقلید آهنا دگرچاره
نیست. مرغ (آلباتروس) یک نوعی از عقابهای بزرگ که در یک دیگر قیقه ده
هفتاد بار بال میزند. و مرغ (قاشقی) یک نوعی از مرغان بحری که در یک دیگر قیقه
هزار بار بال میزند، و

اعضا — نی، هفتاد و یکبار!

رو بور — زنیور کدریلث نایه نودود و بار بال

اعضا — نی نی، نود و سه بار میزند!

رو بور — و مگس که در نایه سه صد و سی بار بال میجناید، و

اعضا — نی نی نی، سه صد و سه و نیم!

(۴۴)

روبور — پشه که در ثانیه میلیونها بار

اعضا — نی نی نی ، میلیارها بار !

روبور — شما هر چه کامیگویید بگویید ! محقق بدانید که همه این برندکان را
دست خلقت یک یک ماشین طبیاری خلق کرده و آلات ماکینه های شان را
نسبت بسرعت برواز شان مناسب و مطابق ساخته ، واز طرف انسانها
برای تقلید آنها تابع حال بقدر شصت آله های مختلف برای تجربه ساخته
شده است که

یکی از اعضا — بله ! اما چنان آله های یکدیگر به برواز موفق و کامیاب
نمی مده است !

روبور — هزار انسوس که شما تابوقتیک بالون خود تائز به آمسانیدن
مشغول شوید یکی ازین آله ها بر دور ادور کرده زمین از روی هوا سیر
ورونماید !

فیل ایوانس — ما کینیست افندی ! در مدح و شنای ماشینهای طبیار
بسیار بلند بروازی کردید . آیا خود شما اینچین ماشین ساخته ، و دور عالم
کرده توانسته اید ؟

روبور بخواب این سخن بالاتر دد ، و بی بروآ گفت :

— بله ، هیچ شببه نکنید !!!

— واه ، واه ! معلوم نمیشود که شما در جوهو اگر دش کرده اید ، بر

(۴۵)

عوا حکم رانده اید ، مظفر شده اید ؟

اعضا — قبح ، قبح ، قبح !!! چون چند نیست زنده باد مظفر رو بور !

زو بور — بسیار خوب ! من هم این نام مظفر رو بور را قبول کردم

چرا که به این نام حق دارم .

جیم سیپ — اگر اذن باشد ، ازین ذی حق بودن شهای اکقد ری شببه

بکنیم ، و بر باور نکردن آن خود را ذی حق بدانیم !

رو بور ازین سخن جیم سیپ که علناً اور ابر و غکوئی متهم نمود بغضب

آمده گفت :

— افندی ! در وقتی که از یک مسئله جدی و حقیقی بحث و بیان رانده

شود سخن را بر استهزا و تکذیبها دور دادن خوش نمی آید . این دامیر سم

که این شخص کستاخ که مرا بدر و غکوئی تحقیر کرده چه نام دارد ؟

جیم سیپ — نام من جیم سیپ است . از گروه سبزه خواران میباشم .

رو بور — جیم سیپ افندی ! روده های سبزه خواران از روده های

دیگر مردمان در ازتر است . بخیالم می آید که زبان شهانیز درین دباب شاگردی

روده های شهار اگر ده باشد !

ازین سخن رو بور که تحقیر عظیمی در حق بکی از اعضای مهم کاپ (ولین)

بود طوفان پر شور و شرکاپ که تابحال مستعد و آماده جوش و خروش

بود دفعه نتویج و غلیان نموده از هر کله صداهای غایظ و شدید سبها و شتمها

(۴۶)

بالا برآمد . یکی میگفت :

— یرون بیندازید این رذیلی ادب را !

دیگر — مانند ماشین طیارش بهو اکنید !

دیگر — بزنیدش تا آماس کند !

دیگر — بر روده هایش را زدرازیش افزونتر سازید !

ومانند اینکو نه سخنان هزاران ! والحاصل قهر و شدت بالوینان کاب

ولدن بدروجہ بالارسیده بود که از جاهای خود برخواسته اطراف میزینک

ربور در پاش آن ایستاده بود از هر طرف فرا کر فتند ، و دستها ، و

چوها ، و بوطها بر سر ز و بور ر بختن گرفت .

ربور ، دست بخیب کرده و دو طیپ نجفه شش میله بر اورد و بوجوم

کنند کان خود پنج بار آتش داد . و یک دود کشیقی دالان کاب را احاطه

کرده روبور در میان آن دود های غلیظ از میان صدهادستی که مانند امواج

بخبر و هیوم کرده بود غایب گردید . طیپ نجفه چون هوایی انداخته شده

بود هیچ یک واقعه بوقوع نیاورد .

﴿ باب چارم ﴾

﴿ خدمتکار فریقون در کجا از ترس بسیار بدنش بدرزه می‌آید ؟ ﴾

اعضای کاب ولدن را همیشه عادت اینست که چون هر روز بعد از مذاکره

(۴۷)

به کوچه میبرایند این یک را عادت کرده‌اند که آنقدر شماهه . و قیل و قالها
میبرازند که مردم اطراف و جوانب خود را خیلی آزار میرسانند . واز
همسایه‌گئی خود بیزار میکنند . و ازینست که مردمان محله چندبار از
دست این مردمانی که در کوچه نیز مذاکرات فئی خود عالم را بر احتیکنند
بحکومت شکایت کرده‌اند . اما تابه این‌دام مانند امر وزقیل وقال پرشکال
اعضای خوب الاشکال عجیب‌الآمال مختلف اقوال کاپ بالون اعمال دیده
و شنیده نشده بود . آنقدر جوش و خروش و هایه‌ی شان در کوچه
بلندشد که پولیس بداخله کردن مجبور گردید .

اما اعضای کاپ به این قیل وقال پرشور و شر خودشان تایکدر جه حق
هم دارند . زیرا بخار کان در حالتیک بهزار ان شوق و هوس در فکر کار و
بار بالون پرائی خود مذاکره ربط دادن پروا نه آن مشغول بودند . یک
مرد اجتماعی کستاخی آمده‌ی آنکه بر کستاخی مستله (از هوسنگینتر) قیام
نمود ، بالون (غوهد) . و یکی از اعضای معتبر شان ایز تحفیر کردن جرأت
ورزید ! و در حالتیک میخواستند از و حق استقام خود را بگیرند ، حریف
از میان غائب گردید .

پس اگر اعضا یان کاپ هر قدر جوش و خروشی که بکنند بحسب است و
ازینست که به این تحفیر تحمل نکرده فرقه فرقه شده‌اند ، و چون بکوچه
برآمده‌اند به راهی که پیش روی شان برابر آمده رفته‌اند . و به نعره
ذکر .

(۴۸)

های بلند با هم دیگر گفتگو کرد و بهر هر طرف روانه شده اند و بخانه
های مردمان، و میخانه ها، و قهوه خانه ها در امده روبرو بور را پالیدن
گرفته اند ولی هیهات! در تمام شهر فیلاند لفیا هیچ ازی و خبری در هیچ
گوش و کناری از رو بور نیستند! از نسبت قهر و غضب اعضا دو بالا
گردید، و قسم کردند که همه امریکارا جستجو کنند و روبرو باشد
آرند، و برین قصد و عهد از هم دیگر جدا شده هر کس بسوی جاهانی
خود بر قتند.

تشاهد و نفر از میان شان بود که بهیت عودت کردن بسوی خانه های
خود شان نبودند که این دو شخص رئیس (پروردان) و کاتب شش
(فیل ایوانس) بودند که سبب رقایی که بشدت در میان شان دوام داشت
این شهاته و قیل و قال اول سیله خوبی پنداشته تا که میتوانستند با هم مباحثه
و مناقشه خود شان را بقصد آهای بلند قوت میدادند، و بر هم دیگر اعتراضها
و ایراد های میگرفتند، و همراه میگند.

فریقوان زنگی که خدمتکار رئیس پروردان بود از این اتفاقی خود
روان بود. گفتگوهایی که در مابین رئیس و کاتب جریان می یافت از مباحثه
در گذشته بمیجادله نزدیک شده بود. فیل ایوانس میگفت:
— نی افندی، نی: اگر شرف ریاست کابین عاید میباشد این چنین رذالت
هیچکاه بوقوع نمی آمد.

(۴۹)

— خوب . اگر شهار پس میبودید چه میکردید ؟

— پیش از آنکه دهن خود را باز میکرد سخن آن حریف محقق را

میبریدم .

— اینچه سخنست که شها میگوئید ؟ برای سخن بریدن او دهن باز

کردن و سخن گفتن او لازم بود . حال آنکه شها میگوئید که پیش از دهن

باز کردن سخن اوراء میبرید : من هیچ معنی انسخن شهار انداننم !

اینست یک نمونه سوال و جواب این دو رقیب . دیگر کلمات آهارا

از همین نمونه قیاس نمایم . این دو رفیق به مخصوص بجهات همه اگر

جهوم ورزیده در کوچه هائی که پیشوای شان می آمد میدر امدهند . رفته

رفته بچنان محله های دوری افتادند که از جای خود بسیار دور شدند .

فریقولن ترسناک بی چکر نیز از دنیال شان روان بود و چون میدید که

افتدئی او در جاهای دور دست تک و تنها برو و دیر احت میشدو به اندیشه

می افتاد .

معلوم است که فریقولن از جاهای تک و تنها چندان خوش نمیشود

علی الخصوص در چنین نیمه های شب ! حال آنکه تاریکی نیز زیاده است .

ضیای قریبی که حال بدریت آن گذشته است کم رو شنی میدهد .

ازین سبب فریقولن بچاره هم برآمیرود ، و هم خیلی اندیشه ها

و وسواسهای ترسناک فکر شر از بروزبر میکند ، و هر دم به اطراف و

(۵۰)

جو انب خود نظر می اندازد . و بعضی خیالهای جنها و پریها در نظرش
تجسم میکند .

رفته رفته رئیس پرودانست ، و کاتب فیل ایوانس آنقدر در میماحتمه
و مذاقه فرورفته بودند که غمیدانستند که بکجا هم بروند ، مگر سرا اسرار
شهر پرون برآمد راه چنکل (فرومون پارق) را گرفته اند ، و متصل
بعجادله دوام ورزیده از سر بال نهر (شویاقل) گذشتند ، و در یک بیشه
که از یک طرف با چنان از یک طرف با درختزار محاط بود داخل شدند .
درین خوف و بیم فریقولن خیلی زیاده شد . علی الحصوص ازو قتی
که از بیل گذشته اند بخیالش چنان رسیده که در پیشان یک پانج شش نفر
عقب گیری میکند که این مسئله خوف و بیم بچاره را افزوده اند و یازده
بدنش پارزه میدارند .

فریقولن بچاره به این ترس و بیم تایکدر جه حق هم دارد . زیرا فریقولن
زنگیست ، سربست و بحق او که بر بدنه ضعیف اودیده میشود چنان
تشان میدهد که از مردمان (قارولین جنوی) باشد هنوز بایست و یک ساله
است . اخلاقش بیز خیلی بینا بست است . پرخور کاهل ، و ترسند .
یک حریفیست . سه سالست که بخدمت پرودانست میداشد .

درین اثنا مجادله دور فرقه بدرجۀ نهایت شدت نموده بود که از
گفتگوی مذاقه آمیز برآمده بعجادله بدورد گفتن رسیده بود ! اما اگر

(۵۱)

ازین مجادله یکقدرتی فارغ شده به اطراف خود نظر میکردد البته برای
شان بہتر بود + زیرا در یکطرف یاشه یک جسم مهیب دیده میشد که غیر
متحرک و آرام استاده بود ، و چنان گمان میشد که این جسم از اجتماع
صدھا آسیابهای پادی تشکیل یافته است .

اگرچه فریقو لن بیچاره غیر از دیدن این جسم مهیب یکچند آدمی را
هم دیده بود که در پنج سنه های درختان بسخو و کمین گرفته بودند ، و از
بیم مانند بزرگ بید میلرزید ولی از بیم افاده خود چیزی کفته نیتوانست .
ولی رفتہ رفتہ صبر و توانش زایل شده محبور گردید که افاده از اخبار بدھد .
لہذا بصدای لرزان لرزان و خفه شده پر هیجان گفت :

— مستراونکل ، مستراونکل !

ولی مستراونکل یعنی پرودانت که فریقولن همیشه اور اهیجنین خطاب
میکند بمجادله و مناقشه فیل ایوانس آنقدر مشغول نبود که بجواب
فریقولن بیچاره پرداخته بتواند !

فریقولن دوم بار باز میخواست که فرید بارز ، ولی والسفا که فرصت
فرید باریش نماند . چونکه در ان اثنا از میان درختان یاشه یک ایشان
خفیق نواخته شده در آن واحد شش نفر مرد قوی و تنومندی بر ایشان
شوم نمود ، و بر هر شخص دو دو نفر حمله آورده بچنان سرعت و قوت
بیچاره ها را اکرقتند که فرصت هیچ مدافعه و مقابله برای شان باقی نماند .

(۵۲)

در ظرف یکچند ثانیه چشمهاش شان را بستند، دهنهای شان را نیز،
دستها و پاهای شان را با هم ربط کردند، و مانند جوالهای ماک بر پستانهای
خود برداشتند!

پروردانست، و فیل ایوانس در آول امر چنان کمان کردند که درین نیش
به هجوم دزدان شبگردی کاین گونه همچو مهار ادام رزق خود مقرر نموده اند
گرفتار شده اند. اما دیدند که هجوم کشند کان جیوهای شکار شد کان
خود شان را نمی پاند. و با وجود بد که در جیوهای هر دور فیق بقدر یکچند
هزار دولاژر و دیسوار نقد و بانگنوت نیز موجود است ولی کسی به آن
غرض نمیگیرد.

بعد از مرور یک دقیقه بعد از آنکه از یک دو سه بته زینه بالاشدن و فرو
آوردن خود شان احس کردند گذاشته شدن خود را بیک زمین تخته یی
دانستند.

در پی این کارها یک بیک چابکستنی بسیار عجیبی اجر آگردید بمضی
صد اهای گونا گون غریبی، و یک لرزش و ضرسشی بگوش شان برخورد
که صد اهای مذکور متصل از یکنوع (فرر آر، فرر آر، فرر آر!)
مر کب بود! در میان استقدار فرر آر های بسیار بی هم؛ دیگر چیزی
فهمیده نمیشد.

روز دیگر شورش و هیجانی که در فیلاندلفیا برپاشد خارج دایرۀ توصیف

و تعریف است ! هنوز وقت صبح بود که در تمام شهر حوات دیش به کابول و لدن
که عبارت از داخشدن یک مرد اجنبی که (رور بور ، یا آنکه ، مظفر
ربور) نام و عنوان داشت در دلان مذکوره ، و بعد از آنکه کاب را تحقیر
کرد دفعه از میان غائب شدن آن نشر و شایع گردید .
اما چون خبر کم شدن رئیس کاب ، و کاتب او نیز در همان شب بمیدان
آمد کار دگر گون شد !

در هر طرف شهر ، در داخل و خارج تخریبات و جستجوها بعمل آمد
هیچ گوش و کناری نماند که جستجو نشد . اما هزار افسوس که هیچ نمره
حاصل نشد . بهر طرف تلگرافها کشیده شد ، در اخبارها اعلانها و اشتباها
هانوشه شد باز هم هیچ فائد نکرد . هر کاه زهین شق میشد و رئیس و کاتب
در آن میدرآمد باز هم استقدار زود کم نمیشدند .

بعد از وقوع اعمال اخبارها از عدم امینیت امریکا بمحثه ارانده زیاده شدن
بولیس را طلب کردند . حتی بعضی فرقه هایی که بر ضد حکومت بودند
قاله ای پیشتر کرده گفتند :

— چون در میان چنین شهر های برآمده مشهور این گونه سر قتهای
انسان بوقوع بسیار بسیار برای بولیس چه لزوم میماند باید که بولیسها را
رخصت بد هند .

ولی هیچیک از بسیاران هیچ فائده نداشتند . نه بولیسها را رخصت

(۵۴)

شدند ، و نه غایب ها بیدا !

رئیس و باشکاتب از جائیک در فته بودند همچو خبری و اثری نشان ندادند .
اگر امیرها و عده‌های بخششی زیادی از طرف کاب به خبر آورند کان
رئیس و باشکاتب وعده شد ، و این وعده های ایشان بود که اذنا بیک خبری
یا اثری از آنها بد هند . افسوس که همچو نمره نداد .

— باب پنجم —

— آثار کین و غرض در مابین رئیس و کاتب در چگان بر طرف می‌شود ؟ —

سیچاره کان اسیر افتاد کان چون چشمها و دستها و هن های شان محکم
بسته شده بود مجال حرکت . و فریاد ، و دیدن برای شان نبود . اینچهین
حال البته که انسان را خیلی دلتگ و جگر خون می‌سازد ؛ علی المخصوص
مانند پروردانت و فیل ایوانس اشخاص آتشین مناج را ؛ از همه بدتران
پلا که فاعل این خیانت خود را اینز نمیداشند که کیست . و اینرا هم نمیدانند
که آیا این جائیک ایشان را مانند جو الهای سربسته مال و اشیا آورده گند اشته
امد چه جایست ، و در چگاست ؟ حالآنکه اینرا هم نمیدانند که آیاهنوز بر
سرشان چه چیز ها خواهد آمد ؟ و آیا این آواز (فرترر ، فرترر)
چه چیز است ؟ پس چون اینهمه احوال ناکوار غیر معلوم را با آتشین
مرا جئی این دو تند خو ، در زیر نظر در ازیم در جهادت و غضب رئیس

(۵۵)

پرودانست و سرکا بش فیل ایوانس را نایکدر جه تصور کرده خواهیم
توانست !

پرودانست و فیل ایوانس اکر جه نمیدانند که چه خواهند شد ولی باش
یک محقق میدانند که فردادر کاب ولدن ریاست و اجرای وظیفه نمیتوانند !
هر کاه از فریقو لن پرسید که آیا او بجه فکر و تصور است ؟ میگوییم
که آن بچاره رایکنم قوه نظر و تصور باقی نمانده ، ازو قیک به جوم ناکهانی
گرفتار آمده تابه ایندم هیچ بهوش نیامده ، گویا از زمرة زندگان برآمده
در ذیل مسد کان درآمده است !

بعد یکساعت بهمین صورت بمانندند ، هیچ کس در پاش شان نیامده
حدت من اجان بچاره مایهنا لیدند ، و از پس دسالی که دهن شان با آن
بسته است بعضی صداهای مد هش خفه شده بر میکشیدند ، و خیلی
بر خود میبینیدند که اینهم در جه غصب و شدت خاموشانه شان را غودار
میکرد . بعد از آنکه یکمدمتی همچنین بیتاب خور دند ، و برای باز کردن
دستهای خود هیچ فایده ندیدند آرام و خاموش ماندند تا باشد که از قوه
سادمه خود یک قائد بردارند ، یعنی چیزی که بجشم دیده نمیتوانند ،
بلکه بگوش آزرا بشنوند ، ولی والسفاك بجز صدای (فر رز ، فر رز ،
فر رز) که بیک آهنگ . و یک و تیره بگوش شان بر میخورد دیگر چیزی
شنیدن نمکن بود !

(۵۶)

درین اشنا فیل ایوانس شدت وزور را در باره باز کردن خود فائده مند
 نمیده آهسته کی و آرامی را در باب باز کردن خود پیشه گرفت بعد از آنکه
 به احتیاط وسیع و غیرت کوشش ورزید به سست کردن دستهای خود
 موفق گردید ، باز بر هانقرا ریکقدره کوشش ورزید . گره ها باز شده
 دستهایش آزاد ماند . هماندم چشمها و دهن خود را نیز باز کرد ، و جاقوی
 امریکایی که در جیب داشت کشیده با یهای خود را نیز رها بی داد ، فیل
 ایوانس به این موفقیت و کامیابی خود آگرچه بحرکت و تکلم قادر شد ،
 ولی چشمهاش باز بر دیدن چیزی موفق نشد . زیرا در جاییکه بود نم
 آنچنان یک ظلمت شدیدی حکمفرما بود که دیدن هیچ چیزی ممکن نمیشد .
 تنها در یکطرف دیوار بنج شش قدم بالاتر از یک سوراخ کوچکی یک
 ضیای بسیار جزوئی می آمد . این راه بگویم که فیل ایوانس در باز کردن
 و قیب خود نیز کو تاهی نکرد . دستهای او باهای برودا نت چون آزاد شد
 هماندم دسمالیک بر چشمها و دهنش بسته شده بود در گشید . بروانوهای
 خود نشسته بصدای خفه شده گفت :

— تشکر میکنم !

— نی ، تشکر نیخواهد !

— فیل ایوانس ؟

— برو دامت ؟

(۵۷)

— بله در یستوقت در بجانه رئیس کاب مو جود است ، نه سرکاتب !
مخاصله که دزمایین ماموجود بود بر طرف گردید .

— بله بله ، سراسر حقدارید . در بجانب مخاصله ایست ، بلکه دو نفر
آدمیست که از یک شخص سومی که بر آنها جبر و زور استعمال کرده بگرفتن
استقام محبوس و محتاج میباشند .

— آیا این شخص سوم که خواهد بود ؟

— روبرو !

— آیا رو بور ؟

بر همین نقطه هر دور فیق متفق ماندند که دشمن شان روبرو است و در بباب
مباحثه و جدال را لازم نمی دیدند . فیل ایوان فریقوان را نشانداده گفت :

— این را نیز باز کنید ، بیچاره را برهانیم !

— یکقدری صبر کنید ، چونکا اگر دهنش باز شد شما ته و قیل و قالش
علم را بولوه می اندازد ، حال آنکه در یستوقت مابسکونت محتاجیم زیرا کار
های بسیار مهمی در پیش روداریم !

— چه کار ؟

— اگر ممکن باشد گریختن !

— بله ، بله ! اگر ممکن نباشد هم گریختن !

پروردانست ، و فیل ایوان محقق دانستند که این کار را رو بور در حق

(۵۸)

شان اجر آکرده ، زیرا اگر دیگر دزد عادتی میبود البتہ کنفده و جود شاز از جیوهای شان میبر او رد ، ولباسهای شان را اگرفته بعد از آنکه یکیک کار دی برگلوی شان میراند جسد های شان را در نهر (شیلیقل) می انداخت و در چنین یک جای حبس نیکرده اما این جاچه جایست ، و در چگونه و موضع محبوس میباشدند ؟ این است که از همه پیشتر اینسته راحا باید کرد ، و باید دانست که این حبس خانه شان چگونه جایست ؟ پروردانست گفت :

— فیل ایوانس ! اگر ما از دالان مذاکره که برآمده بودیم بحثه و جدال غی افتادیم و تابه ایجاها نمی آمدیم این بلا بر سرمانی آمد ! درین یک هیج شببه نیست که رو بور بعد از فرار کردن از دالان کاب با چند نفر معاون خود مازاعقب گیری کرده . و چون مار ابطرف جنکلها و بی راهه ها بیان یافته فرصت را غنیمت دانسته برم اشیوں کرده اند و درینجا آورده حبس نموده اند .

— بلى حق دارید !

— حالا از بسیخان در گذشته این را یمندیشیم که از وقت گرفتار شدن مادر جنکل ، و انداخته شدن مادرین محل زمانیکه مسر ورنموده دو دقیقه شده ازین یک معلوم میشود که حریقان هنوز مارا از جنکل (فرومون) بیرون نکشیده اند .

— راست میگوئید ! اگر از انجام یه قیم البته حسن نیکردم :

(۵۹)

دشاز
کاردن
تودر
موقع
واباید
جدال
هیچ
ماون
ابویان
حبس

— پس من چنان گمان میکنم که مارادر درون یک عربه حبس کرده
اند، و این عربه را نیز چنان میبیندارم که از عربه های در از حقه بازان باشد؟
— بله، بله! همچنینست، زیرا اگر مارادر یک فلوکه که در نهر است
میدراور دند از حرکت ووج آب میدانستیم. هیچ شبیه نیست که در
عربه محبوس میباشیم!

— این راهم بگویم که هنوز در همان جنگل هستیم، زیرا عربه که
مارادران حبس نموده اند هنوز حرکت نکرده است، چونکه اگر حرکت
میکرد البته حرکت آزار احس میکردیم. بین برین از همه ییشترا جاره
فو ارجستجو بکنیم، و پیش از انکه عربه بحرکت افتد و مارادر دور جها
برد خود را وارهایم. بعد از رهایی یا فتن به جزدادن وانتقام گرفتن
روبور مشغول میشویم!

— بله، هم جزای بسیار بزرگ به او باید داد تا بداند که در حق دونفر
امریکایی کسی که قوه جبر به استعمال بکند چیست!

شدن
دقیقا
دون)

— آه! روبور را بسیار باید کرد! و اورا بکیفر کردارش باید رسانید!

— اما این روبور کیست؟ از کجا باید اشد؟ آیا نکلیز است، فرانسیست؟

الهانست چیست؟

— یک مرد بست فطرت دئی هست و السلام. حالا از ذکر آن ملعون
در گذشته بکار خود آغاز کنیم.

(۶۰)

اینرا کفته هر دوشان ربا خواستند، و دستهای خودشان را بسوی پیش
در از کرده در تاریکی بیک سمت خانه که در آن محبوس اند قدم زدن گرفتند،
تا آنکه به پیش دیوار رسیدند و دیوار را مانند دیوار عرب به باخانه نیافتنند،
زیر از چا که او در ز هائی که از تخته سندی بعمل آمده باشد اثری نیافتنند،
و هم قیاش دیوار بمحبوب هم مشابه نداشت رفته رفته در واژه خانه را از
علامت حلقه آن یافتند، ولی در در واژه نیز چاک و درزی ندیدند! هم
در واژه خیلی مضبوط بسند شده بود که احتمال باز کردن آن مفقود نیمود!
حالا کار ماند بر کارد های شان که آیا آن در دیوار یک سوراخ کشاده
میتواند یانی؟

در نجای فیل ایوانس از صد اهای متصل (فرر آر، فرر آر) که می آمد
متوجه شده برسید که:
آیا این صدای لا ینقطع از چه خواهد بود؟
— بادخواهد بود.

اما هو او قیکه مامیا آمدیم خیلی ساکن و آرام بود:
— بس آگر باد نباشد بر دگر چه چیز حکم شود؟
هر دور فیق ساکت ماندند و فیل کارد بسیار کوچک محکم و سرتیز
خود را کشیده بر دیوار نزدیک در واژه بشدت برد، و خواست که یک
سوراخی در انجا کشاده و دست خود را از انجا بر اورده بیچ در واژه را

(۶۱)

از بیشتر دروازه تاب بدهد !

یکچند دقیقه متصل کوشش ورزید ، ولی این کوشش بجز اینکه کارد
اور امامتداره بگرداند دگر هیچ فائدہ و نمرؤه بخشدید .

پرودا نت پرسید که :

— این چیست ؟ آیا کارد کارنی کند ؟

— نی .

— مگر دریک او ناق که دیوارهای آن از مس است محبوس شده ایم ؟

— نی . چونکه دیوارهارا چون میز نم صدای من را بر نمی آرد !

— چون چنینست بلکه از آهن ، یا از چوب بسیار سخت ساخته شده
باشد ؟

— نی . نی ! نه از مس ، و نه از آهن ، و نه از چوبست !

— خوب ! پس از چیست ؟

— این رامن هم غیدام ! چیزی که من میدانم همین قدر است که دیوار از
یک چیزی ساخته شده که کارد بران کار نمیکند !

پرودا نت را حدت و غضب فوق العاده گرفت . صداهای بسیار قهر
آلودی برآورد . دیوارهارا بعثتها کوییدن گرفت . و چنان اوضاع و
حرکاتی اجرانمود که کویار و بور پاش روایش آمد و او برو جله می آورد
فیل ایوانس گفت :

(۶۲)

— آرام شوپر و دانست . یکقدری شما هم کوشش ورزید بلکه یک کاری

از پاش برد بتوانید !

برودانست نیز کوشش ورزید ، اما هزار افتشوس کا کوشش او نیز بیهوده
رفت دیوارها گویا بلور بود که چاقو بران خطهم نمیکرد ! بغیر از صبر
کردن دگر چاره برای شان نماند . حالا نکص بر سکون از عادت امر یکائیان
نیست ! برودانست . و فیل ایوانس مجوش و خروش عظیمی آمدند ، هر چه
بدهن شان آمد گفتند ، در حق روبرو کفرها و ناسزاهای علی ظلی صرف
نمودند ! اما روبرو اگر همان روبرو صبور با اعتدال است که اورادر دالان
مذاکره دیده بودیم چنان مینهنداریم که اگر ده همینقدر کفر و ناسزاها
بشنود باز هم هیچ حدت و قهر اور اخواهیم دید .

درین آنها ، حال فریقولن بیچاره که همچنان بسته و خسته دریک گوشة
انتقاده بود خراب شده میرفت . از یکسو ترس ، واژ دیگرسو گرسگی و
شغ مانده گی خر خرد و پیتاب خوردن بیچاره ز ابسیار زیاد گردانیده
بود برودانست مجبور شد که اور ایاز کند . اگر چه میدانست که لوله و شماته
بسیاری خواهد گردید باز هم اور ایاز کرد ! ب مجرد یک دهنه باز شد فریادر را
ورده گفت :

— مستر او نگل ! مستر او نگل ! یکایی ؟ اینچه حالت ؟

برودانست بالک بروزده گفت :

(۶۳)

— ساکت شو ! بخوبی بدان که مارادر نجبا برای این انداحته اند که از
گرسنگی بکشند . اما برای امتداد دادن زندگی خود تابوقتیکه جان داشته
باشیم باید که - هی کنیم . یعنی اگر آدم خواری هم لازم آید از انهم روند کردان
پیستیم لم

فریقو لمن — از برای خدا ، چه خیال دارید ؟ مگر قصا خوردن مرادارید ؟

— البته کتر اپیشتر از مدن خود از گرسنگی خواهیم خورد !

— امان ! امان ! یار ب !!

— امان ، زمان . فائندن دارد ، محقق بدان که ترا خواهیم خورد امایک
چاره برای تو هست که اگر خاموش شوی ، و هیچ فریاد و فغان نکنی باکه
ترا فراموش کنیم . و از خوردن فارغ شویم .

فریقو لمن ، برای آنکه خود را از خاطر شان فراموش سازد واژ بازی
خوردن رهایی باید در یک کوشش خزیده ساکت و خاموش جاند . و آهسته
آهسته بگریستن مشغول گردید .

حال آنکه رفته وقت میگذرد ، شکستن در واژه ، یا شکافتن دیوار
بی همراهیاند . آیا این دیوار از چه ساخته شده ؟ دانستن اینهم غیر ممکن ! نه
چوب ، نه عدن ، نه سنگ ! آیا چیست ؟ زمین او تاق نیز مجھول ! و قنیکه
پا بر آن زده میشود یک صدای بسیار عجیبی میپرازد که اینصدارا پروردانست
هر چه که کرد با صای هیچ یک جسمی موافق و برابر نتوانست گرد .

(۶۴)

از زدن پا بر ان چنان معلوم میشد که زیر آن کاواست . و چنان حس
میشد که بازهین رایطه ندارد . صد اهای (فر رور ، فر رور ، فر رور) هم
از زیر سطح او تاق بر می آید . بس ایقدر احوال غرابت اشتباه اکثر انسان را
دوچار گرداب حیرت نماید جادارد !

فیل ایوانس از برودان پرسید که :

— آیا او تاق مالز جائیک بود بدیگر طرف تبدیل مکان کرده خواهد
بود ، یا بر همان جاییکه هست هست ؟

— تبدیل مکان کردن آن هیچ احتمال ندارد !

— اما چون اول درین او تاق محبوس شدیم از اطراف بوی چن و
سبزه می آمد . حال آنکه درین وقت ازان بوائزی نیست ! اینرا چه باید گفت ؟
— تنها همین راجحه که او تاق ماتبدیل محل نموده ، دکتر هرچه که میگویی
بگو ! زیرا اکثر در یک عربابه . یاد ریث کشته میباو دیم که آنهم حرکت
میکرد البتنه از اهتزاز و لرزه دائمی آن میدانستیم .

درین اشنا فیل ایوانس خبرداد که آفتاب در طلوع کرد نست ، چونکه از
پنج بیان خوبی کوچکی که در نزدیک سقف بر سر در واژه موجود بود یک
روشنی خفیق که مخصوص وقت صبح است نفوذ نمود . مطلق که از نصف
شب چار ساعت گذشته است . زیرا در فیلاند فیلیا در ماهای خریان شما
هات اول صبح در ساعت چار ظهور میکند .

(۶۵)

پروزانست ساعت زنگدار جیبئی خود را افشار داده دید که ساعت ربع کم
سده را نشان داد . فیل ایوانس گفت :

— عجب ! ساعت ربع کم سه میباشد . مطاق که هنوز شب است ساعت
شمی بالکه پس مانده باشد !

— چه ؟ ساعت من هیچگاه پس مانده است !

— هرچه که هست ! آفتاب طلوع میکند . زیر اشعاعات آن از خبره
دیده میشود :

اینست که اینسته نیز رفقار ایه مشکلات انداخت ! زیر اطلاع شمس بر
خلاف عرض فیلاند فیابو قوع آمد ! فیل ایوانس گفت :

— گمان میبرم که اگر تابه این خبره بالا برآمد و شود دیدن بیرون نمکن
خواهد شد ؟

— برستی که خوب گفتید !

رئیس فریقولن را خطاب نموده گفت :

— برخیز ، پشتت راهه این دیوار تکیه بده ، فیل ایوانس شما هم بریشت
فریقولن بالا شوید ، چرا که از من سبکتره بیباشد . و نهم با فری قولن
مهاونت میکنم .

فیل ایوانس بر شانه های فری قولن برا مدد ، و تابه پیش خبره ر سید
در بخیره یک شیشه عادی دیده میشد که اگر چه بسیار کافت نبود ولی

(۶۶)

باز هم بسیجی که بسیار شفاف نبود دیدن امانع و بیشتر علی الخصوص که در چشمها فیل ایوانس خیلی ضعف بصر نیز موجود بود .
برودانست گفت :

— شیشه را بشکن تاخوی به بینی !

فیل ایوانس بدستهٔ جا قوی خود بشدت تمام بر شیشه برد ، حال آنکه شیشه نشکست و یکصد این مانند لوحهٔ نقرهٔ نیزی بر اورد ، باز بزن ور تر زده باز نشکست ، وهان صداراً بر اورد ، بهتر فریاد بر اورده گفت :

— وای ! مگر شیشه ایست که شکستن ندارد !

بر استی که این شیشه بیک اصول نوی ساخته شده بود که روشی ازان نفوذ میکند ولی شکستن ندارد .

شیشه چون نشکست فیل ایوانس از راشت شیشه بدقت نظر کردن گرفت ، پر و دانت پرسید که :

— چه می بینید ؟

— هیچ !

— آیا در ختمای سیاهی در ختمها هم دیده نمیشود ؟

— نی !

— نوکهای شاخهای درختان هم دیده نمیشود ؟

— نی !

(۶۷)

— جان من ، چه میگوئید ؟ آیدر جنگل دیشینه نیستیم ؟

— نی فی ، نه جنگل است نه درخت !

— عجب ؟ آیامناردهای دودکش فابریکهای ، یا باعثهای خانه های از دیده

نمیشود ؟

— نی نه خانه است و نه دودکش !

— (باقهر) آیدر گجایم ؟

— چه میدانم ؟ بغیر از هوادگر همچوچیزی در میدان نیست !

درین اشادر و ازه او تاق باز شده یک ادم پدیدار گردید .

این آدم (روبور) بود که گفت :

— معتبر بالون گران ! بعد ازین در گردیدن ، و سیر کردن سراسر

حر و آزاد هستید !

— آیا آزادیم ؟

— بله ، دره میان (آلباتروس) !

پروردانت ، و فیل ایوانس چهارکی بیرون جویدند . سطح خانه کدران

بودند با سطح بیرون خانه برابر بود . درین کتاره که در آخر سطح

کشیده شده بود دویدند !

چه دیدند ؟

دیدند که از جاییکبر ان استاده اند بقدر سه چار هزار متر پایانتر سطح زمین

(۶۸)

مشاهده میشود که شناختن وقوع و موضع آن سر زمین شناخته نمیشد !!!

بَابُ شَشْمٌ

بِكَتَدْرِي از تاریخ و فن باون گری در کجا بحث میشود ؟

(قامیل فلاماز یون) که از مشاهیره و لفین است این سوال را پیش از یک عصر

در یکی از تأثیفات خود نموده بود که :

آیا انسانها چه وقت از نشستن این خاکدان روی زمین فارغ شده

دره این راحت و لطافت جو هوازی است کرده خواهد توانست ؟

اینست که جواب این سخن را درینوقت (رو بور) میدهد! چونکه جواب

این سوال همین است که :

هر وقتیکه فن ماکینه و مسئله طیران هوار احل نمود آنوقت زیست و

بود و باش در جو هوا میسر میشود!

حالاً نکه این مسئله را ماکینیست قابان و هندس (زو بور) فاضل حل

نموده است .

وجود اول باون (موتفعلیه) نام برادر ایست که بالوزاره تصادف پیدا

کردند ، چونکه ایشان در یک بالاخانه نشسته کاغذ های خود را مطالعه

میکردند . یک بکس بزرگ پر کاغذ در پیش شان افتاده بود . بنا که ان

(۶۹)

یک کبیری در بکس افتاده کاغذ هارا آتش گرفت . دیدند که بکس بهو ابالا
 بر افده از پنجه یرون برآمد ، و تابوقیکه کاغذ های سوخت بهو ابودو بعد
 از خاموش شدن آتش بر زمین افتاد . ازین تصادف در اول امر بالونهای
 کوچکی که در شبهای آتش بازیهای جشنها بر هوامیکنند ایجاد گردید رفته
 و فته این مسئله بسته فئی (از هو اخفیفتر) منجر گردید . و هو ار اسباب
 حرارت خفیفتر از هوای محیطه ساخته در بالون نهاده کردن گرفتند ، و
 نسبت بهوازنه آن بعضی کسان بر بالابر امدن جو هو اجسارت ورزیدند .
 تا آنکه رفته دایره علم حکمت و سعی یافت ، و در صاد جستن اجسامیکه
 از هو اخفیفتر باشد افتاد . و غاز ایدروژن که بدفات از هو اخفیفتر است
 بوجود آمد ، و مسئله از هو اخفیفتر بالایی گرفت یعنی بالونهای آن بر شده
 سیاحت روی هو آسمانی پیدا کرد .

حال آنکه پیش از پیداشدن بالون اتصاد فئی (و نفوذیه) ، و ساخته
 شدن بالون نخستین (شارل) نام شخص حکمت شناس ، و وجود یافتن
 غازهای خفیفتر از هو بعضی ارباب افکار عالیه هوس این افتاده بودند
 که بواسطه بعضی آلات بر روی هو اسیر و کردش نمایند که این فکر طیران
 هو ایش از دو عصر درد مانعهای بعضی کسان جایگزین شده بود . حتی در
 آثار (دانت ده بروز) ، و (له نوار دنیس) و (گیدوتی) نام مشاهیر
 افکار جستجوی ماشینهای بریدن روی هو ادیده میشود که اینها بواسطه

(۷۰)

اجسام از هو اخفيفترني بلکه بواسطه اختراع کردن بعضی ماشينهای طيارى
که تقلید ماشين بالهای مرفان بسازند ره بالا شدن را تصویر کرده بودند.
دونيمصر بعد ازان مخترها زياده گردیدند . در سنة ۱۷۴۲ (مارکي ده
باقويل) نام يك آدمي برای خود يك آلة ساخته بواسطه آن از روی نهر
(سن) پرواز نمود ، ولی افتاده دستش شکست . در سنة ۱۷۶۸ (پوفون)
نام يك شخص دیگری يك آله دیگری ساخت که از طرف دنبال باد و پروانه
متحرك بود . در سنة ۱۷۸۱ (ميرون) نام يك معماري به تقلید حشرات
(مستقيمه الجناح) يعني پشه ها و بمير كهای چار باله يك آلة ساخته برد گران
اعتراض نمود . در سنة ۱۸۰۸ (زاق دهون) نام يك مهندس اوستر یابي يك
ماشين طياری ساخته تجربه آزرا اجر انمود .

۱۸۴۱
۱۸۰۹
باز از سنة ۱۸۵۴ تا به سنة ۱۸۶۳ بعضی مخترهای دیگر نيز می یابيم که
اینها در باب ماشينهای طياری که اختراع کرده بودند از حکومتهای متبروعه
خودشان بر اتهای اختراع نيز گرفته اند . حتى در سنة مذکور برای ترويج
دادن ، و بوجود آوردن ماکنه های طياری که از هو استگينتر باشد
يك شركتی نيز تشکيل یافت که سنه های اعتراض این شركت طرفدار مسئله
از هو استگينتر ، و شركت های طرفدار مسئله از هو اخفيفتر دایما بر سر همديگر
همير یخت . بلي ، همه اين تخيلات و تصورات ماشينهای طيار از روی نمونه
های آن معقول دیده ميشد . ولی برای حرکت دادن آن ماشينهای طيار

(۷۱)

به پیش اشدن یک قوه محرکه انتظار کشیده میشد!

قارئین کرام ازین تفصیلات دور و درازی که بیان کردیم، و برودانست
و فیل ایوانس را بر کنار کتابه آلباتروس گذاشتند سخن راتابه این وادیها
دور دادیم مار امعذور به بینند. زیرا ماشین طیاری که مظفر رو بور آرا
بوجود آورده، و بواسطه آن اعلان سلطنت کرده هوار انوده چنان تصور
باطل نامعقولی نیست که هیچ وجود نداشت، و در عالم متفتنین گروه انسانی
در موقع بحث و مذاکره نیامده است. لهذا پیش از آنکه در کشته های
آلباتروس مظفر رو بور باز رو دانست و فیل ایوانس سیاحت کنیم، و در حق
این ماشین طیاریک فکری حاصل کنیم در خصوص ایسکونه ماشینها نیک
پیش ازان ساخته و بوجود آورده شده بود همینقدر بیانات و تفصیلات را
ضروری دیدیم چونکه مظفر رو بور همه این ماشینها نیک پیش از و بوجود
آمده بود یگان از نظر تحقیق و تدقیق گذرانیده مکمل توکا میابتر
آنرا ساخته است، و بقوت علم و فن برگره هوا حاکم شده است. و گزنه
نه سحر کرده، و نه افسون خوانده!

رو بور مهندس، که این ماشین طیار را بوجود آورده است درینباب
دایمابر مسئله سنگینتر از هوا حرکت و رفتار کرده است. طرفداران اینمسئله
سنگینتر از هوا در اثنای مباحثه خود شان میگویند:
— مانند کبوتر برواز میکنیم!

(۷۲)

دیگری — بِرَزْمِنْ چنانچه قدم فشرده رفتار میکنیم ، بِرَزوی هوا نیز
همچنین فشرده رفتار مینماییم !

دیگری — لوقومو سیف ساخته بِرَزوی هوا میزیم !

اینسخانه ابرمیا لغه حمل کردن موافق نیست . زیرا اینسئله در نظر
فن ظاهر و آشکار شده است که هو انقطع استناد شمرده میشود . هرگاه
بقدرتیک متر صرایع جسم هوای بوضعیت افقی بِرَزْمِنْ فرو آید ، غیر از آنکه
سقوطیش کسب خفت نماید نقطه استناد بسیاری نیز تشکیل میدهد .

* اینهم از زوی فن به تحقیق پیوسته که در تبدیل مکانی که در هوابشود ،
سرعت کسب افزونی میگیرد . از روی قانون نقلت ، سرعت نظر به
متر صرایع معکوساً متناسب میشود که از یانسیب سرعت خیلی جزوی
متناقض میکند .

اینهم از زوی فن معلوم است که بالهای هر صراغی که بزرگ باشد در خصوص
حرکت دادن آن بالها اگرچه حرکت سنگین شود ، اما نظر بجسامت سطح
آن بالها ، نقلت آنرا نیز متناسبآ کننده میشود .

بنابرین مسائل فنیه ، میدارد که ماشینهای طیار ازین قواین طبیعیه استفاده
نماید ، یعنی در خصوص بِرَزوی هوا مر غاز اقلید کند که ماشینهای
طیار از زوی این تقليد بر سه قسم تقسیم میشود :

اولا — ماشینهایک بروانه های شان که بمقام بال قائم است افقی همان

(۷۳)

هواز ونی باشد!

نایساً — ماشینها بیکد پر وانه های شان چار باله باشد .

ثالثاً — ماشینها بیکد پار وانه های افقی حرکت نمکند ، واژ لوحه های مایل متشکل باشد !

در نظر هرگز طرفدار آن سه قسم جدا اجدات صور هادار نمکند که یکی بدیگر تن نمیادهند ، و هر یک اصول آن دیگر را اصلاح قبول نمیکنند .

اینست که رو بور اساس خط حرکت خود را بر همین قسم سوم بنامند و بسی علاوه های نافع و مفید دیگر نیاز ضم کرده است . پر وانه هایی که رو بور در ماشین طیار خود اختراع کرده هر نوع حرکات را بگمال سهولت اجر نمیکند بعضی ازین پر وانه های ماشین را مغلق میگیرد ، و بعضی با سرعت فوق العاده ماشین را به پیش یابیس حرکت نمیدهد .

حکمت شناس مشهور (ویفور تورن) گفته است که پر وانه های بزرگی که دور آن در دایره کوچک و سطح آن بزرگ باشد هر گاه بصورت افقی دور داده شود جسم های بسیار ثقيل را برداشته میتواند . اینست که رو بور ازستقاده حکمیه استفاده کرده که بالا بر اوردن گشتمنی هوايی خود را بدهست آورده است . یعنی چنانچه صراغ هواي نیمی را بالا همای خود زده پر واز میکند ، این نیاز بالا همای پر وانه های خود هو را زده زده بالا میشود .

(۷۴)

صودت تشکل ماشین طیار و بور از سه قسم مرکب است: اول: (مرکب جویه)، دوم: (آلتهای صعود و تحریک)، سوم: (ماشینها).
 مرکب جویه، یا کشتی نوکدار دنیله داریست که سی متره طول و
 شش متره عرض دارد، و سطح روی آن نیز مانند سطح واپور هاتخنه
 پوشست آمده از چوب باک از جسم اخترا اسکرده گشی خود او، ذیرا
 این سطح با آله های ماشینها، و مخزن های ماکولات، و حوض انبار آب،
 و دیگر آلات و ادوات لازمی مشغول شده است.
 اطراف این سفینه هوا بی رایک کثیره بسیاره قبول و محکمی احاطه
 کرده است که از این چوب بیست بلکه از یک نوع سیم مخصوصی باقی نشده
 است.

بر سطح مذکور سه عدد خانه های برآمده وجود است که خانه وسطی
 آن مخصوص ماشین بالابر اوردن، و فرو آوردن آب از وسیله پیش و پس
 پیش رومخصوص ماشینی است که آب از وسیله پیش و پس بیرون آید، خانه
 دنبال مخصوص سکان دور دادن کشته است. هر ماشین جدا گذاشت که
 با هم مربوطیت ندارد، در ذیر سطح پیش رومی کشی دایره مطبخ، و ما
 وای طایفه های کاریگر ان کشته است. در ذیر سطح دنباله کشی یک چند
 کمراه، و دلان طعامخواری وجود است که یکی ازین کمراه ها مخصوص خود
 مهندس است، بر بام بالای سرخانه مهندس خانه آینه یی سکانداره وجود

(۷۵)

است که با چرخ بسیار قوتش کی اجرای وظیفه سکانداری را میکند . غیر
 ازین سه خانه که بر سطح مذکور گردیدیک خانه کوچک دیگر نیز بر سطح
 موجود است که مخصوص دم راست کردن طایفه هاست که بر و دانت و فیل
 ایوانس و فری قولان در ان محبوس شده بودند همه کره ها ، و خانه ها ،
 و مخزن ها ، و مطبخ ، و هر طرف کشی بالمهای بسیار و شن الکتریک رو
 شن شده است . در زیر بدنه آخرین کشی کاهای بسیار قوتناک فنری مرص
 بوط شده است که تا دور زمان مصادمه به ماشینها از یان نرسد . اگرچه آلا
 ترس و قتی که فرو آمده بزمین تما من میکند بکمال آهستگی و احتیاط
 ای خرکت را اجرای میکند . ولی باز هم برای احتیاط این کمانه را در زیر آن
 وضع نموده است .

ماشین بالا را در دن کشته طیار مهندس زوبور و فلفر باین صورت است :
 در بالای سفینه ۳۷۴ دیواره عمودی وجود دارد که بازده عددی محدود
 پر و آهدار بطرف راست و بازده عدد آن بعترف چپ کشی وضع شده است ،
 هفت عدد باقی آن در میان کشی بهتر تیب مخصوص متنظامی و ضو عیت
 که هیئت مجموعه کشی را در یک نظر انسان چنان میندازد که یک کشته
 سی و یک دیر که در یائیست !

اما استقدام فرق هست که بموضع باد با نهایت هر یک ازین در که داد و دو بر
 و آن بوضعیت افقی وضع شده است که بهر یک ازین بروانه ها عطا کردن

(۷۶)

دورهای خیلی شدناکی نمکنست . محور هریک ازین بروانه های آنکه
محور آندیگری مربوط باشد دوزمیخورد ، و هم هریک ازین دو بروانه
اعکس آن دیگر دوره میخورد که باینصورت در صعود و سقوط سفینه هیچ
بی انتظامی بوقوع غیاید . این بروانه هایی که بر عمودها بوضع افق و
ضویعت برای بالا بر اوردن سفینه خدمت میکنند ، و بروانه های که
بطرف سرو دنبال کشته است برای پیش راندن کشته طیار مقاومت
مینهاید . اینست که به اینصورت در کشته هوائی رو ببور تام هفتاد و چار
بروانه صعود و وجود است . بغير ازین هفتاد و چار بروانه که بر سی و هفت
دیگر مینا شد دو بروانه چار برده بسیار بزرگ و در از برقوت یکی در دنباله و
یکی به پیش روی آلتاروس که بر محور افقی حرکت دور به عمودی اجرا
میکند نیز وجود است که این دو بروانه برای سرعت خارق العاده سفینه
خدمت میکند .

اصل معرفت و وقیت رو ببور درینست که برای دور دادن این هفتاد
وشش بروانه بر قوت خود را بسرعت عظیمه قوت الکتریک را قوه محرك که
ساخته است حالا زک در سفینه آلتاروس چنان ماشینهای بزرگی که اینقدر
قدره عظیمه الکتریکیه را حاصل کند نیاز دیده نمیشود . تنها بسیار او تور
پیش از دیده میشود که حقیقت قوتی که به این پیش از داده میشود مجھه است ،
و آنرا تنها خود رو ببور میداند و بس ! یک جهت علومی که هست همینست

(۷۷)

کزو بور به این بیلها با سلطه بعضی حامضاتی که خود او آزرا کشف کرده و استعمال مینماید قوت الکتریک میدهد. و توربینها میکرد ماشین طیاره و بور دیده میشود نیز از آنها عیست که تابه اینوقت امثال آن دیده نشده است. اینست که به این سبیله ماشین هوا یعنی روبرو قوت نامحدود عظیمی حاصل میکند.

اما باز تکرار کنیم. که این کشف جدید صرف به روبرو عائد است. رو بور در بخصوص اسرار خود را بدرجۀ همایت پنهان کرده است. اگر بروداست، و فیل ایوانس برین اختراع روبرو اتفاق نمیشوند هیچ شبهه نیست که این کشف تابیه ساله باشان میماند.

حال سخن برین ماند که آیا مهندس برای ساختن جسم (مرکبة جویه) خود چگونه جسمی استعمال کرده است؟ آیا آن جسمیکه کارد فیل ایوانس را ره ساخت، و هیچ تأثیری بر نکرد، و نه نازکی و نه سختی و نه صدای آن هیچ جسمی از اجسام مشابه نداشت از چه بود؟ چوب نبود، آهن نبود، مس نبود پس چه بود؟

اما اگر از چه بودن آن بشما خبر بد هیم حریت و تعجب مکنید؛ زیرا این جسمیکه روبرو کشته شده ای خود را ازان ساخته کاغذ است کاغذ؛! این یک معلوم است که صنعت کاغذسازی از چند سال با این طرف خیلی ترقی کرده است، و رقیهای کاغذ را به نشاسته و (دکسترین) نام اجزات

(۷۸)

کرده باماشینهای پر قوت آبی تضییق و فشار داده مانند فولادیک جسمی
از ان حاصل میشود . حتی از سنگو نه کاغذهای تضییق و فشاریافته عزاده
های و اغونهای ریل و خطلهای راه آهن نیز ساخته شده است . و ازینست
که رو بور بسب سبک و محکمی که کاغذ دارد آلاتروهی خود را از کاغذ
ساخته است . ولی اجزاهای که در باب محکمی و قومندی و تضییق و فشار
آن بکار برده طبعاً از همه اصولهای موجوده مکملتر است .

تمام بدنه آلاتروس . سطح ، سقف ، دیوار ، زیسه ، گره ها ، مخزنها ،
حوض ابزار آب همه کی از کاغذ است . اما چه کاغذ ؟ کاغذیک در سبک
کاغذ در محکمی فولاد در شفافی آئینه ! حال آنکه آتش نیز بروتا نیز نیکند .
آدمیم بر محورها ، وسیلندرها ، ویر و آله ها ! ! در خصوص مهندس
رو بور معدنی که آرا (زلانین) میگویند استعمال کرده است . همه آلات
و ادوات ماشینه خانه آلاتروس مهندس رو بور از همین معدن بسیار خفیف
قوی و متین نرم ساخته شده است .

نفری موجوده سفینه عبارت از هشت نفر است که همه آنها در زیر حکم
(توم تورنر) نام یک سرتایفه میباشند . سه نفر آنها خدمت ماشینه خانه ،
دو نفر خدمت سکانداری ، یک نفر خدمت مکار ، یک نفر طایفه که همینقدر
آدم برای تمام خدمت سفینه کافی می آمدند .

در سفینه تفنگهای شکار . چراغهای الکتریک ، آلات هیئت و حکمت

(۷۹)

وکیمیا . برای تعیین موقع آلات لازمه ، ترمومتر و ، بارومتر و ، ستروم
 غلاس ، یک کتبخانه کوچک ، یک مطبوعه کوچک ، یک طوب شش سا
 نیتمترومی دنده ای بسیار مقبول که بهر طرف دور میخورد . کاه ، باروت ،
 دینا میت ، یک مطبوعه بسیار صفا و پاک که بالکتر یک گرم میشود . یک
 تحولخانه که هر کونه خوارک و مشروبات ، و پوشاك ولوازمات در ان بیدا
 میشود موجود است . بر سر اینهمه بعضی آلات ساز نیز موجود است که
 از آنجمله همان طرمی که گاه لاره بیت (یا نهی دوول) و گادلاره بیت (رول
 بویانیا) را نواخته ، و سبب هلاک گاو و بیچاره بیکنفاه شده است نیز در
 دیوار دالان آویخته شده میباشد .

در سفینه یک کشتی کوچک را برقی نیز موجود است که هشت نفر
 در آن بخوبی میکنند . و در بحر و تالاب شناوری میتواند .

هر گاه بر سریده شود که رو بور بعضی وسایط لازمه که در وقت قضا
 زدگئی سفینه برای محافظه کردن سفینه را از افتادن بکار آید دار دیانی ؟
 گفته میشود که فی ! هیچ وسایط لازمه در بباب ندارد . زیرا مهندس هیچ
 اختیال قضازده گی را در سفینه خود نمی بیند . چونکه اولاً مسحور پر وانه
 ها با هدیگر مربوط نیست خراب شدن یک چند عدد آن به کشتی هیچ
 ضرری نمیرساند .

خلاصه کلام مهندس روبرو . خلفر بسایه این هزی که در ساختن و بو

(۸۰)

جود آوردن آلباتروس صرف نموده غیر از آنکه برجو هوا حکمرانی
میکند بر سنج قطعه کره زمین و بحر های ز حاکمت.

BAB هفتم

برودانست و فیل ایوانس در کجا به قانع شدن مسئله راضی نمیشوند؟

برودانست، و فیل ایوانس را بر کنار کناره آلباتروس گذاشت بودم،
برودانست متوجه، فیل ایوانس واله شده است. اما هر دوی شان حیرن
و استغرا ب خود شان را نشان دادن نمیخواهند.

فریقولن، چون دانست که در سفینه هوای میداشد، و در جو هوا سر
وسیاحت میکند بجهان خوف و دهشتی افتاده که به تعریف ویان نمیآید.
در انسائیک اسیر های مادر میان وله و حیرت بودند پروانه های آلا
تروس بکمال سرعت دور میکردند، و اگرچه بکمال سرعت آلباتروس
قطعه مسافه مینمود امام علمون میشد کسرعت دوریه پروانه ها سه چندان
نیز زیاده ترشدن نمکنست. درین وقت پروانه ها سفینه هوای را در ساعت
بیست کیلومتر و سرعت میداد.

اسیران، یا آنکه مهجان آلباتروس بر کناره سفینه تکه زده اطراف
را اسیر میکردند، سفینه سریع السیر در دنبال خود در جو هوا مانند او بور
هاییکه در دریا حرکت ور فشار مینمایند یک اثر قدم سفید غبار آلوی

(۸۱)

نکران

میگذاشت . روی زمین نیز غبار آلو دیکه نظر ؓ نشان میداد علی الخصوص
 یک نهر بزرگی دیده میشد که بضای شمس میدرخشید . در طرف چپ
 آن نهر یک جنگل بسیار غلو و تیره بود که تاظفر کار میگردید
 شده رفته بود . پروردات با صدائی کاز قهر لرزان شده بود و بور اخطاب
 نموده گفت :

بودم ،

حیرن ،

واسیر

لاید ،

ئی الـ

رس

بندان

ساعنی

لردن

وابر

لودن

— آیا بترانی گوئید که در چگاهستیم ؟

— گفتن لزوم ندارد !

— آیا بگام بروم ؟

— درجو هواسیاحت میکنیم !

— آیا ان سیاحت تا بکی دوام خواهد ورزید ؟

— تابوقیمه لازم باشد !

— یا : اگر ان سیاحت بدرد مانخورد ؟

— باید بخورد !

پروردات دندانهای خود را بهم فشرده خاموش شد . اینست اوں . کالمه که
 در مابین صاحب آلاترس و اسیران او در میان آمد . و بعد ازین . کالمه
 رو بور بقدم زدن ، و اسیران یا آنکه مهمانان به بدایع صنعتهای خارق العادة
 آلاترس مشغول شدند . واژ یکطرف مناظر لطیفه زیر پای خود را گما
 شامیگردند . درین اثنافیل ابوانس گفت :

(۸۲)

— بودانت! چنان گمان میبرم که در وسط مالک (کانادا) رفتار داریم.
واین هری که میبینیم (سن لوران) خواهد بود، واین شهر یکه در عقب
کذا شتیم شهر (کبل) باید باشد.

— راستی که هیچنیست فیل ایوانس! از خانه های آن که بالسرپ
باشهای آن پوشیده شده معلوم است که (کبل) باشد.
— پس معلوم شد که آباتروس تابه ۴۶ درجه طول شمالی بلند شده
آمده است.

— بله، هیچ شبھه نیست، به بینید. کلیسا های انگلیز و فرانسیس نیز
معلوم میشود، حتی دایره گمرک نیز کم معلوم میشود.
برودانت هنوز سخن خود را بخوبی تمام نکرده بود که شهر سراسر
از نظرشان بنهان گردید، و ماشین طیار در میان ابرها غوطه خورد
ذهین نامعلوم شد. سافران سفینه آباتروس نظر خود را از پایان برداشت
بدلاعطف نمودند، و بعد تکلات خارجیه سفینه نظر دوخته در پیش بداعی
صناعی خارق العاده ماشین طیار و الله و حیران ماندند که درین اشاره بوربه
ایشان نزدیک شده بصدای برگروری گفت:

— ای افرادیان بالونیان! باما شیوهای سنگینتر از هوادر جوهو اسیاحت
داقایل و قانع شدیدیانی؟ آیا هنوز بر غیر ممکن بودن آن دعوا کرده میتوانید؟
چون انکار این محقيقةت محضه غیر ممکن بود بالونیان طرفدار مسئله

(۸۳)

خفیفتر از هوای بخاره بسکوت مجبور گردیدند .

روبور ، باز بطور متبسمانه گفت :

— دیدم کسکوت کردید ! دا نستم ، دانستم ! شمارا گرسنگی از جواب

دادن منع کرده است . اما خاطر جمع باشید دوستان من ! شمارا که بسیاحت

دوی هوا برآورده ام چنان بخاطر تان نرسد که شکمهای تازا به واسیر

خواهم کرد ! بفرمائید دوستان من ، طعام صحیحه دالان طعامخواری

آلباتروس که این اول طعام شهاد را نست شمارا انتظار میکشد !

نیز حقیقت که مهمنان شدت گرسنگی را خوب حس کرده بودند . لهذا ،

فاز واستغفار ا محل نبودند . و اندیشیدند که بعد از آنکه بزرگین فروآیم

مقابل این طعام او خوب شکمش را سیر کرده بعد از آن جزای مکمل اورا

میدهیم .

مهمنان را پیشخدمت سفینه طیار در دالان طعامخواری که در طرف

دنیا لکشی بود ادخل کرد . دالان خیلی متنظم . و مزنین بود . یعنی

بدرجه که انسان خود را در یکی از دالاهای متنظم ترین او تل بزرگ بازیس

گمان میکرد . در انجام مکمل یک سفره طعام حاضر شده بود . از انواع

طعام خیلی چیزهای گوناگون دیده میشد ، اما از همه طعامها یاشتریک

نوع نان خشکی شایان دقت بود که این نان از گوشت بسیار میده که با آرد

آمیخته شده بود بعمل آمده بود . کیا بهای اعلا ، شوربای نفیس ، یک نوع

(۸۴)

طاس کباب مرغ ، چای بسیار خوشگواز اشتهاي گرستنکي بهمانان آلا
تروس را لحرکت می آورد .

فریقولن نیز فرا موش نشده بود . او را نیز در کمره طرف سرکشی .
خرو آورده بیك کاسه شوربای گرم ، ونان مذکور را در انحصار پریافت .
یچاره فریقولن از گرستنکی بدرجه رسیده بود که دندانهای زیرینش بشدت
بدندانهای ذبرینش بهم برمیخورد . اما این لرزه او تنها از گرستنکی نی
بلکه از ترس بسیار هم بود . چونکه متصل میگفت :

— واي مبادا يک طرفش بشکند ! واي مبادا بیفتد !

بعد از يک ساعت پرودانت و فیل ایوانس بر سطح سفینه پدیدار شدند رو
بور هنوز معلوم نبود . تنها سکاندار در او تلاق آئينه ای دنبال چشم ان خود
را بقطب نماد و خته سفینه طیار اهیم اند . وما کنیست کشتنی رای نگرانی
ما کینه ها از خانه بخانه گردش میکرد . دیگر کسی پدیدار نبود .
درین ائنا آلات روس اگرچه از میان ابرهارهایی یافته ، و روی زمین
قاب رؤیت بود ، ولی بسبب سرعت رفتار کشتنی طیار بخوبی چیزی دیده
و شناخته نیشد . فیل ایوانس گفت :

— شجاعت ! عجب سرعت که اصلاح اورشدنی نیست !

— ما هم باور نمیکنیم والسلام !

— به بینید بیك شهر دیگر نیز معلوم میشود !

(۸۵)

— بلى بلى ! بعضی منازه های دودکش کار خانه هار امی یدنم ، آیا کدام

شهر خواهد بود ؟

— از طرز عمارتها و استقامات باز از هایش چنان معلوم میشود که شهر

(مونته عال) باشد !

— اینچه سخنست ؟ هنوز دو ساعت نشده که از (کدبک) گذشته ام .

— محقق و نقره عالست ، زیرا دایره بارگاهی آنرا بدروی شناختم !

— پس معلوم شد که سفینه طیار در ساعتی بایست و بنج فرسخ قطع

مسافه مینماید !

بواقیک آباتروس درین وقت تام بیمهین قدر سرعت رفتار داشت ، و گهان و

تخدمین فیل ایوانس نیاز بخاطر فنه بود ، زیرا شهر (کدبک) بودند (مونته

عال) بود چونکه از ایلان دار یکه برزوی نهر سن لوران آنداخته شده

بود ، و آباتروس درین وقت از روی آن در گذر بود بخوبی شناخته شده .

و غیر ازین از بازارهای فرانش ، و سرکهای راست و برابر ، و مغازهای

بزرگ ، و بانگها و کلیساها جسم آن . وجنهگل بسیار خوشها (مونر

وایال) نام آن محقق شد که مونته آلت است .

جای شکر است که فیل ایوانس بسیاری از شهرهای امریکا و کانادا را

سیاحت کرده است و به اینسباب اکثر آنرا میشناسد ، و به پرسیدن از روی بور

احتجاج نمی افتد . بعد از (مونته عال) یک کمی از سر موقع (او نوا)

(۸۶)

گذشتند که بسوی شالله های مشهور و بزرگ آن چون از بالا نظر میشد
چنان معلوم میشد که دیگهای بزرگ و ایوی است که بجوش میباشد .

ساعت دو بود که روبروی دیدار شد . سر طایفه (دوم تورز) نیاز با او بود .
 Roberto با سر طایفه یکجند کله گفتگو نمود . هماندم آن کلهات به آدمانی که
جا شینه خانه های سرو دنبال بودند تسلیع کردید . بعد از یکاهنجه جهت عزمیت
سفینه آبادیل یافت یعنی پقدربود در چه بسوی جنوبی غربی دور خورد .
پروردان و فیل ایوانس دانستند که سفینه طیار را زیاده توسرعت دادند .
حال آنکه ازین بیشتر نیاز قوت سرعت در وجود خارقه آمود آلتروس
موجود است .

بسینید کشتهای طور پیاپی در ساعتی چهل کیلو متر و در آب قطعه مانه
میکند . قطارهای ریل فرانسیس و انگلیز در ساعتی صد کیلو متر و میروند .
نهنی لوقوه و تیفهای فوق العاده ساخته شده است که در ساعتی بکسر و سی و
هفت کیلو متر و توسرعت نشاند ادله توانسته اند .

حال آنکه آلتروس اگر آخر ترین سرعت خود را استعمال کند در
ساعت دو صد کیلو متر و مسافت را بی کفت و شنید می پیابد که این سرعت
معادل بسرعت باد های سند طوفانیست که در ختہارا از ریشه میپرازد .
خلاصه اگر آلتروس همه سرعت خود را استعمال کند همه کره زمین را
در ضرف دو صد ساعت یعنی کمتر از هشت روز دور میکند .

(۸۷)

امادر روی زمین چار صد و نجاه هزار کیلوه تر راه آهن موجود است
که اگر همه این راههای آهن بر یاک خط مستقیمی در از شود بر محیط
دایره خط استوار روی زمین زایزده باردور میتواند . بنو آند یان تو آند !
بر و بور چه ؟ رو بور نقطه استناد یعنی راه آهن خودکره هوا را ساخته ،
وبسرعت خارق العاده بران رفتار میکند والسلام !

پس کمان و بیریم که بعد از سقدر تفصیلات قارئین گرام بخوبی دانسته
باشند که آن جسم مجھولی که از ما هبسا کنان روی زمین را استانش و آندیشه
عظیمی انداخته بود ، و سبب هلاکگاری و مجازاره در دوئللوی دو جنتلمن .
و وجب قیل و قالها و جنگ و جدالهای انجمنهای علم و فن شده بود بجز
هین آلباتروس متهدم روبرو دکر چیزی نبود .

صدای طردیکه علما را بموله انداخته بود از طرف دوم تور ز نواخته
میشد ، برقها نیکه بر سناهای صرتفع دنیا خلائیده شده بود برق ظفر
رو بور و آلباتروس است .

تابحال مهندس روبرو خود را شناختندن و نشاندادن نمیخواست
وازان رو همیشه در شبها سیاحت میکرد . و نادر آجراغهای الکتریک
خود را در میداد . در روزها در میان ابرهای پنهان میشد ، اما حالا آرزوی
پنهان شدن خود را ندارد . آیا اگر همچنین نمیبود به کاب ولدن چرا میآمد .
وازه سئله بالون چرا بحث میکشاد . و سفیده طیار خود را در جنگل پنهان

(۸۸)

کرده از ساکنان زمین دو نفر شخص مشهور را در آن چرا بر میداشت ؟
 لکن چه فائدہ ؟ این کاشف بینظیر را دیدیم که در کاب وldن پیگوئه
 معامله تحقیریه دوچار کردید ، حالا به بینیم که او بازیس و باشکاتب آن
 انجمانی که این معامله را در حق ازواداشته بودند چگونه معامله خواهد کرد ؟
 رو بور بد و نفر سیاح تقریب نموده حریفان برای اینکه حیرت واستغراب
 خود شان را به رو بور نشان ندهند خاهوشی را اولی دانسته بودند ! چونکه
 در کله های این حریفان آنچنان یک عنصر عنادی وجود داشت که دفع
 وزیل شدن آن ممکن نیست !

رو بور به این عناد مسماهان یا سیران خود دانسته ولی التفات نکرده
 گفت :

— افندیان ! چنان گمان میبرم که شما به این فکر و خیال هستید که آیا
 این ماشین طیار من که برای سیاحت جوهه اب سیار کار آمد است ازین هم
 بیشتر سرعت پیدا خواهد کرد یانی ؟ لهذا بشما میگویم که ازین هم بیشتر
 سرعت دارد چونکه اگر سرعت خارق العاده که دلم خواهد بده او داده نتوانم
 بر کره هوا حاکم نمیشدم و عنوان من مخلف روبرو نمیشدم . من هوای نسبی
 را خواستم که نقطه استناد متنی برای خود بسازم ، ساختم و کامیاب هم
 شدم . دانستم که برای غلبه کردن بر باد ، ازو قویت شدن لازم است ،
 خود را توئند تر کردم . کشیها ایکد در زیر سحر حرکت میکنند هر طرف

(۸۹)

آز آب احاطه کرده است، آلبتروس مرا نیز از هر سو هوا احاطه
کرده بروانه های من مانند پر وانه های سفینه های تحت البحار در جو هوا
کار می بینند. اینست که مسئله طiran هو از امن با یتصورت حل کردم کداین
نتیجه راهی بحگام بالونهای آماسیده شما بیدان آورده نمیتواند!
از طرف دو نفر رفیق هیچ جواب نیست! مهندس هیچ فتوز نکرد.
ویک نیم تسمی کرده گفت:

— بلکه بخیال شما بگذرد که آیا سفینه طیار من عمود آبر طبقه های بلند
ترین هوا بالا برآمده خواهد توانست، و در انجاها ببالونهای آماسیده یک
مجادله خواهد کردی؟ لهذا در اول امر بشما نصیحت میکنم که هوش
کنید ببابلون (غوهد) خود بمقابله من در جو هوا از برابر!

دو نفر رفیق شانه های خود را یک تکانی داده عدم تنزل خود را ایما
کردن روبرو بسر طایفه یک اشارتی کرد. هماندم بروانه های عمودی
آلباتروس توقف نمود. سفینه بقدر یک میل مسافه بجهید و باز آرام
شد. روبرو باز یک اشارتی کرد، دفعته بروانه های عمودی بچنان شدت
بدور آمد که قابل تصویر نیست. صدا های (فررررر، فررررر، فررررر)
زیادتی گرفت سفینه نیز بشدت صعود نمود.

فریقولن بخاره بلر زده در آمده ب اختیار فریاد برآورده میگفت:
— آه افندی من! آه افندی جان من! حالا خواهد شکست، حالا بر

(۹۰)

ذهین خواهیم افتاد ! یارب تو مرا انگهدار !
 رو بور بی بر و اخن دیده ببالا برآمدن دوام ورزید ، در یک چند نانیه آلا
 ترس بقدر چار بخیز از مترو بالابرآمد . دایره زویت به نود میل بر سید ،
 این ارتفاع از نزول بار و متربه ۴۸۰ میل متر داشته شد .
 بعد از آنکه درجه ارتفاع داشته شد آلاتروس به نزول آغاز نهاد زیرا
 زیاده ازان بالا شدن بسب کشدن مولدالخوضه ئیک در هو است و هین
 جو هر سبب حیات است مهملک شمرده میشد . رو بور وجود خود و سفنه
 نشینان خود را به تملک انداختن را بیهوده یافت .
 آلاتروس باز به نقطه که همیشه در آن طبقه رفتار داشت بکمال سرعت
 به سوی جنوب غربی حرکت افتاد .

مهندس گفت :

— افندیان ! اگر اندیشه شما همین بود کمان میبرم که رفع شده باشد !
 در یخاپروردان خود را ضبط کرده نتوانسته گفت :
 — مهندس افندی ! ما هیچگاه بیچاره اندیشه نیفتداده ایم کمان شما بخطا
 رفته است . تنها از شما یک سوال داریم ، البته که جواب خواهید داد .
 رو بور — بگوئید !

— بچه حق در جنگل (قرمون) فیلا دلفیا بر ماهیوم کردید ، بچه حق
 مار ادر او تاق حبس کردید ، بچه حق مار ادر سفینه طیار خود بجا بیکدل

(۹۱)

تَانْ مِيَخُواهْدَ مِيَبِرِيدْ ؟

— بالوْنِي افندیان ! شهار اس بجه حق در دالان خود تحقیر و رذیل کردید،
وبدرجه بر من صولت و هیوم نشاندادید که بر زندگی رهایی یافتن خود تا
محال متوجهم .

فیل ایوانس — سوارا باز بسوال مقابله کردن جواب شمرده نمیشود،
پرودانت — راست بیکوید بجه حق ؟

روبور — آیا این رادانستن میخواهید ؟
هر دور فیق — بلی ! بلی !

روبور — چون چنینست بدانید که به این حق کردم که از شما زیاده
مقدار تربودم .

فیل ایوانس — بی ادبی کردید ، بی تربیه گئی کردید !

روبور — هرچه که کردم ، کردم .

پرودانت بجوش آمده و به قهر پیش آمده گفت :

— مهندس افندی ! شما از چند وقتست که بر هزئی و قطاع الطریقی
مشغول میباشید !

روبور این سخن تحقیر انبزر که پرودانت را بکمال صبوری و بی پرواپی
هضم نموده گفت :

— لکن افندیان ! انصاف کنید ، ویکار بزر نظر انداخته این منظرة

(۹۲)

لعلیق را که در عالم نظائر ندارد به یینید باز هر مجادله که میکردید بکنید!
رفقاوی اختیار بیان نظر انداختنده، فیل ایوانس ب اختیار فرید برای
ورده گفت:

— وای شلاله (نیاغارا)!

بر استی که آلباتروس بقدر دو صد متر و از روی شلاله نیاغارا بال آرمه
آهستگی رفقارداشت!

حقیقاً کاین منظره را امضا کردن از مجادله برای نمودن هزار هزار پار
بی تربود، زیرا ب دیدن منظره شلاله مشهور نیاغارا که در بزرگی و عظمت و
لطافت دیگر مثالی ندارد ازین نقطه که آلباتروس است تاچال هیچکس
نمیتواند از شده است صد اهای پرهیبت و عظمت آهای عظیم تالاب (ئئریه)
که از از اتفاع نکسد و بیست متره بیک و سعیت بزرگی میریزد گوشهای سفنه
نشیتا را به اهتزاز می آورد، جو هوارایک طبقه رطوبتی استیلانموده،
پادلک سردی و متناکشی بیدا کرد، انعکاس ضیای شمس که رو بخوب
نماده بود بر شلاله میتابید، و هزار ان قوس قزح رنگارنگی ازان حاصل
میشد، و چنان گمان میشد که یک نهر محلول الیاسی از میان دانه های
ذمرد، و یاقوت و لعل و نیلم در جریان آمده است، علی الخصوص پههای
سبز، و چیزی های اطراف آن این منظره را حسن ولطف
دیگری میدخشد.

(۹۳)

بعد از یک ساعت آلباروس از هر یک جهان هیر متفقہ امریکارا از کانادا
 جدا کرده است من و زنود + تیره گئی شب نیز جهان را فرا گرفت .

باب هشتم

رو بوردر بجا سوال مهی را که ازومیشود جواب میگوید :

برودانت و فیل ایوانس رادریکی از کمره های دنبال کشته برای خواب
وراحت برده کمره را بخودشان تسلیم نمودند که در انجام مکمل دوچیز کت
با فرش گرم و نرم خواب . و یک الهارئی جامه و پوشانک ، و متصل آن یک
اوتاب کوچک توالی یعنی شست و شوی آرایش و غیره حاضر و موجود بود ،
که در کمره های وابورهای مکمل داشتند به این درجه اسباب استراحت
یافتن مشکلت .

سیاحان هوایی مابر بسترها خواب استراحت خود بیفتادند . ولی
بسبب بعضی اندیشه هایی که ذهن شاز امشغول داشت تا بسیار وقتی
بر بسترها خودشان از پهلو بپهلو غلطیدند . خود را خود میبریدند
که آیا بچه بلا افتادیم ؟ اینچه خارقه هاییست که می بینیم ؟ آخر کار ماجه
خواهد شد ؟ مهندس روبر باماچه خواهد کرد ؟ هنوز چه خارقه های
دیگر خواهد دیدیم ؟ اینست که این اندیشه های چاره هار ابیشار مضطرب
و پریشان داشت .

(۹۴)

فری قولن ترسندک رادر طرف سر آلباتروس در پهلوی آشپز خانه یک
او تاق دادند که این همسایکی خیلی موجب منویات زنگنه شکپرست
شده بود . اما از دیگر طرف از خوف و دهشت بسیار هیچ نان بخانش
نمی نشست و خواب بخشم نمی آمد ! همایت به بسیار زور بخواب رفت ،
لکن در خواب چند بار از بالا زیر افتدان خود را بیدید ، و صدای های مدهش
بر کشید .

حالانک در هوای ساکن سیاحتی که در آلباتروس اجراء شود خیلی
مستریخانه می ور مینهاید . بجز صدای های یک آهنگ (فرزر ، فرزر ،
فرزر) بروانه هادیگر هیچ چیزی شنیده نمی شود . تنها گاهی صدای های
صفیر لوقو و تیغه ای دیل کاز روی زمین می گذشت بگوش سیاحان هوایی
طنین اندازه داشت . و گاهی که از روی کدام دهاتی می گذشتند صدای
های حیوانات اهیه مانند گاو و گوسفند و خروس و غیره نیز بگوش شان
بر می خورد .

روز دوم پروردانت و فیل ایوانس از خواب برخواسته بر سطح برآمدند
در احوال دیروزه و امروزه کشتهی طیار هیچ فرق نیافتد . همان بروانه
ها و همان فرزرها . همان دیده بان در پیش رو ، همان سکاندار در دنبال
اما برای دیده بان کشتهی آلباتروس راچه حاجتست ؟ در وابور هادیده
بان از ضروریات است . زیرا بیم صادمه با دیگر وابور در هر وقت محتمله است .

(۹۵)

حال آنکه در آلباتروس بیم، صادمه باشد یگر آلباتروس هیچ احتمال ندارد.
 اگر بگوئیم که بلکه با بعضی بالونهای (غوهه) مانندی تصادف کند؛ این
 احتمال نیاز خیلی بسیاست. آیا آلباتروس از صادمه آنچنان بالونهای آما
 سیده چه پروادارد؟ مجرد که خوردن آلباتروس با آنچنان بالونها آیا
 ازانها اثری خواهد ماند؟

خوب! پس چون چنینست این احتیاط‌کاری دیده باش برای چیست؟
 بگوئیم که این احتیاط‌کاری از نیست که دفعه قله‌های بعضی کوههای در پیش
 روی آلباتروس برآمدن بعید‌الاحتمال نیست. این‌دادیده باش برای همینست!
 پروردانت. و فیل ایوانس اطراف راسیر و تماشا می‌کردند. دیدند که در
 زیر پای شان یک تالاب بسیار بزرگی بودیدار است. و در یک فلک تالاب
 مذکور یک شهر بسیار بزرگی وجود داشت.

فیل ایوانس گفت:

— هیچ شبه نیست که این تالاب (میثیانگان). و این شهر (شیکاغو) است.
 برو دانست بادور بین بسیار اعلانی که در کره خود یافته بود شهر را معاشه
 کرده هفده عدد خط راه آهنی را که از شهر مرور کرده است بدد. و
 وکلایسای بزرگ. و دوازیر حکومت، و اولتای بزرگ آنرا نیاز تفریق نمود
 فیل ایوانس (سرمان) نام یک او تل بزرگی را اشان داد که هیئت عمومیه آن
 عیناً سیک طاس تخته نرم مشابه بود.

(۹۶)

پروردانست گفت:

-- اگر این شهر شیکانغو باشد معلوم است که بسیار بجهت غرب رفته ایم،
و ازین هم معلوم میشود که اگر بر همین راه دوام ورزیم از نقطه بر کشتن
فیلاند فی اخیل دور می اقیم .

بر استی که همچنین هم بود . آلتاروس رفاقت رفته یکسر از ایالت با خصیلو
نیاد ورشده میرفت ، و راه غرب را پیش میگرفت که اگر درین وقت رو بور
را پیدا کرده به برگشتن مجبور کشند باز هم کار از کار گذشته است .

امروز مهندس بعیدان نبادم ، یا بکار خود مشغول است ، یا آنکه خواب
میکشد ! لهذا هر دور فیق بی آنکه مهندس را بینند طعام خوردن ، بعد
از طعام هر دور فیق برای استظار رو بور در زیر عمودهای پروانه ها بگردش
و قدم زدن آغاز نمادند . پروانه های عمودی به آندر جه سرعت دور
میگردند که انسان آزای یکپاره جسم کالوه گمان میگرد .

از سر حکومت (ایلوا) بظارف دو ساعت گذر نمودند . از روی هر
(میسلیپی) که وابورهای دودیز که در میان آن مانند قایقهای کوچک
علوم میشند نیز بسرعت گذشتند .

وقت ظهر یک ساعت باقی مانده بود که شهر (ابوواستیس) را دیدند و
بعد از کمی به اراضی حکومت (ایلوا) داخل شدند . در خجاها سلسله
جبال مازیچی که از جنوب یکسر بسوی شمال امتداد یافته است دیده شد .

(۹۷)

زروهای بلند این کوهها آلتروس را به ابرامدن مجبور گردانید.
بعد ازین کوهها چنانزار بسیار واسعی که تابکوهای (روشوز) متعدد
است بیدارشد. از سردى هواجزان معلوم بیشده که آلتروس رفتار فته
به جنگل (فاروست) نزدیک بیشد.

اعزو زشایان دقت هیچ یك حالی ظهور نخود. پرودانت و فیل ایوانس
 تمام روز تنها ماندند. درین اتفاق یقولن را دیدند که در طرف سرکشی
 بر و افتاده تاهیچ چیزی نه بینند. بیچاره بحال دهشتناکی بود. چونکه رفتار
 خوف و هراسش بیشتر شده بیرفت.

بعد از ظهر بدوساعت بحدود حکومت (نه راسقا) رسیدند. که شهر
(او ماهاسیقی) نام در اینجا بر سر خط راه آهن یکصد و پنجاه فر سخنی
 در ازی واقع شده است که در مایین (نیورک)، و (سانفرانسیسکو) کشیده
 شده است. درین اثنا آبها زر دنهر (میسوری) نیز دیده شد. بعد از کمی خانه
 های چو بین و عمارتها رنگین شهر (او ماها) مشاهده و بیدار شد.

هیچ شبی نیست که چنانچه از سفینه طیار شهر به بسیار خوبی دیده بیشود
 از شهر نیز سفینه طیار بصورت مکمل مشاهده میگردد. زیرا مهدس روبرو
 سفینه خود را مانند پیشبا به پنهان کردن آنقدر لازم نمی بیند، و در میان
 طبقات بسیار بلند هوادرها پنهان شدن نمیخواهد. پرودانت و فیل
 ایوانس حیرت و تلاش مردم شهر را که از دیدن این سفینه غرایب دینه

(۹۸)

بر بالای سر خود حاصل کرده بودند میدیدند . چو نکه همه مردمان
 چشمهای خود شانرا اودور یعنی شانرا ابسوی بالام تو جهاد شنیدند و دو واله
 و حیران مانده بودند ، پس معلوم شد که دیده شدن این ماشین طیار مهندس
 را بور از طرف مردمان (او ماها) مسئله طرم هوایی را چنانچه بر زبان
 کاب ولدن و سر کاتب او حل و روش ساخته بود بواسطه تلگرافهای
 مردمان او ماها بر همه مردمان روی زمین ظاهر و بیر هن ساخته باشد .
 بعد از یک ساعت آلتاروس از او ماها در گذشت . بر سیا حان اسیر گشته
 آلتاروس به تحقیق بیوست که سفینه خط زاد آهن کیفر اتفاق نموده
 یکسر بسوی غرب متوجه میباشد . حالاً نکه اینسته بر و دان و فیل
 ایوانس را بدشت می انداخت ، و امید بر گشتن و طن شانرا از دل شان
 دوره میساخت !

پروردانست گفت :

— معلوم است که این حریف بجایی که داشت میخواهد مبار امید !

فیل — بله ! هم از ما نمیگیرد ! اما جان خود را انکاه کنند ! من ازان آد
 مانی نیستم که اینگونه کارهار اهضم سوامن !پروردانست — من هم نیستم ، اما اگر سخن مرا میشنوی باید که صبوری
 و اعتدال دم را پیشه کیری !

فیل — چه ، به اینگونه معامله صیر کنم ؟

(۹۹)

پرودانست — بلی ، حدت و غضب را برای یک وقتی نگهداشتم که فائد و
منفعت آرا به یادم :

ساعت پنج بود که کوههای سیاه اراضی بزاسقا سراسر از نظر همان
گردید . وقتی که شام شد تمام حوضه هر (بالات) را گذشته بودند . امشب
مانند شب گذشته صداهای لوقوه و تنهای راه آهن ، واوازهای حیوانات
اهلیه دهه او قریه های معمور سکونت شب را خالی پذیر نمیشد . زیرا این
زمین ها همه کی چندر از ، جنگل از ، شوره ز از بود . گاه گاه صدahای کاو
های دشتی و جنگلی مها ، و غنو نام امریکا که بگاه ها گله ها مانند سیلاج
خر و شان در جریان می بودند ، و گاه گاه آوازهای شغال و روباء و گرگ
نیاز بگوش مسافران آلتاروس نشین می سید و نیز گاه گاهی که آلتاروس
بزمین بسیار نزدیک می شد بویهای خوش نباتات خوشبوی که در ین سر ز
مینهای افری وجود است بدما غهای شان بر می خورد .

و احاصی امر و ز نیز با خرسیده بعد از طعام شب مسافران بخواه
قتند . فردا که (۱۵) ماه حزیران بود صبح وقت فیل ایوانس پیشتر از
پرودانست از کمر خود برآمد . بفکر آن بود که بلکه روبور را دیده بتواند ؟
ولی چون مهندس رانیافت مجبور گردید که سبب پنهان بودن روبور
را از سر طایفه (توم تورز) پرسد . توم تو رز در پیش اوتاق سکاندار
بنفارات و نگرانی مشغول بود . فیل ایوانس با ازدیک شده پرسید که :

(۱۰۰)

— آیا امروز مهندس رو بورادیده میتوانیم ؟

— نمیدانم !

— آیا از اوتاق خود پر و ن برآمده است ؟

— بلکه برآمده باشد !

— چه وقت خواهد درآمد ؟

— البته هر وقیبکه کارش تمام شود خواهد درآمد !

توم تور نر اینرا آگفته و بکار خود مشغول شد ، و چنان وضعیتی نمودار
کرد که دیگر جواب نخواهد داد .

پروردانست نیز درین اثناب را مده بود . هر دوی شان با طرف زیر نظاره
کردند . در زیر پای خود دوادیا او دره های کوههای (روشوز) را مشاهده
کردند . اتمالین رایه گهان و تخمین در لک کردند . زیرا فیل ایوانس چون
اینطر فهار اندیده بود حکم کرده بنت و ایست کداین کوهها او دره ها بجاست ،
اما خریطه متفعلی که در پیش روی اوتاق سکاندار در ماین آله بازوم تزو ،
و تر مو متزو آویخته شده بود تعیین موقع را نشان میداد .

بعد از کمی بعضی زر و های کوههای بلندیکه با طلوع شمس خاوری
یک رنگ آتشینی گرفته بود در پیش روی خود مشاهده کردند که این زر و
های کوه (روشوز) بود .

رفته رفته سردی بسیار شدیدی بوجود خود شان حس کردند . فیل

(۱۰۱)

ایوانس گفت :

— این سردی هوا از تبدل حرارت منطقه نیست بلکه از بلندی و زئی آلاتر و سست که میخواهد از سر زر و های کوهها بگذرد !
 و باقی که همچنین هم بود زیر اچون در زیر نظر کردن دیدند که زر و های
 کوهها پربرف در زیر پای شانست ! بعد از یک ساعت هوا کسب اعتدال
 نمود، مگر آلاتر و سر زر و های کوه را بوده درین دتره هاو کوههارها
 در آمده است که این زهیاری میان دتره ها و کوههارها نهایان مارا
 نیز و بلکه کشته بیانان بسیار ماهر را نیز برآ غلط کردن ، و دو چار وله
 و حیرت ساختن کائیست .

بعد از یکچند دقیقه آلاتر و سر کوه (سته و نیم) را بطراف راست
 گذاشته نهر (بلوستون) را مر نمود . و به تلااب بسیار بزرگی که بنام
 همین نهر موسوم است واصل شد .

این تلااب که از بلندترین تلاابهای دنیا از سطح دریا شمرده میشود
 چنان بیکن نظاره لطیفی را مالک است که تمیز نیست قبول نمیکند . اجسام
 میانه که اطراف سواحل این تلااب را فراگرفته است به انعکاس شمس دلآرا
 چنان دلکننده لطافتی میگیرد که چشمها را میدر خشد . جزیره های میازو
 خرمی که در میان تلااب عرض دیدار میکند چه خوش نظره . چه خوش

اطافت !!

(۱۰۲)

منظمه لطافت آور جزیره های سبز و خرمی که در میان تالاب مذکور
پدیدار است دگرگونه لطافت و علوی تشكیل میدهد . آبهایک در میان
جزیره های مذکور میماند هریک مانند آئینه مجلایی میدر خشد .
مرغان رنگار نک متوجه عجایب و غرایی که در اطراف و میان این تالاب موجود است شمار انواع آنها ممکن نیست !

سواحل سنگستان ، و در خاستان این تالاب خیلی نظر را بای داشت ،
از زیر درختان و سنگهای کنار تالاب در هر هر طرف بصد هاشلاه های
کوچک کوچک حاصل شده بود . از میان بعضی از این شلاه ها بخارهای
ما ، بسیاری نیز ظهر میکرد که این بخارهای ما ، همه گی از حرارت داخله
زمین ، و میاده عدنیه که دایما در حال غلیان بود بمحصول میآمد . بعد از
یکساعت آلتاروس تالاب بزرگ و بلند بلوستون را گذر نمود . و بعد از ممکنی
از فواره های آبهای معدنی جوشان طبیعی که در لطافت و غربابت معادل
فوارة های مشهور طبیعی (ایرلند) میباشد نیز گذشتند . این فواره های
طبیعی که بقوت حرارت صرکری زمین بشدت بر میجنهند شکلهای مختلف
دارد . بعضی مانند بادزن ، بعضی بشکل قوسی ، بعضی چون خط
مستقیم ، بعضی بشکل دایره از زمین فوران مینمود .

برودانت ، و فیل ایوانس به این مناظر لطیفه طبیعیه حیران حیران
مینگریستند . مهندس رو بور چنان کهان میشد که این منظمه هار ایازبار

(۱۰۳)

دیده که هیچ پدیدار نبود .

ساعت هفت بود که آلتروس در دره مشهور (بریدز) که خط راه آهن بزرگ امریکا زان مرور نموده داخل شد . درینجا آلتروس گویا مهارت فوق العاده زیر حکم بودن خود را اشناختادن میخواست کسرعت سیر خود را کم کرده از میان این دره عمیق مارپیچ طولانی به کمال مهارت رفقار نمود .

اعتراف باید کرد که این سیاحت دره عمیق مارپیچ (بریدز) آلتروس شایان حیرت بود . سیاحان مانکه دشمن طرفداران از (هواسنگین) هستند باز هم در پیش این دره پیغایی ماشین طیار از هواستگینتر از حیرت و استغواب خود داری نتوانستند .

آلتروس در ظرف دونیم ساعت دره مارپیچ را پی نمود ، واژجهای متسلسله رو شو ز که به قسم و هر کم قطعه امریکای شما لیست سر اسر یارون برآمد . و بقطع کردن اراضی (او تاه) بسرعتی که در ساعتی صد کیلومتر و بیسیمود آغاز نهاد . و هم بروی زمین یکچند صدمتر و نزدیک میرفت که درین اثنا یکی یکبار صدای لوقو و تیف ریل از پایان بگوش آلتروس نشینان برخورد پرودانت و فیل ایوانس بیان نظر کردند . دیدند کیک ریل داک بسیار سریع السیر است که بسوی شهر . (غریق لان ساله) روان میباشد .

(۱۰۴)

آلباروس مانند عقابی که برای شکار خود فرو آید بیکبار کی بقد رصد
متو فر و آمد و بازیل بصورت مو ازی بر قطار آغاز نهاد، از واغو های ریل
مرهای بسیار مسدان بیرون بر آمد و بسته های ماشین طیار مشغول شدند،
بسیاری از ریل نشیدن در بر تنه های قطار نیز برآمدند حتی بعضی بر با
مهای واغو های نیز بالا شدند.

صد اهای حریت، و آواز های شاباش ریل نشیدن بعیوق برآمد. اما
رو بور هنوز هم بر سطح سفینه طیار پدیدار نبود. آلباروس حرکت دو
ریل و آنه های عمودی خود را کم کرده زیاده تر فر و آمد، و برای پس نا
دن قطار، سرعت خود را نیز کمتر نمود. چنان گهان میشد که آلباروس
یک منع در تنه بزرگ است، و قطار نیز یک مارگ کن نده بزرگ است که منع در تنه
اور گاهی خود را باید. آلباروس گاه بچوب و گاه بر است قطار بالهای خود را
کشاده بر واژ دارد. گاه میگذارد که قطار پیش شود، و چون یک قدری
پیش شد باز بسرعت خارق العاده از و پیش میشود، باز آرام شده با قطار
برابر میرود. درین اثنایر ق سیاه رنگ آلباروس که رسم آفتاب زردی
بر آنست بگمال عظمت باز کردید. کپتان قطار ریل نیز بار ق جها هیر متنقه را
باز کرده جواب داد.

سیاحان بیچاره مباری اینکه خود را بقطار نشیدن بشناسانند بیهوذه
کوشش هاور زیدند، پروردانست بیچاره دستهای خود را در اطراف دهن

(۱۰۵)

خود گرفته به بلندی هر چه تمامتر فریاد بر اورد :

— من در فیلادلفیا رئیس کاب ولدن برو داتم !

— منم سرکاتب او فیل ایوانس !

این نداهادر میان آوازهای هوزراها یکدیگر از ریان نشینان میبرامد آمیخته شده غایب گردید .

سه چار نفر طایفه های آلباروس از شنیدن این صداها از کمره های خود بیرون برآمدند . یکی از آنها بسوی قطاریک ریسمانی آویخت و به این صورت بر لو قوم و تیف ریل ریشه خند و استهزا نمود که یعنی تو عمار سیده نیتوانی دیسمانز این خود به بند کتر اکشیده بدریم ! در وقت کشتن دو ایهای دریایی نیز کشتهای یک پاش میشوند برای کشتهای پاس مانده همچنین ریسمان می اندازند و به این صورت بران استهزا میکنند .

آلباروس سرعت معتاده خود را گرفته در ضرف نیمساعت آنقدر از قطار پیش افتاد که در افق دود آن نیز دیده نمیشد .

یکنیم ساعت بعد از ظهریک نقطه بسیار واسی که باضیایی شمس مید رخشید دیده شد . برو دانست گفت :

— مرکز اداره (مور مون) هاخواهد بود !

فیل — بله ، بله ! (سل لاق) نام شهر است که معنی (تالاب شور) است .

براستی که همچنین بود ، این شهر (سل لاق) نام شهر است که مرکز

(۱۰۶)

حکومت قوم (و ز مون) است و آن نقطه که میدرخشیده بعدهای جسم
آنهاست که سطح قلهٔ مجلای آن ضیای شمس را به جهت منعکس می‌ساخت
این شهر در دامنهٔ کوه بزرگ (وازار) که با درختان سبز وارچه مسیور
است واقع شده میداشد و در یک طرف نیاز نهر بزرگ (ژرون) که آب‌های
تالاب (اوتاب) را به تالاب شور میریزند دیده می‌شد.

منظور این شهر بزرگ مانند یک خوابی گذشت. آثاروس بسرعت
خیلی زیادی یکسر بسوی جنوب غربی راه سپاه بادیهای گردید. این
سرعت از سرعت باد خیلی افزونتر بود که به این سبب بر سطح آثاروس
پیشادن بر مسافران خیلی دشوار می‌گذشت.

بعد از کمتری آثاروس بر اراضی (ناوادا) به پراز آغاز نهاد. که این
مراضی رکهای معدن نقره کوه (سیه را) را از رکهای معدن طلای
(قالیفورنیا) تفربیق میدهد.

فیل ایوانس گفت:

— گمان می‌برم که یش ازانک شب شود (سانفرانسیسکو) را خواهیم دید!
پروردانت — خوب، بعد از آن؟

درین اثنا مهندس روبرویز بر سطح پیداشد. هر دو سیاح فی مک

و در نک در پیشش رفته گفتند:

— مهندس روبرویز! اینست که تابعهای حدود امر بکار سیدیم،

(۱۰۷)

گمان میبریم که حالا لطیفه را خانم بدهید

— اندیان : من اصلاً لطیفه را دوست ندارم !

نهندس اینرا گفت و به توم تورنر یک اشاره کرد . هاندم آلاتروس
بزمین نزدیک شد ، ولی چنان تیز رفتاری را آغاز نماد که بر سطح سفینه
ایستادن محال بود . مسافران خود را بعذاب تابه کرده های خود رسانیده
توانستند . و در انجا آرام یافته بروdatت گفت :

— اگر یک کمی دیگر مرا به تنک آرد گلویش را به بنجه آنقدر خواهم
فسرده که نفس را از آلاتروسش زودتر بخشم بفرستم !

فیل — این فایده ندارد ! چاره برای فرار باید یافت !

برو — بله ، مطلق باید یافت !

دروقیک مسافران میخواستند بخواب بروندیک صدای شرب شرب
برزک و بلندی بگوش شان برخورد که این صدای موجهای بحر بود که با
ساحل برخورد و این صدای امواج گویا صدای منادی بود که از حدود
امسیکا برآمد نرا اعلان نمود .

BAB نهم

آلاتروس در گذاهه از کیلومتریک مسافه را می باید ، و در چایک جهیدن موقع می آید ؟

بروdatت و فیل ایوانس بر فرار قطعاً قرارداده اند . چونکه در سفینه

(۱۰۸)

طیار بقدر هشت نفر مس دمان تنومندی پر قوئی و وجود آنکه بد و نفر
برآشاغلبه جستن ، وسفینه را مالک شدن ، و مجایلک دلشان بخواهد فرو
آمدن غیر ممکنست . اگر بگوئید که اینها د و نفر نی بلکه سه نفر آند ،
زیرا فریقولن نیاز بالایشانست ! حالاً نک اگر فریقولن راشناخته باشد
آن کاهل پر خور ترسندک را بجمع آدم حساب نباید کنید .

بس خوب ! چون بقوت غلبه ممکن نیست البته بحیله مناجعت باید کرد ،
فیل ایوانس اینشه هارا از هر طرف به پروردانت فهمانید ، واورا بسکو
نت واعندال دم دعوت کرد ، و منتظر فرصت شدند .

فردا چون از کره های خود برآمدند از ساحل هیچ اثر ندیدند ،
و همهای بحر محیط کیر را بکمال شکوه و عظمت در زیر پای خود یافتند
آلباتروس بکمال سرعت بقدر صدمتر و بلندتر از روی بحر هوا چیانی
میشمود . هندس روبرو از کمره خود خیلی کم خروج میکنده . امر وزیر نیز
بقرار عادت خود خیلی ناآوقت از کمره خود برآمده در جهت دنبال کشتن
پقدم زدن مشغول شد ، و بمسافران خود از دور یک سلام می داد !

امر وزیر فریقولن نیز یک جرأت و جسارت فوق العادة ابراز کرده در
حال تیک چشمانتش از بخوابی سرخ مده بود ، و نظرش حال طبیعی خود را
غائب کرده بود ، و پایهایش میلر زید از کمره خود بیرون برآمد . مانند
شخصی که زیر پای خود را حکم واستوار نه بیند ، و پای بر یل بسیار کم

(۱۰۹)

بر لق لقی راه برود همچنان بر اه رفتن آغاز نهاد . در اول امر چون
دید که پر وانه ها بحال طبیعی خود دور دارند یا کقدری خاطر جمع شده
آرزوی دیدن شهر هاوز مینهایک آلاتروس از روی آن میگذرد بدلش
افتاد و آهسته آهسته بسوی کفاره کنار سفینه روان شد . و مانند نایابیان
دستیالک کرده کنار سر کتاره را بدبست آورد .

الحق که این جسارت فریقولن یک همت بسیار بزرگی شمرده بیشود
آفرین فریقولن آغا ! آفرین !!

اول وجود خود را پس کشیده کتاره را بخوبی بخوبانید تا بداند که حکم
است یافی ، و چون دید که حکم است خود را راست کرد ، و به پیش میل
کرده سر خود را بیابان بیاویخت . اما یزراهم بگوئیم که فریقولن اینهمه
کار هارا بخشم پوشیده اجر اکرده است . نهایت دفعته چشمهای خود را
بسوی پایان باز کرد :

سبحان الله ! چه نعره ها ، چه خود را پس کشید نهایا !

سر خود را در میان دوشانه خود چنان فروکشید که انسان را بحیرت می
انداخت ! اگر موهاش زنگله نمیبود راست برمیخواست . فریاد براور
ده گفت :

— امان یاری ، بحر است ا بحر !

حال فلاکت اشتغال فریقولن را آشپز باشتنی سفینه دیده بزو دی خود را

(۱۱۰)

به او بر سانید ، و اگر از زیر بغلای ایش نمیگرفت بیچاره بشدت تمام برایشت
من افتاد .

این آشیز (فرانسو اتالیاز) نام یک فرانسوئیست که داخل شدن آن در
شمار طایفه های آلباتروس یک مسئله مهم است . اما زبان انگلیزی را
خوب تکلم میکند . از زیر شانه های فرینقولن گرفته و بشدت تکان داده گفت :
— راست بایست ! راست ایستاده شو !

فرینقولن انظرد نو میدانه خود را بسوی پروانه های آلباتروس
دوخته گفت :

— امان مستر تالیاز !

— آیا چه میفرمایید ؟

— آیا اینها خواهد شکست ؟

— نی ! اما یک وزی از روزهای بهتر خواهد شکست !

— چرا ؟ چرا ؟

— چونکه در مملکت ما میگویند که هر چیزی میگذرد ، میشکند ،
خراب میشود !

— اما از برای خدا ! نمی بایشد که در زیر مانحر است !

— خوب است نی ! اگر بیتفاوت افکار نمیشود !

— اما غرق میشوم ، غرق !

(۱۱)

— بای ، غرق میشوی اما خورد و خاش نمیشوی !

بعد از یکچند دقیقه فری قولن خود را جعکر ده تو انته به کمره خود در امداص و زکه ۱۶ حزیر است ماشین طیار بصورت معتدلانه قطع مسافت نمینمود . دایما بقدر صد هزار و پانصد آز سطح آب رفتار میداشت که به اینصورت سطح مجالی در خشنده بحر مخوبی نداشته باشد .
بروداتن گفت :

— اگر روبرو در نجاهایش شکار ماهی آرز و کند هیچ بعد الاحتمال نخواهد بود زیر اطیافه هارامشغول تدارکات جمع آوری اسباب صید ماهی میباشم !
فیل — امادر دریا هیچ ماهی دیده نمیشود . مگر بعضی ماهیان (بالینه) که از صید آنها بجز خواریزی بیهوده دگر هیچ فائده نیست .
هر دور فیق در همین سخن بودند که روبرو بر سطح سفینه بددار شد توم تور نیز بالا بود . بنابر اشارت روبرو آلتاروس فروز آمد . وبقدر نجاه هزار و از سطح بحر بالاتر ماند .

نه هیچ یک ساحلی بددار است ، و نه هیچ یک کشتی متنها بعضی فواره های بخارما ، که از دماغهای (بالینه) هبرهوا میشد در بعضی نقطه های روی بحر مشاهده میشد .

توم تور نوبادونفر ما کینیست دیگر بطرف سر سفینه طیار بر قند بدهستهای شان یک یک تفنگ رخ دار قالیبور نیایی که مخصوص برای شکار بالینه ساخته

(۱۱۲)

شده و از گله آن (زیقین) نام پیکان پرهدار میراید موجود بود. گله های
زیقین دار مذکور بازی سهای مضمونی بچرخهای مقره دار سطح
سفینه مربوط است .

درین اثنامهندس روبرو بطرف پیشی سفینه بجای دیده باز برآمد و
بدست راست خود بر ما کینیست و بدست چپ خود بر سکاندار اشارت و
کومانده دادن گرفت. آلتاروس بجهه درجه سرعت و سهولت تابع اشارت
که تعریف آن نمیشود. گویا سفینه یک جسم ذی روح است که روح آن
(روبرو) است . درین اثنا توم تور فریاد بر او را داده :

— اینست ، بالینه ، بالینه !

بر استی که بقدر شصت هفتاد متر و پیشتر یک بالینه بسیار جسمی بیدار
گردیده بود . آلتاروس رایکسر بر سر بالینه برآندند . وقتیکه بر سر
بالینه رسید توقف نمود . توم تور نزدیک زیقین دار را بسوی بالینه دور
داده نشان گرفت . و ماشه را بکشید . زیقین از نزدیک برآمده بر پشت بالینه
اصابت نمود . و زیمانی را که با آن مربوط بود با خود ببرد . گله بچر
دیکه بر بدن بالینه بگفید زیقین در وجود بالینه درآمد .

حیوان بچاره از صدمه زیقین متأثر شده چنان دم خود را بشدت در
آب بزد که آبهای بسیاری تاب درون سفینه برینخت ، و بسرعت و شدت
 تمام در آب غوطه بخورد . مقره که زیمان زیقین با آن مربوط بود بچنان

(۱۱۲)

سرعت بدور افتاده که برای آتش نگرفتن آن آب بران ریختند. حالا صورت
بکنید که قوت بالینه بازی سهانی که به سفینه مربوط است سفینه را چه سرعت
و شدت در بی خود همیکشد؟ برانه های استاده شد، آلاتروس به کیف و
آرزوی بالینه به تبعیت مجبور شد. توم تور نز تبر بدست متفطر استاده
بود که اگر ما هی بصورت یک سفینه را زیان برسانند غوطه خورد به بریدن
ریسمان حاضر می بود.

بقدر نیمساعت آلاتروس شش میل مسافه را در بی بالینه بهمین صورت
رفتار نمود. بعد از کمی دوچار ضعف شدن حیوان حس گردید رو بوز
اشارت کرد. برانه های افق بدور افتاد. آلاتروس بقدر بیست و پنج
مترو بلند شد. بالینه دم عظیم احالت خود را بدشت تمام در آب همیزد.
و کاهی بر بشت غلغلیده روی دریار آکف آورد. بساخت.
یکی یکبار ما هی بر جهید، و چنان یک غوطه خورد که توم تور نز در کار
خود که چه کند حیران ماند.

در آن واحد سفینه تابه سطح در یافرو آمد. در نقطه که بالینه غوطه
خورد بود یک گرداب عظیمی حاصل شده بود بر سطح آلاتروس موجهای
بسیاری ریختن گرفت. تهلکه زرگی بر سفینه و سفینه نشینان عرض
دیدار نمود!

اما هزاران شکر که توم تور نز درین اثنا به بریدن ریسمان کامیاب آمده

(۱۱۴)

تلهکبر طرف گردید . آباتروس مجردیک از رسماں ماهی رهانی یافت
دفعه بقدر دو صد و تر و بسوی هوا رجیل و بور بکمال اعتدال دم انوره
سفینه طیار خود را اجراء کرده بود .

بعد از چند دقیقه لاشه ماهی بالیست که بشدت زیبی قیم آباتروس مرده
بود بر روی بحر بالا راند . از هر طرف مرغان لاشه خواردر یانی بران
هیوم برداشت . آباتروس یک قادری این منظاره را چون تماشا کرد بزرگی
داشت به بادیه ای خود آغاز نهاد .

فردا که ۱۷ حزیران بود ساعت ده خشک پدیدار گردید که این خشک
شبی جزیره (آلسا) بود . آباتروس نشیدن این وقوع را که بسیار ماهی
(فوق در انباشکار میشود تماشا کرده گذشتند ، دوهزار کیلو متر و سافه
که در مایین جزائر (آلهه تونیه ن) و دماغه (قاچاقا) موجود است تا به
شام قطع گردید .

پروردان و فیل ایوانی تابه اندام فرصت فراز را نیافرند و گان بشود
که درین سرزمینه اندز فرار را مناسب نمیشند . آباتروس شبی جزیره قبه
تقار ایک خیز گذر کرد . عمارتی (بازار و باود لوفسق) و کوه آنفهان
(قلوش) را بقدر یک تانیه دیده تو ایستند . در ۱۹ حزیران دماغه شهر
(ذابونیا) و جزایر (ساحلین) دیده شده در آبنای (بیروز) که در مایین
آنها اقامت و اصلت نمود که درین آبنای نهر (آمور) که بزرگترین نهر

(۱۱۵)

های سیمیریاست همیریند .

وقتیکه به آسانی مو اصلت کردند یک دمه بسیار کشیف و غلیظی بیداشد
از آن و آباتروس بالابر امده خود را ازده هاره باقی داده دمه را در ذیر
گذاشت . درین اشاره بور از پیش مهجان خود گذشته توقف نمود و بیک
طوری اهمیتی گفت :

— اندیان : وابرهاو کشتهها و قتی که در میان دمه میانند خود را در
همکه عظیمی دیده و صفيرهانو اخته با هستگی راه میبینند تا آنکه ممادا
کابن خ بدریگر وابور و کشتی باستک مصادمه نکنند . حال آنکه آباتروس ازده همچو
سیاره از برواندار ذیر از آن واحد از میان دمه ها خود را بالا کشیده بی بروابراهی
کدار ددمام میورزد !

روبور این سخن خود را تمام کرده از پیش روی شان در گذشت و به
کشیدن پایی که بدنه داشت دوام ورزید .

فیل ایوانس به برودان گفت :

— معلوم است که آباتروس خارق العاده از همچو چیزی ترس و بالکندارد !

— معلوم خواهد شد که دارد یاندارد ؟

از ینسخن برودان معلوم شد کیا کفر خفی و مدهشی در دل میپروردند .

ده هاتمام آرزوی بردوام بود . آباتروس بسیمیک با کوههای بلند (فوزی

زمی زاما) کدرز ابونیاست مصادمه نکند خیلی بلند گردید . روز دیگر چون

(۱۱۶)

دهه زا یل گردید یک شهر بسیار خوشمای پدیدار گردید که عمارت‌های
پست پست چو بین روغنی آن خیلی درباری داشت، جادها و بازارهای
صف و مستقیم، و صیفیه ها و باخچه ها و بیشه زارهای کشتزارهای برخ آن
بنحوی دیده میشد! فیل ایوانس چون بدینظر فهای ساخت نکرده از نزد شهر
مذکور را شناخت.

روبور در اینجا یک ارتفاع میگرفت به سیاهان نزدیک شده گفت:
— افندیان! میدانم که شما این شهر را نمیشناسید. لبذا بشما اخبار دهم
که این شهر (یدو) است!

برودات جواب نداد. زیرا هر وقتیکه به پیش روی هنرمندان میآمد
محالی میشد که کویایی هوا مانده و حالا خفه میشد!

روبور باز گفت:
— منظار شهر یدو حقیقتاً خیلی خوش است. اما بعد از کمی که منظر
شهر (پکین) پا نخست چین را به یعنیداینرا اهم فراموش خواهد کرد؟
در ظرف یک ساعت آستانی (قروه) را آلباتروس گذر نمود. بعد از آن
شبی جزیره قوره را دور نموده به بحر اصفر داخل شد. در ۲۴ حزیران بر
سر پا نخست چین یعنی شهر (پکین) وصل شد.

هر دو سیاح مابر کنار کتاره تکه زدم به خارج تماشای گردند. و چنین گفت
که شهر را همچنانکه روبرو گفته بودیا قتلند. دیوارهای که این شهر بزرگ

(۱۱۷)

دیده کنند را بدو قسم تقسیم کرده که یکی را قسم چین، و دیگری را قسم مانچو میگویند، و دوازده محله که در اطراف آنست، و بازارهای واسعی که در وسط ازهای شیراز دراز شده رفته است، و معبدهای زرد و سبز بزرگ، خانه های دادگاهی توانگران، و بانجه های شانرا، و معبدهای شهر بزرگ زرد، و بانجه های بزرگ، و تالابهای صنعتی، و کوههای سبز و خرم آنرا یکان یکان تماشا کردنده نهایت در وسط شهر اصفهان [شهر احمر] نام سرای این اطواری شناخته دانیز دیدند.

درین انت آلباتروس در میان هزارها کاغذ بادهای مختلف اشکان دس میان متنوع الوانی که از چوبهای بانس باصولهای رنگارنگی ساخته شده بود، و از طرف چینیان که به این بازی خیلی هو سکار میباشند بر هو اشده بود داخل گردید جو هو از صد اهای مختلف آهنگ این کاغذ بادهای چنان گران میشد که بدسته های سازهای گوناگونی ده سار گردیده است.

روبور گویا از آهنگهای این صد اهای خوش شده بود که در پیش هر کاغذ بادج اجدانز دیگشده آهسته آهسته صد اهای آنها را میشنید. اما چینیانی که تارهای کاغذ بادهار ابدست گرفته، و دهله او سرناها و طبله امینه اختند بمحجر دیکه تزدیکشدن آلباتروس را بدبند بگهان آنکه یک جانور مدهشة هوائیست به ترس و بیم افتاده دفعه یک سکوت و سکونتی برای شان حاصل شد و رسما نهار او گذاشت به تفک و طبایخه زدن آغاز نهادند.

(۱۱۸)

بعضی از کاغذبادهاد فمه و بعضی آهسته آهسته بر زمین افتادند . صداهای
خنثف آهنه نیز منقطع شد .

درین انسا صدای طرم توم تور نز بشدت از جوهوا نواخته شد . سفنه
دان از دایره حدو دیکین بیرون برآمد .

آیا آلتاروس از نجاباز بکدام سمت متوجه گردید . بگویم که دایم اطريق
جنوب شرقی را در پیش گرفته است که از نهم معلوم میشود که بهندوستان
وزدیک شدن را آرزو دارد .

بعد از آنکه از پیکین سفنه حرکت کرد ، ده ساعت بعد فیل ایوانس و پرو
دانست در جوار (شن سی) یک قسم سد کیز را دیدند . بعد از آن در جهاتی
(تبت) از حدود چین در گذشت .

در صحرای بسیار باند (تبت) که از نباتات یک قلم عاری میباشد در هر هر
طرف کو هها و تپه های پر بر فوج محمد گشته دیده میشد . بعضی کودا
لهای نیز بسته و شادله هایی که از ستونهای نیز تشکیل شده بود با بعضی تالاهای
پوشیده اطراف آن بعضی در ختم او پیشه های مخصوص آنسو زمین که
همیشه سبز است . معلوم بود بر همه این زمینهای یک سرما و خنکی بسیار باز
و شادیدی حکم فرمابود .

بار و ترود رینوقت ۴۵۰ میلیمتره فرو آمده بود که ازین یک ارتفاع چار
هزار هزار انسان میداد . با وجود دیگه و سه تابستان بود حراست از درجه

صفرنیگذشت . برودت هو ا با سرعت سفینه افزونی گرفته ب درجه رسید
که خارج تحمل بود . با وجودیک سیا حان لباسهای گرم سفینه را که در
کمره شان از طوف روپور حاضر شده بود پوشیده بودند باز هم در کمره
در آمدن را مرجع دانستند .

روز ۲۷ حزیران برودان و فیل ایوانس در منتهای افق در پیش روی
مرور آباتروس بسیار بلندیک حایل دیدند ، از پشت آئینه کمره خود
بسوی این دیوار حایل بزرگی که در پیش روی آباتروس در آمدن بود
بنظر دقت همیدیدند . فیل ایوانس گفت :
— گمان میبرم که کوه (هالایا) باشد .

روز دیگر که ۲۸ حزیران بود سفینه در بالای ریالت (زانغ) در پیش
روی کوه بزرگ رسیده بود . در نجات شکلات از ضیه خیلی عجیب است !
زیاده از دو صدقه کوه مشاهده میشوده هفده عدد ازین زروه ها کار
تفاع آنها بسیار شده بیاست و پنج هزار قدم است ، و درین وقت زروه که
در پیش روی آباتروس واقع است زرده کوه (اووه رست) است که
هشتزار و هشتصد مترا و ارتفاع دارد پیشتر ازان زروه کوه (ده والی)
موجود بود که هشتزار و دو صد مترا بلندی دارد ، و پیشتر ازان زروه
کوه (کنشاتر وغا) پدیدار بود که هشتزار و پنجصد مترا بلندی داشت .
این سلسه کوههای متوالی عظیمه بنا به استخوان همراه بیش قطعه

(۱۲۰)

آسیاست که قطاعه مذکور را بدو سطح مایل بسیار واسع تقسیم نموده است . جهت شرقی آن چین و آسیای وسط است . طرف غرب آن هندستان است .

آلاترس بسیار گذر کردن از بالای این زروه ها نیست . البته که در میان این سلسله جبال بعضی مرها وجود دارد که رو بوران مرها را دیده و میشناسد ، و حالا یاز از میان آن دره ها و مرها عجیقه مدهش گذر کردن میخواهد .

باقی که رو بور همچنین کرد . ماشین طیار بدایمه کار سریع رفاقت خود را در میان دره (ایپی غاش) سوق نمود .

مردمان سفینه شب را به هیجان و تلاش بزرگی گذرانیدند . خفت هو آنسوس را صوبت میداد . سر دی شدید آن بشدت تمام بر بد نهاد . جرای حکم مینمود . رو بور در حالتیکه لباسهای بسیار گرم و کلفت پوشیده بود در طرف سر سفینه در جای کیانی خود ایستاده ، و بکمال مهارت او امر کشتن رانی را اجراء نمود . توم تور ز سکان سفینه را بدرستی و هوشیاری تمام اداره میکرد . ما کیانیست دقیق و احمد غفلت نداشت . بروانها بسرعت فوق العاده دور کرده صد اهای عجیب بر می آورد . بار و متوجه ۲۹۰ ملیمتره فرو آمد . بود که اینهم هفتاهزار متره از تفاع رانشان میداد . اما منظاره کوهستان عجب منقاره دهشت نظریه بود ، در هر طرف زر

(۱۲۱)

و های سفید سفیدی پدیدار بود . بخراى اسطوانه شکلی که ده هزار
قدم طول داشت در هر هر طرف دیده میشد . در طرفهای پایان سلسله
جبال پیشه ها و جنگلهای بسیار غلو و تیره دیده میشد .

شب گذشت آلباتروس به سقوط آغاز نهاد . و در ظرف دو سه ساعت از نقطه منتهای دره مس تغی که طی میکرد بیرون میرامد . و قبیک از دهنۀ دره برآمد در پیشکاه نظر سیاحین یک وادعی بسیار واسی نمودار گردید . روبرو بطرف مهمنان خود پیش آمده بیکصدای نازکانه

گفت :

— اندیان ! اینست هندستان !

BAB ۱۰

— خدمتکار فریقولن در کجا یکچند غوطه در بحر میخورد ؟ —

— هندس روبرو ، به این فکر و این مقصد نبود که سفينة خود را بر واقع لطیفة هندستان بگرداند ، نی بلکه مقصد یکانه او این بود که در جه مکملیت ماشین طیار خود را بر انکار کننده کان آن ثابت نماید که از دره های مد هشته کوهسار بزرگترین دنیا که (هالا یا) باشد بجه مهارت ، و چه صنعت میگذرد . آیا آلباتروس هیچ قصور و نقصانی نداشته خواهد بود ؟ این در آخر علوم خواهد شد !

(۱۲۲)

پر و دانست ، و فیل ایوانس اگر چه در پیش صنعت و بهارت خارق العا
د؛ ماشین طهار که در میان آن سیاحت میکند بدل خیلی حیران و تحسین
خواند ، ولی از کبر و عنادی که دارند در ظاهر هیچ تنزل به آفرین
خواهی نشان نمیدهند . بلکه همه اوقات خود شازابه جستن چاره های
فرار صرف مینمایند .

در دامنه های کوه (هالایا) ، (نزدیک) نام یک چمنزار بگل
ولای بزرگی وجود است که همیشه تبلور زیر مردمان همچووار آن
عارض میکند اما خاطر جمع باشید که بر آلباتروس نشینان ازین راهگذر
هیچ ضرر و زیانی نرسید . آلباتروس از بسیار باند از روی آن در گذ
شته بسوی وادی که نقطه التصاق ترکستان . و چین است بالا برآمد .

در ۲۹ حزیران بوقت صبح در پیش روی آلباتروس وادی لطیف
[کشمیر] ظهر نمود . در مابین مسلسله های کوهچک و بزرگ هالایا وادی
کشمیر الحق که خیلی لطیف است ، درین وادی بیشتر بعضی شاخه های
جبال متسلا مذکوره تا به حوضه (هیدساب) در از شده رفته است .
هر طرف این وادی لطیف با آبشارها و جویرای بسیار خوشبختی محاط است!
سفینه بوقت صبح بر سر شهر کشمیر که آزا (سرینگر) نیز میگویند
موجود شد . پروردانست . و فیل ایوانس به اشای این شهر خوشمنظر که
بر دو ساحل (دل) نام یک تالابی واقع شده است ، شغوف شدند و ده های

(۱۲۳)

خوش منظر چو بین و قصر های پر نقش و نگاریکه باسایه های در ختہای
مید خیلی اطافت پیدا کرده بود ، و کثارهای لب نالاب که بادر ختہ او سبزه
زارهاین بود خیلی نظر را بایی داشت ، فیل ایوانس گفت :

— اگر در اوروبا می بودیم ، می گفتیم که در شهر (وندیک) هستیم .

— آه اگر در اوروبا می بودیم به آسانی راه امر یکار امی یاقیم !

آلباتروس ، بر شهر مذکور بسیار توقف نموده نهر مذکور را که در
دل هیریخت تعقیب کرده به پیش رفت . تا آنکه بر سر نهر مذکور در جاییکه
از مردم خالی بود رسیده بقدر ده هزار و باندتر از روی آب توقف نمود ،
ونلهای را بری خود را به نهر انداخته بقوت بمهه ها حوض انبارهای سفینه
را به پر کردن آغاز نهاد .

در وقیعه سفینه به آب گرفتن مشغول بود فیل ایوانس و برو دان
بیکن نظر معنیداری به مدیگر خود دیدند ، ده هزار و از روی نهر بالا می باشند ،
ساحل نهر نیز نزدیک است . علی الخصوص که شناور بر اینز خوب میدانند ،
یک برج پیدا نهان ، واژ اسارت را بور رهایی یافتن همان ایس توقف کردن
چه لازم ؟

در آن واحد هر دور فرق از کنار کتاره یک قدری خود را برای میدان
کشیدن و ایس کشیده بشدت جمیعدند . اما هزار افسوس که هنوز پایهای
شان بر هو انشده بود که یک جند دست قوت شاکی فرار یانز اشکنجه آسا

(۱۲۴)

محکم گرفت !

علوم شد که سی ساخان دایماد و زیر نظر و ترصیح گرفته شده اند . پرو
دانست ، و فیل ایوانس تا که میتوانستند بمشت و لکد ، و دست و پاز دن
مقابله و مجادله کردند . اما بیهوده ! زیر اطایفه های آلباتروس خیلی
مردمان تنومند و پرقوتی بودند که رهایی از دست شان محال بود !

مهندس رو بور بیکصدای رسختند آمیزی گفت :

— افندیان ! مانند شما مردمان عاقل را ، از سفینه مانند آلباتروس ،
واز چنگ مانند این عاجر که شما اور اعنوان (مظفر) داده اید بفرار قیام
کردن هیچ نمیز بید !

پروردانست سخته های مستهجن بر زبان راندن گرفت و آثارشدت وحدت
نمودار کرد ، و لی فیل ایوانس او را بیکطری کشیده به تسکین کردن
کوشش ورزید .

آلباتروس بد رجه کفايت آب خود را برداشت . و ناهای رابرئی خود
راجع کرده باز یکسر بسوی غرب رهسپار عنیت گردید .

امر و زیل سرعت وسطی اراضی (کا بلستان) را منور ، بعد از
کمی شهر کابل را نیز بدیدند ، وادی (چاردہ) و کوهستان سبز و خرم
آن خیلی نظر ریای داشت !

دروقت عصر آلباتروس از شهر مشهور (هرات) گذر کرد بعد ازان

(۱۲۵)

از اضفی (خیوه) و (ترکان) را که در گردههای طوفان ریث مانند
 خیالی معلوم نمیشد بیکسرعت فوق العاده مسونود برین خط طولی که آلا
 ترسوس گرفته از کوههای بسیار بلندی که ازان ترس مصادمه باشد ازی
 نیست. تنها جبال متسلسله (دماؤند) که ده هزار متر و ارتفاع دارد، و کوه
 (البرز) که شهر (طهران) در دامنه آن واقع است موجود است که در وقت
 شام از ارتفاع یازده هزار متر و از نیواعق مانند برق خاطقی مسونوده
 روز دیگر، آلا ترسوس بر سطح (بحر حزر) که از سطح بحر محیط سه
 صد قدم مس تغصت نزدیک شد. در وقت ظهر سفینه از سطح بحر حزر
 صد متر و بلند تر هوایی داشت.

آلا ترسوس در سطح بحر فتارداشت، واژ هیچ طرف ساحل پدیدار
 نبود، سرعت خود را نیز خیلی کم کرده بود، اما وز بوقت صحیح توم تور نز
 با آشیز فرانسو اتباذ مکالمه میکردند.

توم میگفت:

— بله، بقدر چهل و هشت ساعت بروی بحر حزر فتار میدنایم!
 — چون چنینست البته شکار ما هی کرده خواهیم تو ایست؟
 — بله بله، واژینست که کپتان سرعت سفینه را خیلی کم کرده است.
 این جواب توم تور را فیل ایوانس که نزدیک به آنها ایستاده بود
 شنید. فریقولن نیز دریش فیل ایوانس بود، واژو بر زاری و نیخانز رجا

(۱۲۶)

میکرد که به افندی او و صاحب سفینه بگوید که اور اخشنده بکشد!
فیل ایوانس بی آنکه فریقولن را جواب بدهد در پیش برودات آمده
به بسیار احتیاط که کسی دیگر نشنود سخنای را که از توم تور ترشیده
بود بهماید . برودات گفت :

-- چه فائده ! این حرف بست فطرت ارا همیشه در زیر انقار دارد و آ
دلش نخواهد مازا او آکذار نمیشود !

-- بلی همچنینست !

-- باس چون چنینست ، بهر گونه چاره که لازم باشدست و باز نیم ،
و خود را از آلت روس برهانیم .

-- اما آلت روس هم خیلی مکمل یکچیز بست . ها !

-- هر چه کباشد ! من همینقدر میدانم کمال یک بست فطرت بست که
مارا از حقوق آزادی ماجدا کرده است . علی الخصوص که این سفینه
ملعونه برای فکر و سلاک ما و همه رفیقان ما خیلی تهدیک ناٹیک بلاعیست .
لهذا ماباید که می کنیم که این سفینه بالادفینه را خراب کنیم ، وجودش
را از دنیا بورداریم .

-- اول چاره فرار از ایندیشیم . خراب کردن آنرا انسان می اندیشیم !

-- بسیار خوب ! دایما بدار باشیم . از هر فرصتی که ظاهور نماید استفاده کنیم .

(۱۲۷)

— اما چسان خواهیم گرفخت ؟

— بشنوید ؛ کاه کاه آباتروس از روی زمین یک‌چند صاد قدم بالاتر
میباشد . در سفینه رایسمان هم بسیار است ، اگر یک جسارت بکنیم
راهی میباشیم !

— هرگاه دیگر چاره نیایم درینهم هیچ ترد خواهیم کرد .

— دیگر اینکه در شبها غیر از سکاندار دیگر پاسبانی در سفینه نیست .

دریسمانها هم در طرف سرکشیده است . بنی آنکه کسی مارا به یاری فکر خود
مازرا اجراء کرده میتوانیم .

— اعلا ، اعلا ! هم بنظر بسیار شکر گذاری میبینم که در حال شما
سکونت بسیار خوبی پیداشده . اینست که برای کار دیدن سکون و آرامی
بسیار مفید است . اما حالا بر سر بحر حزر هستیم . کشتهای هم دیده بیشود ،
آباتروس نیز برای صید ماهی فرومیاید . آیا زین فرصت استفاده خواهیم
توانست ؟

— نی نمیتوانیم ! زیرا همیشه مارا در زیر نظر گرفته اند .

— چون چنینست ، آیا بجه دلیل میگوئید که در شبها نیز مارا در زیر
نظر نداشته باشند ؟

— جانم ، هر چه باد اباد میخواهم که این علم آباتروس را خاتمه بکشم
والسلام !

(۱۲۸)

پس دیده میشود که این دور فیق ، علی الخصوص او نگل پروردان
آنقدر به تنک آمده اند که تابع حکم خود را با آلباتروس در نظر
گرفته است .

امروزیک واقعه دیگری بظهور آمد که در ماین رو بور و دوسیاح سبب
بوقوع آمدن معامله بسیار ناکواری کردید ، و سبب آن فریقولن شده بود .
فریقولن چون دید که بر سریک دریایی ترقی در هوای پرا و ازیست نخواف
و دهشت عظیمی افتاده بگیریستن ، و فریاد کردن ، و چیغ زدن آغاز نماد
و میگفت :

— من نمی ایstem ! .. نمی ایstem ! .. مرا بیرون بر ارید ! از خدا
پتر سید ، مرا بیرون بر ارید ! .. مرا خدا مانند مرغان برای بریدن
روی هوانی فریده ! امان ، مرا بخشک بر ارید ! بخشک بر ارید میگویم
مرا بر ارید ! بر ارید ! ..

پروردان ، فریقولن را تسکین کردن نخواست . بلکه خدمتکار خود
راز یاده تربروا ویلا کردن برآنگیخت . کار بد رجه رسید که صبر و طاقت
دوبور اضالع ساخت .

آلباتروس از سطح دریا درین وقت بخشد ششصد مترا و بلندتر بود .
چون طایله های کشی بصید ماہی مشغول بودند . و فمامه او ویلا های
فریقولن افکار را مشغول میساخت از ازو امر کرده فریقولن را دریک

(۱۲۹)

مخزنی سندی کشند حالا نک فری قولن در مخزن مذکور نیاز آرام نگرفته
 به لکدها و مشتهد رودیوار را کوییدن . و فغا نه اوچیغ زدن گرفت .
 سلحنج دریا لز کشته اوزور قها خالی بود ، نیرا بعضی کشته های بادی ما
 هیگران چون آب آرس را دیده بودند به خوف افتاده فرار گردیدند .
 درین اثنام تو زریث ماهی بسیار بزرگی که از نوع ماهی (مرسین)
 بود باز یقین بزد . این ماهی بقدر چار قدم طول داشت که از تنخ آن ساقله —
 یعنی چاتی بسیار اعلا ساخته بیشود . لپذا من دمان کشته ها و این خیلی ممنون
 شدند . اما اصل ممنونیت و مسرت وقتیکه دامه از ازدر یار می آوردند
 تحاصل نیدند . نیرادر میان دامه از هر جنس ماهیان بصد ها صد هاظهور
 میگرد ، و آبار آرسیان از بسیاری فرحت و مسرت کف بهم میزدند .
 سفیدیه : بعد از اینکه دام خود را بذر یاری انداخت راه میافت و چون
 یکچند میل رفته بود دام را میگشیدند . در هر دام کشیدن بهز از ان ماهی
 صید بیشد . در ظرف یک ساعت زیاده از زروم ماهی صید گردید . سفیدیه
 نیز راه شهاب را در پیش گرفت .

در اثنای صید ماهی فری قولن هیج سکوت و آرامی نگرفت . دیگر اوا
 ویلا میگرد . و بیست ولکد در رودیوار کمره را بشدت میگویند . رو بور
 بقهر آمده گفت :
 — این ملعون آرام نمیشود ! ها ! ها !

(۱۳۰)

فیل — گمان میبدم که بیچاره بشکایت حق دارد!

روبور — آیامنهم حق ندارم که اوز اساكت بسازم؟ زیرا مرادر دسر
داد، گوشها می شهادت بسیار رانیخواهد!

اینرا گفت و به توم تور نرا اشارت کرد، توم تور نر مقصد رو بور را داشت.
فریقولان را لذکر کردند. دو نفر طایفه دیگر یک سبد بسیار بزرگ
و چقوزی حاضر کرده بودند. فریقولان را از مردمان سبد مذکور آندا
ختند. سبد اینزیلک را میان بسیار محکم و متنی بستند. بیچاره درین
اثنا آنقدر فریادها و اویلا های میکرد که من غان هوارا بر قت می‌آوردم
از سفینه به بیرون آویختند. غریقولان درین سقیمه نقدر چنان صادقدم
به این آویخته ماند.

روبور گفت:

— حالا هر قدر که دلت و بیخواهد فریاد کن!

درین اثنا بر و دانت اسوی رو بور بشدت وحشت پیش آمد. رو بور
غماز اسوی او پیش شد. بچشمای همه یکر بغضب نظر د و خلند. برو
دانست گفت:

— ایچه خائینیدست! ایچه دنائیست!

— آیار است میگوئید؟

— آنقدر قوت و قدرت خود را به بدی استعمال میکنید که من بعد

(۱۳۱)

از من مجبور میکنید که دگر گونه معامله کنم!

— بکنید!

— یعنی بدانید که انتقام خواهیم گرفت؟ مهندس افندی!

— بگیرید رئیس افندی!

— هم از شما، هم از شریکان شما!

— برای چه ایستاده اید؟ بگیرید، نی!

— خاطر جمع باش! چنان انتقامی بگیرم که خودت حیران بمانی!

— بس، بسست! بسیار پرمگو، و گرنه طناب هم بسیار است و سبد

هم! حالات نیاز دنیا خدمتکارت خواهیم فرستاد!

پرداخت، سکوت کرد اما نه از خوف، بلکه از غصه بسیار فیل

ایوانس نیاز بسیعی و کوشش بسیار پرداخت را بکمره اش فرو آورد

توانست!

از مدت یک ساعت است که احوال هواییه خیلی تغییر پیدا کرده است الکتر

یک در هوای تقدیر افزونی پیدا کرده است که حدود اندازه ندارد از اش

روای آلات آلاتروس چنان پدیدا ز بود که یک طوفان بسیار شدیدی

ظهور کند.

بعد از کمی طوفان باد بسیار شدیدی ظهر نمود و بر قها و رعد هایی

هدیگر همیز سید: باران و باد نیاز بشدت تمام اجرای احکام ینمود درین

(۱۳۲)

ان آلباتروس از سطح بحر به ارتفاع هزار متر و بلند بود که بنای کوهان یا
صاعقه بسیار داشتند کی در نزدیکی سبد فریقون برسط بحر بشدت
برخورد و آبهای بحر را بر هم زده و چهار آتابه نزدیکی سبد فریقون
بلند کرد . پس درجه خوف و دهشت فریقون را قارئین گرام حساب
کنند که بچه درجه رسیده باشد !

طایفه هافریقون راهیچ نمی آمدند . همه شان به ما نوره آله
تروس مشغول بودند . برای رهایی یافتن از خط طوفان گاه بسیار
بیان گاه بچپ گاه بر است حرکت میکرد .

فیل ایوانس در یستادت بسیار آمده خواست که برای بالابر او ردن
فریقون از رو ببور جا کند . ولی دید که طایفه های بالا کشیدن او مشغول
بود . بعد از یکچند تائیه فریقون بالا آمد . سرتا پا اتر شده بود . واژ
خوف و دهشت بسیار مانند سکته زده شده گردیده بود . بچابکنی هام
در گره پهلوی آشیز خانه در آمده آنقدر ساخت ماند که نفس هم نمیکرد .
درین اثنا ضیا های الکتریک آنقدر در خشنده گی پیدا کرده بود که
دوی دریادرمیان تیره کی ابرها مانند آئینه میگلایی همیدر خشید . دفعته
در دور پروانه های عمودی یک آهسته گی پیدا شد .

ربور ما کنیست را خطاب کرده گفت :

— قوت ! قوت ! پیشتر ازینکه طوفان ازینهم شدت کند بسیار ایم .

(۱۳۳)

— اما ممکن نیست !

— چرا ؟

— زیرا در جریان الکتریکی یک بی انتظامی حاصل شده است .
بواقعی که هیچنین بود ! چنانچه در زمانهای هو اهای طوفانی در الکتریک
تلاکر افخانه ها بی انتظامی حاصل میشود ، درین وقت در ماشین آلات
وسیز هیچنان یک بی انتظامی و بی آهنگی پیدا شده است حال آنکه
این حادثه در تلاکر افخانه ها آنقدر اهمیت ندارد ، ولی در آلاتروس این
حادثه همکه عظیمه را و جب میشود . زیرا بر زمین می افتد !
روبوز فریاد بر او رده گفت :

— بگذارید که سفینه فرو آید ، تاباشد که از دایره طوفان رهایی یابد .
خود مهندس بر جای کوماندا برآمد . طایفه ها بکمال غیرت بکار
آغاز کردند .

آلاتروس در حالتیکه یکچند صدق قدم فرو آمد باز هم در میان ابر های
الکتریکی مانده بود . پر و آنه هاز یاده ترسنگنی بسیار داشتند .
دشتمناک دو هر لحظه نمودار گردید ! در ظرف یکچند دقیقه بسطح دریا
غاس کرد نش محقق گردید . اگر سفینه یکبار بدرو یاغو طه بخورد باهیج
یک قوتی رهایی دادن آن ممکن نمیشود !

درین اثنای ضیا های الکتریک در طرف سمت جنوبی آلاتروس در

(۱۳۴)

گذشت . آلتاروس نیاز بقدر پنجاه شصت قدم از سطح بحر بالا بود .
اگر یکچند ثانیه دیگر فر و آید کار از کار میگذرد .

لهذا و بور از گذشتن طوفان بسمت جنوبی استفاده کرده هانم
جريان الکتریکی ماشین خود را رها کرد . در هانم بر و آنه ها قوت و
شدت اول خود را اکرت . سفینه از هملک سقوط رهایی یافت . و آهته
آهسته بصعود آغاز نماده در جوهو بالند شد برفت .

روز دیگر که چارم ماه تموز بود آلتاروس حدود شماری بحر حزر را
مورد نمود .

— باب یازدهم —

— قهر و حدت برودان رفته در چنان یاده میشود ؟ —

ربور بعد از سیاحت بحر حزر را اور ویا پیش گرفته یکسر بسوی شمال
هزایی را آغاز نماد . اما بجه سرعت ! سرعت خارق العاده ! سرعتی
که بر و دان ، و فیل ایوان را یک قلم از فکر فرار فارغ ساخته بود ! مگر
ربور نیاز فکر فرار آنها را در اور ویا میدانست که سفینه خود این سرعت
خارج العاده را مخشیده بود .

از چند روز یک سیاحان مادر آلتاروس هواپیمایی دارد ، باد دایا
بصورت موافق بوزیدن بود ، یعنی بطر فیک سفینه رفتارداشت باز هم به

(۱۳۵)

هانظرف وزش داشت . اما یکی یکبار باد تبدیل استقامت ورزیده چنان
 کسب شده ورزید که بر سطح سفینه طیار توقف نمودن محال مینمود .
 علی الخصوص کشیدت سرعت آلباتروس نیاز با آن منظم گردیده توقف رانی
 بلکه تنفس را نیز بمشکلات می انداخت . پروردان و فیل ایوانس که بر
 سطح سفینه بخبر از من شدت بودند . دفعه بچنان شدت باد ، صادف شدند
 که اگر خود شانرا بدیوار کتاره کنار حکم نمی چسبانیدند بشدت تمام از
 سفینه بهو امید نمودند . اما حد شکر که سکاندار از او تاق آئینه دار خود حال فلاکت
 اشتباہ تمکن ناک آنها را دیده بواسطه زنگ الکتریکی طایفه هاراطلب نمود
 تاسیاحان راوارها نمود .

چار طایفه بالابر امده بکمال مشقت خود را تابه دنبال کشی اگرچه رسا
 نمیده تو انسنند ولی سرعت آنقدر شدت داشت که نفس گرفتن هم مشکل
 نمینمود ، چه جایی که رهانیدن . لهدار و بور مجبور گردید که سرعت سفینه
 را یکقدری تحفیف دهد تارهایی دادن سیا حان ممکن شود . بعد از
 تحفیف یافتن سرعت سیا حان بفرو آمدن کمره خود کامیاب شدند .
 از یخجا صلابت و متنانت آلباتروس را قیاس باید گرد که اینچه صلابت و
 متنانت است ! پرانه های سرودنیال سفینه از کثیر سرعت دیده نمیشد .
 سیا حان آخر ترین شهر را که از سطح سفینه دیده بودند شهر (استرا
 قان) بود که در متهای کنار بحر حزر واقع شده است کلیسا های بزرگ ،

(۱۳۶)

و قلعه های جسم ، و علی الخصوص کلیسای بسیار بزرگ پنج قبه ؓی آنی
رنک این شهر بزرگ قدیم را که شاعران روس آزا (بخم صحرا) مینامند ،
دیدند ، و مانند برق نی بلکه بسرعت برق در گذشتند . . . بعد از آنکه از
استر اقان که در مهضوب هر (ولغا) کدو صد کیلومتر و وسعت دارد آلب
تروس گذر نمود سرعت خارق العاده را بگرفت .

بعد از استر اقان کوه های (اورال) را کمال سرعت می روند و وقت
شام بود که از (موسکوا) در گذشت ، یعنی در ظرف ده ساعت دو هزار
کیلومتر و مسافت را که استر اقان از موسکوا تقریباً داشته است می روند .
در نیشیب به (برسپورک) وصل شد . چون در شب های ماه حمزه از
هوای شهر پارسپورک خیلی مظلم و تاریث می شود از از و تماشای منظره
عمومی شهر پارسپورک نمکن نشد .

بعد از آن خلیج فلاند ، جزیره های آیو ، بمحربالنیک ، مالک اسوج ،
شهر استو قهولم ، ملک نور و وج ، شهر کریستیانیا ، دیده شد که اینهمه مسافه
های بعیدی که دو هزار کیلومتر و طول دارد نیز به ده ساعت پیو شد .
اما سفنه نیز بر سرشاله مشهور (روقانفس) که در نور و وج است یکقدری
در نک ورزیده وجه عنیت خود را بجانب جنوب توجیه نمود . و باز
هان سرعت او لین خود را بگرفت . کوه بلند (غوتا) که در نقطه مرتفع
حوالی (تلہ مارق) است مانند لمح بصر از نظر غائب گردید .

(۱۳۷)

آیا درین هوای بهائی دهشت‌ذاک فریقولن چه میکند؟ فریقولن درکره
خود بکمال سکونت و آرامی دم فرو بسته نشسته است غیر از وقت طعام
ههه اوقات خورا بخواب میگذراند.

همسایه اش فرانسو تایپاز گاه‌گاه به احوال بررسی فریقولن آمد و میگفت:
— چه طورستی او لاد؟ میبینم که آرام شده، فریاد و فغان نمیکنی
جانم، تو خفه مشو، فریاد کن، فغان کن! چه خواهد شد؟ باز بک دو
ساعت آویزان خواهی ماند؟ اما اگر است پرسی؟ به این تایز رفتاری آویزان
ماندن آدم را به نزله شدیدی گرفتار می‌آرد!

— موسيو تایز! من ازین میترسم که سفینه پاره پاره خواهد شد!
— بلکه بشود! اما خاطر جمع باش آنقدر بسرعت میروسی که اگر
پاره پاره هم بشود بزمین نخواهیم افتاد! آیا نهان غنیمت نیست او لاد؟
— راست بگو موسيو تایز! ترا بخدا این هوای روازی ماتاکی دوام
خواهد ورزید؟

— خاطر جمع باش! بسیار نیست! تا به آخر عمر!
فریقولن از شنیدن این سخن باز به واویلا و فغانها آغاز نماد. آش
بز باشی گفت:

— خود را نگهدار فریقولن! اگر مهندس صدایت را شنید هماندم
کهواره ات حاضر است! ها!!

(۱۳۸)

سچاره فری قولن از ترس بسیار هماندم یک دولقمه بزرگی بدهن خود
انداخته ساکت میشد.

درین اثنا برودانست و فیل ایوانس نیز یک کاری قرارداده بودند.
و آن قرارداد شان این بود که چون بر زمین رسیده نمیتوانند همچ نباشد
از حال خود بساکنان زمین یک خبری بدھند. لہذا برودانست و فیل
ایوانس این قرار خود را خواستند که از قوه نفعا آرند.

برودانست به نسوار دماغ عادت داشت. قطی نسوارش بالا بود. واز
وقتیکه بسفینه داخل شده بودند قطیلش خالی شده بود اینست که این قطی
را آله مخابر قراردادند.

بر یک ورقپاره کوچکی یکچند سطر مختصر که ماقلا نیان میداشیم و
دئس و سر کات کاب ولدن هستیم و بجهنک رو بور در سفینه هوای آلا
تروس محبوس هستیم و اسم محل اقامت خود را نوشتهند. واز یا بند کان
قطی رجا کرده بودند که احوال ایشان بدوسنانشان خبر بدھند.

برودانست بعد از انکه کاغذ نوشته خود را در درون قطی نهاد برای باز
نشدن و نشکستن آن در یک پارچه غدکلفتی آرا بدوخت و منتظر فرصت
شدند. زیرا تایک فرصت خوبی بدست نیاید انداختن قطی بیهوده میر
ود. بلکه در کدام هر یاتالاب یا بحری اتفاچه غرق و نابدید گردد.

بعد از یکمدمت کمی فرصت ظهور نمود. چونکه آلاتروس بعد از ارا

(۱۳۹)

ضئی نور و ج یکسر بسوی جنوب برگردیده است . و بر خط دایره نصف
النهار (پاریس) سر راست بسوی نقطه صفر این دایره که عبارت از
شهر پاریس است عنان عزمیت را گردانیده بود .

چنانچه معلوم است که این خط نصف النهار از روی بحر شمال می ور
میکند . آلباتروس به بسیاری از وابورها و کشتیها شیک در میان این بحر
سیر و سفر داشتند خود را نشان داده و موجب حیرت واستغراب شان
شده بود .

بساعت ده شام آلباتروس از برابری لیمان (دو نگرک) بساحل خاک
فرانسه و اصل شد . اگرچه شب بسیار تاریک بود باز هم چراغ دوار
الکتریک آبنای (پادیکله) و چراغ دوار الکتریک (دوور) ساحل
انگلستان یکمدمتی غودار گردید . سرعت سفینه هنوز هم اعتدال پیدا
نکرده است از سر شهرها و قصبه هامانند گله همیگذرد . بر همان خط دایره
نصف النهار رهسپار عزمیت میباشد . تا آنکه دولتی ، آمینهن ، فرهیل ،
سنده فی را میورگرد . در نیشب بر سر شهر پاریس موافقات کرد .
مهندس روبرو بر سر این شهر شهیر دلپذیر به آرزوی تو قف کردن
افقاد . غریبتر آنکه آلباتروس بر سر شهر آنقدر فر و آمد که یکچند صد
مترو در ما بین فاصله بیاند درین اشاره بور بر سطح سفینه برآمد . دیگر
همه سفینه لشیمان نیز بر سطح سفینه برازی هواخوری برآمدند .

(۱۴۰)

پروردانت و فیل ایوانس نیز این فرصت مهم را فراموش نکردند. بعد از آنکه از کرده خود شان برآمدند دریک کناره کتار و آمدند، وازنظر اعیار پنهان در انجها ایستادند، چونکه مهمترین کارشان همانست که کردند شان را کسی نمیبیند.

آلباتروس مانندیک مرغ درند بزرگی آهسته بر شهر پاریس به پرواز آغاز نهاد، و بر بازارهای جاده هاییک به انوار الکتریک منور بود سیر کردن گرفت. صداهای از ابه ها و تراویها، و صفيرهای ریلهاتا بگوش آلباتروس نشینان همیرسید. بعد ازان تابعه عمارت‌های مرتفع پاریس فر و آمده توقف نمود. واژ بر ابری نوک سیخ سپر صاعقه (قله ایفل) که سه صدمتر و بلندی دارد بتماشای شهر مشغول شد. ضیای شدید الکتریک که از قله ایفل در پر توافقانی بود همه شهر را روشن داشته بود. آلباتروس بقدر یک ساعت بر شهر پاریس بدینحوال سیر و گردش نموده و چون بر میدان مشهور شانزه لزه و بازار بزرگ او به رای بزرگ رسید برای آنکه بخاره محیبی به مردمان پاریس نشان بدهد همه چراغهای بزرگ الکتریکی خود را روشن نمود. دودر یا آتشین ضیای شدید الکتریک از دو بغل سفینه آلباتروس بر بازارها، و عمارتها، و بانجه های شهر پاریس انوار شان را نمود. طرم توم تور نیز بک لاره بسیار آهنگدار بیت ملائی فرانسوی را نواختن گرفت.

(۱۴۱)

صداهای هور راها ، و کف زدهای بر حیرت صردمان پاریس بگوش
آباتروس نشینان بر خورد . درین انسایرودانست بر کتابه تکیه زده
انگشت‌های خود را باز نمود ، قطعی نسوار در نمد پیچیده شده بپایان افتاده
از نظر غائب گردید آباتروس نیز به او صعود نمود . و دفعه چرا غهای
الکتریکنی خود را خاموش کرد . اطراف آباتروس را باز ظلمت و
سکونت احاطه نمود ، و در ساعتی بسرعت دو صد کیلومتر و قطعه مسافه
کردرا گرفت .

اینست که دیدنی پاریسیان عبارت از همینقدر بماند . صبح ساعت چار
آباتروس ، همه اراضی فرانسه را مائلاً قطع ، واژدماغه (آتیب) بر سر
(بروانس) به قطع مسافه آغاز نهاد ، و این ازان بود که برای گذشتن از
سرکوههای (آلب) و (بره نه) وقت ضایع نکند .

ساعت نه ، پایاسها یکد در اطراف قبه کلیسای مشهور (سن پیر) در
شهر (روم) برآمده بودند گذر کردن سفينة هوا یی را مشاهده کرد .
نظر حیرت و استغراب یینندگان را بخود جلب نمود !

بعد از دو ساعت خلیج (نابولی) را گذشته یک چند نانیه در میان دود
های کوه آتشستان (وہزو) بیان شد . بعده بحر سفید را مائلاً قطع نمود
ده از وقت ظهر یکساعت گذشته بود که سفینه را صردمان شهر (تونس)
که در ساحل افریقای شمالی واقع است مشاهده کردند .

(۱۴۲)

سفینه خارق العاده در ظرف این بیست و سه روز قطعه امریکا، آسیا، اوروبا ای ام نموده، یعنی زیاده از سی هزار کیلو مترو را بیموده درین وقت بر موقعاً معلوم و مجهول قطعه افریقا بر هسباری آغاز نماده است. بلکه قارئین گرام اندیشه و مراقب خواهند کرد که آیا قطعه ای پروردانه چه شد؟ اگرچه ماهنوز در سفینه طیار هواپروازی داریم، و بزرگی این فروند امده ایم که از احوال قطعه باخبر شویم. ولی باز هم برای رفع اندیشه و مراقب قارئین خود میگوییم که قطعه مذکور در کوچه (ریوولی) در پیش روی خانه نمبر (۲۱۰) در واقعیکه کوچه خالی بود افتاده بود. روز دیگر بوقت صبح بدست یک زن جاروب کش باناموسی افتاده یکسرد ز دایره قوه بیسری پولیس ببرد. در دایره پولیس قطعی را در اول امر از آلات ناریه کان کردنده. لهذا بکمال احتیاط نمدوی قطعی را باز کرده قطعی را برآورده، و بکمال دقت سر آن را باز کرده.

بمجرد باز کردن یک شهاته در من دمان حاضرین پیداشد! اما اندیشه ممکنید؛ این شهاته از کفیدن دینامیت، یاد را گرفتن دگر گونه آلات ناریه نبود! نه نه، بلکه از عطسه های پیشی هم درمانی که بود کبوی نسوار به بینی های شان داخل شده بود!

از قطعی یک کاغذی برآورده، بکمال حیرت این سطر هارا بخواندند: «رئیس و باشکاتب کاپ (ولدن) کدر (فلادلفیا) میباشد»

(۱۴۳)

در سفینه طیار (آلاتروس) نامیکه مهندس (روبور) آنرا ساخته
میباشند. از روی لطف و مهربانی به احباب اقرب رای شان خبر بدھید.

امض

(پروردان) و (فیلایوان)

انست که بسا یه ان کاغذ مستله که افکار همه مردمان روی زمین را زیر و
زبر کرده بود محل کردید. ارباب تدقیق که در رصدخانه های روی زمین به
تحقیق مستله مشغول بودند یاز به حقیقت آگاه گردیده بسکوت مجبور شدند.

— س باب دوازدهم —

یک یک گله انسانی کارانه رو بورد چکامی اندازد

کسانیک ای خکایه مار اخنو اند البه به این چند سوال مجبور خواهند شد:
این رو بوری که تابحال اسم آن را میشنویم آیا کیست، و از چکامی؟ آیا همه
عمر خود را همچنین در جوهو ایگذراند؟ سفینه او آیا هیچ آرام و راحت
نمیکند؟ آیا در یک جای مجهولی یک آرام گاه مخصوصی ندارد؟ صر غهای
بسیار یاز رواز عظیم الجنة در از بر رواز نیز یک آشیانه آرامگاهی داشته میباشد،
البه که آلاتروس را نیز یک آرامگاهی وجود خواهد بود!
آیا مهندس رو بور با این دونفر سیاح چه میخواهد بکند؟ آیا تابه ابد

(۱۴۴)

آنها بر فاقت خود گردانیدن میخواهد؟ اینست که جواب این سوالها درین وقت داده نمیشود. این سوالها را وقوعاتیکه بعد ازین آمده بیروند بمانشان خواهدداد!

تشاهینقدر خبر بدھیم که روپور را کاز من غھیج فرق ندارد اگر آشیان و آرامگاهی هم باشد، آن آرامگاه او درین سه قطعه یعنی امریکا، و آسیا، واور و پانیست، زیرا در انجاها هیچ توقف و آرامی نور زید که میداند؟ بلکه در افریقا باشد؟ به بینیم !!!

قسم باقی مانده امر و زدر سر اراضی (تونس) و جزایر امریکا نمود. ازد ماغه (تایان) تا بد ماغه (قار تاجه) رفتار نمود که بسرعت، و گاه بستی رفتار مینمود. بعد از کمی بسوی داخل گردش کرده مجرای نهر لطیف (مهزاد) را تعقیب کردن گرفت، بر روی نهر زردا کاطرا ف آن بایشه های زقوم محاط شده بود ره پیمایی آغاز نهاد. بر سر چوها و سیمهای تلکراف هزاره اهاطو طیهار انشته دیدند که کویا خبر هایکه از سیمهای میگذشت آنرا شنیدن میخواستند!

بعد از شام آلات روس بسوی حدود (کرومی) متوجه گردید. بعد از مکتری کرومی نیز وایس ماند. مردمان اینجا نیز سفینه طیاره را دیده بولاه کی و حیرت افتاده بودند. در شب از جزایر (فیلیپویان) در گذشت.

(۱۴۵)

در هشتم ماه تموز آلباتروس بر اراضی صحرای کیر جولان نمود .
وقتیکه بین اراضی میگذشت یک باد بسیار تندی زیکهای صحرارا بهوا
میکرد که ازانزو آلباتروس بر طبقات هوائیه بلند شد نه امناسبتر یافت .
بعد ازان پههای سیاه سیاه [شیقا] مشاهده شده در طرفهای شام بر
از اراضی مستوی که با پههای ریل مستور بود هوایی نمود . بعد از کمی
غوطه (او: دار غلا) که در یک جنکل نخلستانی واقع شده بود پدیدار گر
دید . چاهای [آرنه زین] که درین حوالی کنده شده آهای دایم الجر
یانی داشت . آلباتروس بالانهای را بری و بعبهای بر قوت خود ازینجا
ها آب برداشت .

مردمان (دار غلا) سفینه را یک مرغ بسیار بزرگ و دهشت‌ناک گمان
گرده بازی ها و تفکهای استقبال کردن گرفتند . اما گلهای و تیرهای آلباتروس
نر سیده و اپس بروی زمین افتادند . بعد از یکمدقی مدار سر
طان را می‌ور نموده بمعطفه حاره داخل گردید یعنی حدود خط استوارا
گرفت . از حدود افریقای شمالی تا باینجاهزار کیلو متر و قطع مسانه
شوده است . اما اینرا هم بگوئیم که مهندس روبرو بر قطعه افریقا به بسیار
آرمی گردش می‌کند و هر هر طرف آزا از نظر دقت می‌گذراند ، و چنان
گمان می‌شود که خریطة بسیار مکمل آزا گرفتن می‌خواهد .
امشب یک سیالاب ملخ بر سطح آلباتروس بر یخت هماندم جمله آنها را

(۱۴۶)

رو بیدند . ولی یکچند صد دانه آنرا آشپز تاباز جمع کرده یک طعام بسیار
 اعلاهی ازان حاضر کرد که فری قولن نزدیک بود پنهانهای خود را با آن مخورد!
 روز دیگر بعد از ظهر در یک گوشه یک نهری یک شهری بسفر در امتداد
 این نهر، نهر (نیتر)، و شهر، شهر (طومبوقتو) بود، یعنی شهر که تنها
 از طرف یکچند اور و پایی دیده شده از طرف برودانت، و قل ایوانس
 امر یکانی یازدیده شد . این شهر بو سعت بخصد ششصد کیلو متر و ، و
 بشکل مثلث بود . قل و قال بسیاری از مردمان شهر بگوش میاحان بر
 میخورد که این صداهای حیرت، و دعاها دفع بلا بود که از دیدن آنها
 ترس ، و کان بلا آسمانی از مردمان شهر بر میخواست !
 رو بور ، نخواست که مهمنان او این شهر را ناشناخته در بگذرند . لهذا
 به نزد میاحان پیش آمد و گفت :

— افندیان ! این شهر (طومبوقتو) است که دیدن آن برای هر کس
 میسر نمیشود . در (۱۸) درجه عرض شهابی ، و (۵۱) دقیقه و (۵۶)
 ثانیه طول غربی واقع شده است . ده دوازده هزار اهلی دارد . هر گاه
 مردم آن وحشی نمیبود اهمیت و قیمة آن خیلی بود .
 اینرا گفته باز بیک طور استهزا کارانه گفت :

— بلکه در یعنی شهر یکچند روز اقامت کردن آرزو داشته باشد اگر آن
 زو کنید ، امر بفرمائید !

(۱۴۷)

پرودانت، و فیل ایوانس شانه‌های خود شانز اجنبیانیده هیچ جواب ندادند.
روبور باز بیکوچ مستهز یانه گفت :

— امادو نفر امریکایی اگر در میان و حشیان افریقایی گردش بکنند
هیچگاه بقاعدۀ اختیاط موافق نخواهد بود! علی الخصوص کا زراه جو
هو آمده باشند!

فیل ایوانس نیز بهمان طور استهزا پیش آمده گفت :

— افندی اگر بر هایی یافتن از دست شما کامیاب بشویم و بدست ظلم این
وشیان بیفتحیم خود را اختیار می‌شماریم . زیرا از یک زندان برآمده
بدیگر زندان می‌افتیم . علی الخصوص که طومبو قتوی و حشیان در پیش
ماز آلباروس شما بسیار بتر است .

— طبایع مختلف است! بهر صورت شما را بگردش اجازه نمیدهیم . زیرا
زندگانی مانند شما مهمنان عنیز برای من خیلی لازم است!
پرودانت زیاده برین تحمل نتوانسته گفت :

— مهندس افندی! زندان بانی ماشمار اکفایت نمی‌کرد که حالاتی
تحقیر مار این گذاشتید، ها؟

روبور — حاشا! تحقیر نمی‌کنم، استهزا می‌کنم!

پرودانت — آیا در سفینه شما سلاح موجود نیست؟

روبور — چرا موجود نیست . بسیار است!

(۱۴۸)

پرودانست — اگر دو طبیخچه امر کنید که بیارند، یکی برای شما، یکی
برای من کفایت میکند!

روبور — وای! مگر خیال (دوئللو) را دارید؟

پرودانست — البته!

روبور — نی نی زیمس افندي! شهار از نده آگهداشتن اولتر است!

پرودانست — نی، بلکه زنده ماندن خود را اولتر میدانید! حرک
عاقلانه هم همینست!

روبور — اگر عاقلانه است، و گر مجنونانه! هرچه که دلم میخواهد
هازار میکنم، شاهم بهر جاییکه شکایت میکنید بکنید!

فیل ایوانس — مهندس افندي! آگاه باشید که ما شکایت کردیم!

روبور — آیا راست میگوئید؟

فیل ایوانس — بله، و قییکه از اورو پامیگذشتیم انداختن یک شکا
ینهایه بروی زمین چندان کار مشکلی نبود!

روبور — آیا شهاین کار را اگر دید?

پرودانست — اگر ایستکار را اگر ده باشیم چه میتوانید بکنید؟

روبور — این را میتوانم که

فیل ایوانس — چه؟

روبور — (بهر) که برای یافتن شکایت نشانه تان از پنج هزار مت و به

(۱۴۹)

پایان شمار آینه‌دازم ؟

برودانت — چون چنینست بیند از ید ! هیچ در نک ممکنید ! زیرا ما
بسکار را کرده‌ایم :

ربور آنقدر بغضب آمده بود که از چشمهاش شعله‌های قهر وحدت
میدرخشد . دستهای خود را بر هم فشارداده بر سیا حان پیش آمد . و
بنابر اشارت او توم تور نز و سه چار طایفه نیز پیش شدند . ولی هماندم باز
بس خود آمده خودداری نمود . و بچابکی بکمره خود فرو آمد .

فیل ایوانس گفت .

— بسیار خوب شد !

برودانت — کاریز آکه او بر ان جسارت نور زید من خواهم کرد ! بلی ،
هالق من خواهم کرد !

درین ائتمرس دمان طو بوقتوب را به برآمده دعاهای نجات می‌خواندند !
بوقت شام آلاتاروس بر سر درختهای جنگلهای غلو بحرکت آغاز نهاد .
صداهای گاوها جنگلی که درین اراضی بکثیر پیدا می‌شود تا بگوش
های سیاحین ویرسید .

در یازدهم ماه تموز بوقت صبح آلاتاروس کوههای کنینه شمالی را در
گذشت . این کوههای در مابین اراضی سودان ، و خلیج کینه واقع شده
است . در افق کوههای (قونغ) نیز بطریز غبار آسود مشاهده گردید که در

(۱۵۰)

دامنه این کوهها حکومت قرائی (داهومی) افتاده است .

از وقیک از طوب و قتو حرکت کرده اند پروردانست و فیل ایوانس دیدند
که خط حرکت آباتروس یکسر بسوی جنوب متوجه است . و این
دانستند که اگر بعد از سه هم بر همین خط دوام ورزند بعد از کمی از خط استوا
میگذرند . آیا بعد ازان کافر یقارا ترک کند بکجا خواهد رفت ؟ چونکه
بعد ازان بمحیرهای محیط در پیش می آید که چاره فرار از سیاحتان مفقود
میشود . لهدادر دوسیاح بیخاره ^{الیمنسه} خیلی بفکر و اندیشه انداخته
قهر و غضب شان امی افزود . اما آباتروس بر قطعه افریقا پیشان آهسته
کی حرکت میکند که گویا زسته قطمه بر امدن نمیخواهد .

قریب ظهر بود که آباتروس بر اراضی (داهومی) وصل شد . علو
مست کقر الیت (داهومی) بزرگترین اقسام افریقای غربی را تشکیل
میدهد . هفتصد هشتاد هزار نفوس را مالک ، و بیک حکومت مستقله
در حال وحشت مخصوصه خوددارند و با حکومت (آشانتی) که همسایه
اوست قوت محابیه کردند ادارد .

اگرچه حکومت قرائی (داهومی) خیلی بزرگ بیک حکومتی نیست
اما از سبب ظلمها و خونریزیها ^{میکند} در سال یکبار در یک جشن مخصوص
خود اجراء میکند بسیار شهرت و اهمیت حاصل کرده و در وقت نیخت
نشیبه ای قزال . قصایدی که در قبال اسیران اجراء میکند خیلی نفرت آوریک

(۱۵۱)

حکومی شمرده میشود . حتی اگر یک مهمان اجنبی ، و یا یک شخص
معتبری از مردمان مملکت به نزد قرال باید از لوازم تراکت مهمانسوزی
یکی اینست که در نزد آن مهمان داشته بازدیدکله انساز اهاندم برد و تقدیم
میکنند . و این قصاید را [منغاز] نام و زیر عدالت قرال اجر امینهاید .
هنگامیکه آلباتروس به داهومی تقرب نمود حاضری تخت نشینی قرال
اجرا میگردد که بجای قرال (باهادو) که در آنروزها مرده بود بر حکو
مت می نشست . مهندس روبرو این حاضری رسم تخت نشینی قرال دا
هومی را از زیر نظر دقت دور نگرفت ، و این تماشار اخواست که به آلباترو
سیان نشان بدهد .

بسیاری از جمعیت‌های مردمان اراضی داهومی جویق جویق بسوی
مقرا داره قرالی داهومی که قصبه (آبومی) بیباشد پیش می آمدند .
این مردمان بر راههای منتظمی که در میان جنگل‌های خرما ، و جوز
هندی ، و کله زارها کشاده شده بود پیش می آمدند . بوهای خوشی
که از درختان نارنج و پور تفال و لیون میبرامد تابد ماغهای آلباترو سیان
میآمد ، و بهزاران مرغان رتگار نگه بر شاخهای درختان میبرید آلب
اتروس چون بر سر جنگل‌هار فتار داشت از طرف داهومیان دیده نمیشد .
ساعت یازده بود که شهر (آبومی) پدیدار گردید . مردمان آینده
اطراف در میان بسیار قراخنی که در پیشگاه اقامه تگاه قرال وجود بود جمع

(۱۵۲)

می آمدند . در پیش روی سرای قرالی یک صفة بزرگی موجود بود که بر سر آن از شاخهای درخت خرماء کیله و امثال آن یک چپری زده شده بود .
درینکی از حولیهای سرای قرالی که بر اقسام مختلف تقسیم شده بقدر چار هزار جنک آورصف بسته ایستاده بودند که این جنک آوران همه زن بودند و بعضی ازین زنان پیراهن‌های آبی و لونگهای سرخ بر کمر بسته بودند ،
و کاپهای بزرگی بزرگی چوب با نس بر شانه ، و ترکش‌های پریز بر کمر داشتند ، و بعضی میکن آن بوشاک پوشیده و با تنگهای و قراینهای چقهقانی مسلح بودند . و یک قسمی از آنها پیراهن‌های سفید و لونگهای برک خرماء پوشیده و با حریمه ها و کارد های کوتاه مسلح بودند . و بر سرهای خود شان دودوشان گوهای دشتی خلانيده بودند . یک قسمی از جنک آوران دختران نوبالنی بودند که نفری طوبچی شمرده بودند که سر اپاسرخ پوشیده بودند و یک کاردی بر کمر و سنبه های طوب را بر شانه گرفته بودند .
برین جنک آوران زن یک بنج شش هزار عسکر مسدود هنه که تنها از بر گهای درختان با لئک تابرا نوبر کمر اوینخته بودند علاوه بکنید که از دوی داهومی در پیش نظر شما جلوه بکند .

کوچه ها و خانه های شهر (آبومی) اسر و ز سراسر خالی بود همه مس دمان شهر در همین میدان فراخ قرالی جمع آمده بودند که همه جمع آمد گان شهر و اطراف بقدر پنجاه شصت هزار آدم بودند . اینست که درین

(۱۵۳)

میدان رسم تخت نشینی قرال نو اجرا میشد، و هزارها اسیری که در
محاربه آخری گرفته شده بودند و دستهای اوپایهای شان باسته در یک طرف
صفه قرالی مانند گوسفندان قربانی افتاده بودند، در میان اهالی انداخته
شده بشورف این روز مبارک بقتل میرسیدند.

هنگامیکه آلباتروس بر سر این میدان رسید از وقت ظهر دو ساعت
گذشته بود، آلباتروس از میان ابرهایی که اورا از نظر من داشت
می بینهان داشته بود به فرو آمدن آغاز نهاد.

این قرالی که نوبت تخت میخواهد بنشیند (بونادی) نام یک آدم بیست و
پنجساله است که در زیر یک سایبانی که از شاخه‌ای ابر که اساخته شده نشسته بوده.
در پیش روی صفة قرالی پنجاه نفر وزیر یک نواز و حشی موجود بودند
که با یکنوع آلات بی آهی که از بوغهای یکچ دندان فیل و نی‌های چوب
باشند، و دهلها و دطبلاهای سرکب بودند مدهای کریه الصوی میراوردند. گام
گاه شلکهای طوب و تفناک نیز اجرا میشدند با صداهای آن‌ها آوازهای
حیوان مانند هزارها و حشی نیز بلند شده بیک شماته دهستنایی بعمل می‌آوردند.
در یک طرف میدان گروه اسیرانی که بشورف روح قرال مسدۀ تلف می
شند افتاده بودند، قرال مسدۀ در وقت جلوس خودش هزار کله بر یده
بود که این قرال نو نیز بهمین قدر کله بر یدن مجبور بود.

بقدر یک ساعت نطفه‌اخوانده شد، فریادها، فغا، اغز لسرائیها اجرا

(۱۵۴)

گردید . بعد از آن رقص آغاز نماد . همه نفریهای عسکر زن بر قص اشتراک
ورزیدند .

نهایت زمان خویزی رسید . رو بور که به این عادت کریمۀ این مرد
مان وحشی بیدین واقع بود کروه اسرار از نظر دقت دور نمیداشت .
ماهور عدله قرال جناب (مینگان) بیک عظمت و غریب در پیش
روی قرال ایستاده بود ، و تیغ کوتاه بسیار نیز یک بدست داشت بحرکت
میآورد . اما چون درین روز مرد میک کله میشوند بسیار است بقدر
دو سه صد جلادهای بسیار ماهر نیز در عقب مینگان با تیغهای خونخوار
آمده کله برانی بودند .

و حشیهای دفعه صد اهای (فرور رز) آلباتروس را که از روی
عیدان بقدر دو صد مترو بلندتر قرار آمده بود شنیده سرهای خود را
بلند کردند ، وهیئت غریبۀ جانور هوایی را دیده گمان کردند که یک عبو
دیست که برای نقدیس و مبارکبادی قرال نو آمده است .
از هر طرف سجده ها . و سلامها . و وضعیت های احترام گرفته شد .
درین اتفاکله یکی از اسیران بشمشیر منگان پرید و دیگر جلاد این نیز خوا
ستند که بکار آغاز کنند که دفعه از بالا یک گله تفنگی آمده برجگر منگان
پر خورد ، و هاندم جان تسليم نمود رو بور گفت :
— آفرین توم ! خوب نشان گرفقی !

(۱۵۵)

— بلى ! گاه گاه همچنین نشانهای نافع گرفته میتوانم !

درین اشامیان آبوه خلائق بکشور ماشوري برپاشد زیرا دانستند که
جانور هوایی برای تقدیس و مبارکبادی نی بلکه برای هجوم آمد است ،
وچون جسدیار وح منغان را بر زمین افتاده دیدند صداهای حادت و
غضب شان بلند گردیده به تفک زدن و تیار آنداختن آغاز نهادند .

پروردانست و فیل ایوانس اگرچه یک حس عداوتکارانه در حق زبور
میپرورانیدند ولی به این فکر انسانیتکارانه او از اشتراک ورزیدن خود
داری نتوانستند ، و گفتند :

-- بلى ، بلى ! بسیار خوب گردید . بهمه حال اسیر از ابرها نیم !

زبور — بلى فکر منهم همینست !

همه نفری سفینه مسلح شده بر سطح سفینه برآمدند . دو تفک سریع
آتش بدست دونفر سیاح نیزدادند و همه به آتش کردن آغاز نهادند . حتی
طوب کوچک سفینه را نیز از بالا پایان میل داده یک چند گله اندادند .
وحشیان نیز از گله اندادی خودداری نمیکردند . ولی آکثر شان به خوف
عظیمی افتاده فرار میکردند .

اسیران ازین معاونت ناگهانی بمحیرت افتاده باز کردن دستها و پایهای
همدیگر خودشتاب میورزیدند . جنک آوران از گله اندادی روگردان
نمیشدند . حتی یک کله بر پروانه آلاتروس خورد ، پروانه را بشکافت .

(۱۵۶)

توم تور نز بغضب آمده به مخزن جبه خانه فرو آمد و بقدر ده دوازده دینا
میت را اگر فته بالای را مد . و بمحجر دیک یکچند دن آنرا بر وحشیان بر تاب
نمود ، و آنها بشدت در میان شان کفیده و بوج تلفیفات زیادی گردید
تاب و تو انانی مقابله برای شان باقی نمانده بسرعت فرار کردند . اسیران
بیزرهایی یافتد و کسی در پی آنها طبعاً افتاده نتوانستند .

اینست که رو بور به این صورت فایده و منفعت آلباتروس خود را در نظر
برودان و فیل ایوانس اثبات نمود که برای اینگونه کارهای انسانی تکارانه
چندتر نافع و مفید است .

بعد از آن آلباتروس مستر مخانه به جوهر اصمود نمود و بسرعت تمام از
خالک قلعه افریقا برآمده بر بحر محیط اطلسی به هوای بریانی آغاز نهاد .

BAB سیزدهم

برودان و فیل ایوانس بر آنکه بسر چرخی در یانی گرفتار شوند از بحر محیط
چسان میگذرند ؟

چیز یک دور فیق ازان میترسیدند بسرشان آمد . بی ، آلباتروس
بر بحر محیط برآمد . آیا آلباتروس بکجا میرود ؟ در صاحبان سفینه اصلاً
از خوف و هراس بیدانیست ! بربحر در پیش آنها یکسانست هر کس در
کره ها خوابهای خوش خود را میکنند ، و هیچگاه خوابهای ترسناک

(۱۵۷)

هم نمی بینند .

اماين سياحت البت در يك جاي هيات خواهد يافت زير اگر يك آرام
گاهي نداشته باشد برای بكار داشتن سفينه خود مواد لازمه را از بجا تدا
رake خواهد كرد ؟ و اي هم طبعاً مي بود که آن آرام كاه در جو هوانی بلکه
در روی زمین باشد .

خوب ! مadam که اينچيز آرام كاه ضروري ديده ميشود آيا آن آرام
کاه در بجا خواهد بود ؟

اينست که برو دان و فيل ايوانس متصل با خود اين سوالهاي مي گفتند ،
ولي والسا که جواب دهنده نمی بایند ! پس فكر كنيم که اينگونه معهاها
اين دو امر يكائي آتشين مناج مارابجه درجه قهر و غضب مى آورد ؟ آيا
اگر به بعضی تشبثات مجنونانه اقدام ورزند حق ندارند ؟

هرچه که هست ، حالاين ملاحظات را گذاشته به يكيم که سفينه درجه
علم است ؟ سفينه در دوازدهم ماه تقویز بحر محیط اطلسی بكمال عظمت پو
يان بود ، روز دیگر که شمس تايان از نقطه التصاق بحر و سماطلوع گردا
وجود يك بسبب بلندی آلاتر وس دايره رويت خيلي واسع بود باز هم هيج
خشکه از هيج طرف معلوم نميشد .

فر يقولن يچاره از مکره خود بیرون برآمده چون بحر ذخاري ادرزير
باي خود بيدبي آنكه از يم آويخته شدن دهن خود را بکشайд لرzan

(۱۵۸)

لوزان و ایس بکمره خود بخزید!

سطح بحراها سیک هزار کرمه زمین است سه صد و هفتاد و چار میلیون و نجاه و
هفتهزار و نه صد و دوازده هزار مربع میباشد، که بحر محیط اطلسی بقدر
یک ربع این سطح را استیلا کرده است، و این یک بزرگی و وسعت این
بحیره اقیاس باید کرد.

درین جهت کرمه ارض که بین المدارین گفته میشود همیشه او قات یک
جریان هوام وجود دارد که از صحرا ای کبر افریقابسوی خلیج (مکسیقا)
متهايلا در جریان دائمی میباشد، این جریان هوآ کاهی از طرف غرب
بسی شرق، و کاهی از طرف شرق بسوی غرب در تمام مدت تابستان
دوام میورزد، آلاتروس بسرعت متوجه که باز هم از سرعت هر رف
وابورهای زتر است هوایی بیانمود.

در سیزدهم ماه تموز از خط استوام ور نمود، و این مسئله از طرف رو
پور به سیاحان خبر داده شد، رودانست از گذشت خود از نصف کره شمالی
به نصف کره جنوبی خیلی بقهر و غضب افتاد.

همه سفاین حر بیه، و تجارتیه و قنیک از خط استوامی گذرند بعضی
مراسم جشن و سروزی اجراء یکنند که آلاتروس این مراسم را
اجرانکرد، تنها فرانسو ای ایزیک کاسه آب سرد را بخیر بگردن فریقولن
بریخت که فغانهای بیچاره را کشید، ولی بعض آن یکجنده قدر شراب

(۱۵۹)

اعلای (رین) به او نو شانید که فری قولن ازین مراسم گذشتن خط استوا
خیلی منون شد .

در پانزدهم ماه تموز بوقت صبح آلبازوس از مابین جزیره های (آسا
نسیون) ، و (سنت هلن) صور نمود و بجزیره سنت هلن زیاده تر تقریب
نموده کوههای بلند سبز و خرم آزانها شاکرد .

اگر سفینه مهندس رو بور در آزمایی کنای پولیون بوناپارت درین جزیره
محبوس بود موجود نبود ، برخلاف همه تداری احتیاطی که محافظ
جزیره (هود سون لو دو) در باب نگهبانی نای پولیون بوناپارت در جزیره
سنت هلن بکار ببرده ای دادن او خیلی آسان میگردید .

در شانزدهم و هفدهم ماه تموز در زمان غروب شمس جهان آر اخیلی عجیب
یک نظره بدینه طبیعیه مشاهده گردید که اگر در نزدیکیهای قطب جنوبی
میبودند چنان گمان میشد که فجر شمالی یا فقط قطب خواهد بود ! چون که
در وقتی که آفتاب غروب میگرد ضیا های بسیار رنگارنگی از افق پیدا
گردید که فجر شمالی خیلی مشابهت داشت .

و غیر ازین بسی مناظر طبیعیه دیگر نیز گاه گاهی ظهور میگرد که انسان
در پیش بداعی آن حیران میماند . در شب هجدهم ماه در حالتیکه قره نوز
حال بدریت خود را گم نکرده بود آنچنان یک هاله جسمیم قوس فرحتی
پدیدار گرده بود که انسان احیرت میداد .

(۱۶۰)

آیا این بداعیع طبیعیه علامت یک طوفان مدهشی نخواهد بود ؟ بواقعی
 که همچنین هم شد . در دریا یک شورش بسیار مدهشی برپا بود . در بعدم
 توز از مدار جدی صور آلتاروس بوقوع آمد . روز دیگر یک بدیعه
 ضریب دیگر بهظور آمد که کشتیابان دریایی ازان خیلی میترسند .
 در سطح دریا خیلی موجهای شعله داری بکمال سرعت بر همیگر همیغاطید که
 سرعت آن هادر ساعتی زیاده از شصت میل دیده میشد . موجهای خیلی خطهای
 خیلی از درازی بیدان می آورد . چون شب هم بود ضیای شدید موجهای
 آلتاروس همیرسید .

سبب یکانه این بدیعه که در سطح دریا مشاهده میشد الکتریک بود .
 چونکه در هوای اکتریک خیلی شنی پیدا کرده بود . هرگاه کشته
 و واپوری درین موجهای الکتریک دار کر فشاری آمد از غرق شان هیچ
 باقی نمیاند . اما آلتاروس ازین موجهای هیچ بروانداشت .

درین اثنادایره عرض چهل و هفتم رام ور کرد . روزها درین جاهای
 از هفت هشت ساعت زیاده تر در از نمیشد . بعد از وقت ظهر بیکساعت آلا
 ترس برای پیدا کردن یک خط مواافق برای حرکت خود بقدر صد
 قدم باند تراز سطح آب فرو آمده بود که تنگه کهان در میان دایره دوران
 یک (خر طوم) دریانی گرفتار آمد .

چنانچه علوم ارباب طبیعت شنا سانست که خر طوم یک حادثه بسیار

(۱۶۱)

مدهشة طبیعت است که عبارت از یک گردباد ابر و آب بحر است که باشد یکر
 تاب خورده و آب بحر دوران بسیار شدیدی از طرف ابرها بالا کشیده
 نیشود کشتهایش بخرا طوم گرفتار آیند هاین یافتن شان خیلی دشوار
 است . درین وقت بقدر یاست عدد خرطومهای ابرهای سیاه بسوی سطح
 بخرا از شده آب های بخرا بشدت خارق العاده مانند شعله جو البدور
 آورده بکشن فوق العاده بالا میکشید که آلباتروس در میان آن گرفتار
 آمده بود . اما هزار شکر که حرکت دور یه خرطومها بعکس حرکت دو
 ریه بر وانه های عمودی آلباتروس بود . و گزنه پروانه ها از حرکت
 مانده سفینه طیاره مطلع و بیکار مانده غوطه خوار گرداب ادبای میگردید .
 مهندس بزرگی فمد هشتی تهلکه رادر ک نمود . زیرا پروانه هاتا نیز
 غیرکرد ، و آلباتروس از خرطوم رهایی نمی یافت طایفه ها از شدت
 دوران خودداری نمیتوانستند و بهزار زحمت خودشان را به کتاره هامحکم
 گرفته بودند .

مهندس فریدبر او رد که :

— برادران ! صبوری و اعتدال دم بکار است .
 براسی کاین دوچیز خیلی ضرور بود . فیل ایوانس و پروردانت حلقة
 های دروازه هار احکم گرفته که مانده بود که از سرچرخنی دوران خرطوم
 پیهوش شده بدریا افتاده از دندانه عالم زندگانی آلباترس وارهند !

(۱۶۲)

نهایت توم تور نر دلاور بنا بر اشارت مهندس از یک چیزی بدیگر چیز
چنان زده خود را آنرا نزدیک طوب سفینه رسانیده بتوانست .
بلى چاره ایگانه را هایی یافتن از خر طوم طوب زدنست توم تور نر
بسرعت تمام کار تونس را در طوب یافتداخت و آتش داده هاندم خر طومها
از اهتزازات هوائیه که از صدای طوب یافش آمد بود و بران گردید ،
وابرهایک خر طومها را تشکیل داده بودند به آب تحویل یافته مانند آنها
میک از ناوه بربزند ریختن گرفت .

آلباتروس بعجر درهایی یافتن از خر طوم یک پیمانه صدمتر و بلند گردیده
مهندس پرسید که :

— آیا در سفینه شکست وریختی به مردمیه خواهد بود ؟
توم — نی ، اما آنچنان یک صدمه بدبود که اگر دیگر بار یافش شود
خیلی بدخواهد بود !

براسقی کاین واقعه خر طوم خیلی مدهش صدمه بود که اگر صدابت و
متانت فوق العاده آلباتروس نمیبود پاره پاره بگردید . و از این پیدائیش
سیاحت روی بحر محیط به اینگونه خارقه های طبیعیه مسرور و مینموده
روزها هم روز بروز در کوتاهی بود ، هواییز روز مسدری بیدامیگرد
پروردانست و فیل ایوانس نیز روز بروز به تنک شده میرفند . مهندس را
نیز خیلی کم دیده میتوانستند . زیرا مهندس اکثر اوقات خود را در گمرا

(۱۶۳)

خود به تعیین خط حرکت آلباتروس بسرمی آورد و بر روی خریطه
گذرگاه های خود را شارت می کرد، و تحولاتی را که بازو های و ترمومتر
بازو و دیگر آلات رصدی ها را اینه دیدند نشان میداد آنها را یگان قید و
نات می نموده، و هر گز نه وقوف عالی که در انسانی سیر و سیاحت سفینه بوقوع می
آمد در دفتر سیاحت نامه خود تقدیمی آورد.

سیاحان مادانیا بر سطح سفینه بر کنار کتاره تکه زده و گوشها و بوز
های خود شان را از خنک با گوش پیچهای مخصوصی که در کمره شان برای
روزهای سرما آماده شده بود بخوبی پیچانیده بتماشا مشغول می بودند،
و بمنظراهای متوجه سانه خود شان خشک را می پالیدند.

از یکطرف فریقولن را مأمور کرده بودند که در باب که بودن روبرو،
و بکجا رفتن آن از آشپز باشی معلومات و حوالات گرفته خبر بیارد.
حال آنکه مانند موسيو فرانسو اتاپاز یک فرانسیس سنگین غفران، مانند
فریقولن پوچ غفران معلمات صحیح و درست خواهد داد؟

وقتیکه فریقولن ازو میر سید او کاه ز و بور را رئیس سابق جمهوری
امریکا، و کاه یکی از جز الهای زاپونیا، و کاه یکی از نوابهای هندستان،
و کاه یکی از خانهای ترکستان بر قم میداد و چون از جای رفتن آن سوال
بکرد میگفت:

-- اندی ما بکر ؓ قر می رود. اگر در انجا قابل سکونت یکجا بیاید

(۱۶۴)

ساکن، بیشود! خوب چه میگویی فریقولن! آیا تو هم بامامی آیی؟

فریقولن این سخن را راست دانسته بشدت گفت:

— نی نی، از برای خدامن نمیروم!

تاپاز — چرا؟ چرا؟ ترا در انجا بایکدختری از ساکنهای قرعوسی

میکنیم، چه بیشود، در انجا یک عرق اسود باز میکنید!

فریقولن چون این گونه حواتر ابرای افندی خود میآورد پروردان

میدانست که در حق روبرو چیزی نخواهد آمده و خواست واز از رو فکر استقام

را زیاده تر قوت میداد. حتی یکروز بر فیق خود گفت:

— حالاقانع شدید که فرار کردن ازین سفینه من جو سه ممکن نیست؟

فیل — بله، پروردان! هیچ ممکن نیست.

پرو — اما انسان دایم از حیات خود مالک است، آن حیات چون به اسارت

بگذرد فدا کردن آن لازم است!

— بسیار درست میگوئید! اگر فدای جان کردن لازم باشد هیچ در نک

نماید کرد.

— بله برادر هیچ در نک لازم نیست! آلباتروس قریب است که بحر

محیط اطلسی را طی نماید. آیا بعد از آن باز بحر محیط کثیر خواهد برآمدیا

بسیار قطب جنو ب رهسپار خواهد شد؛ و احصال همه عمر خود را در

جوهوا خواهد گذر ایند که اینچین زندگانی بدر دمان نمیخورد. لهذا استقام

(۱۶۵)

باید گرفت سفینه را باسفینه نشینان آن محو و هلاک باید کرد !
— های های ! خود را نیز باید با آنها هلاک کرد ، و عالم را از خریفها
رها باید داد !

اینست که ایندو رفیق از قهر بسیار به ایندر جه هار سیده اند که برای
اسقام بمحو کردن وجود خود نیز ایستاده اند ! آصور محو ساختن آبا
تروس را نیز چندان مشکل نمی بینند ، چونکه تنها بیک تقریبی خرد
را به مخزن جبه خانه رسانیدن ، و یکدو دینامیتی بدست آوردن برای این
کار کافی دیده میشود !

اما هزار شکر که فریلان ازین تصور آکاه نیست ، و گرنه هیچ شب به
نیست که اندی خود را بدست بدهد !

در پیست و سوم ماه تقویز از طرف غرب جنوبی زمین پدیدار گردید .
این خشک آبنا (ماجلان) بود که نقطه منتهای امریکای جنوبی است .
درین موسم درین نظر فهار که پیشتر از بخارهای درجه عرضیت شب تابه هجدۀ
ساعت متنا میشود . حرارت نیز از صفر شش درجه فر و میاید . اگر
ششماه پیشتر میبود درین سر زمینهای روز هابقدر شانزده هفده ساعت
در از میشد . زمینهای نیز سبز و خرم بنظر میآمد .

امر و ز در اثنای غروب شمس یک تالاب بسیار لطیفی که بایشها محاط بود
در کذر کاه آلباتروس تصادف نمود . که بصد ها هزار مرغان هر رقم

(۱۶۶)

برو و اطراف آن در پرواز بودند آلباتروس چراغهای الکتریک خود را روشن نمود. هزاران مرغان خوبی کوشت آبی بر سطح سفینه خود را انداختند که به اینصورت شکار بسیاری بخوبی آلباتروس و سیان افتاده تالک مدت مديدة برای طعامهای رهگارانش بدست فرانسو اتیاژ آشپز باشی کار پیدا شد.

بعد ازانک آبنای مجللان و آنسای (باکر) را مسور نمود آلباتروس بجهت جنوب به پیش رفتن آغاز نمود. بعد هاجزیره (تاوارن) را کنار کرد. والحاصل بعد ازانک از ساحل داهومی تابه انجا هفت هزار و پنجصد کیلومتر و مسافه را طی نمود و همه جز این مجللان را به پیشود، دماغه مشهور (هورن) را نیز گذشته بکسر بسوی جنوب به او چیزی آغاز نماد!

BAB چاردهم

مهندس روپور بازدرا گیا که خیر اندیشه ای اجر امیتاید؟

فرد اکه بیست و چارم تنوز بود از دایره نجا و چارم عرض آلباتروس خیلی پیش رفته بود که این دایره در نصف کره شهابی مقابل دایره بیست و که از (ادیبورغ) که در (اسقوچیا) واقع است گذشته است. بیست و چارم تنوز در نصف کره شهابی بیست و چارم کانون نایست در نصف کره جنوبی. لهداتر و متر و دایم در جه حرارت را از صفر پایان نشان میداد!

(۱۶۷)

روبور مجبور بود که کره های سفینه را به الکتریک کرم نماید . و چون
سفینه دایمابسوی جنوب پیش میرود رفتہ رفتہ روزها هم کوتاه شده میرود
وروشنی کمتر شده تاریکی پیشتر میشود .

در سفینه لباسهای زمستانی که برای سیاحت قطب بکار آید از اقسام
بسیار اعلام موجود بود که هر دور فیق خود را خوب پوشانیده هر روز بزر
سطح سفینه میرا میشدند ، و در باب چاره فرار . و سایط اخذ انتقام
را پیامیز دند .

آمدیم بر روبر . بعد از گفتگو نیکه در طویل با قتو پارو دانت کرده
خیلی کم با آنها دید و ادید میکنند ، و هیچ مکالمه با آنها دوبدل نمیکنند .
دایمابا توم نور نزد مکالمه های دور و در از اجراء میکند یک جند بار بار و متورا
بدقت تمام معاینه کردنده . وازو وضع شان چنان معلوم میشده که بعضی علاوه
نهای نورا جستجو میکنند . دیگر اینکه دفتر اجزا و مساله های لازمه
ماشین . و خوراک طائفه ها و لوازمات داخلیه سفینه را تنظیم میدهند .
درین وقت در زیر آلتاروس بحر بسیار جسمی میکد در مابین آسیا و امریکا
واقعست وجود میباشد . آیا آلتاروس بکجا میرود ؟ از طرز رفتارش
چنان معلوم میشود که بطرف قطب جنوبی رهسپار است ! آیدر ینموسم
زمستان ، و ظلمهای شبهای بی پایان سیاحت قطب چه ضرورت دارد ؟
حال آنکه از بعضی کازهایی که روبر و توم نور در سفینه می بینند چنان

(۱۶۸)

علوم میشود که بفکر بازگشتن افتاده باشند!

امروز در حالی که میزان الهوال بسیار مدتی بلند بود دفعه سقوط نمود
که اینگونه سقوط بازمیتواند اگرچه برای سفاین بحر یا خیلی اندیشه آور
و تراکم کسته یک مسئله است، اما آباتروس هیچ برواندارد! زیرا این
سقوط بازمیتواند بر سطح بحر محیط علامت طوفان بسیار مذهبی را
نشان میدهد و ولی ما شین طیار و بورچه بالک دارد!

از وقت ظاهر یک ساعت گذشته بود که توم تورز به مهندس تقریب کرده گفت:
— مستر و بور، درین طرف افق بر سطح بحر بهینید یک نقطه بسیاهی

علوم میشود! آیا چه خواهد بود؟

ربور دور بین خود را آن طرف دور داده به تدقیق آغاز نهاد، پروردان،
و فیل ایوانس که بر طرف سر سفینه بود ندینز بهم از این طرف میدیدند.
ربور گفت:

— آن نقطه یک قایقیست! حتی در میان آن آدم نیز هست!

توم — مطلق قضازده هاخواهند بود.

ربور — بله، از وضع شان همچنین مینماید که قضازده باشند بلکه از
گرسنگی و تشنگی بمحال تلف رسیده باشند.

توم — آباتروس ما چرا بمعاونت شان نشتابد؟

ربور ها ندم بهما کینیست اشارت کرد. سفینه طیاره آهسته آهسته

(۱۶۹)

بسقوط آغاز نهاد . و چون بقدر صدمت و بسطح بحر نزدیک شد یکسر
بسوی قایق کردیده شده بود روان گردید .

وقتیکه آلاتروس نزدیک شد ، آلاتروس میان دیدند که در قایق پنج نفر
بودند ، و غیر متوجه افتاده بودند ، یا آنکه هلاک شده بودند ، یا آنکه
از مانده کی و گرسنگی سیاهوش افتاده اند .

آلاتروس چون بر سر قایق نزدیک شد فرو تر آمد . و سفینه نیز
قایق را بخوبی مشاهده کرد . بر طرف دنبال قایق نام و عنوان سفینه که
این قایق به آن منسوب است نوشته شده بود . چون بدقت نظر کردند گردیدند
که اسم سفینه (زانه) و از کشته های بندرگاه (نانت) فرانسه است .
اگذار علوم گردید که قضای زادگان بیچاره فرانسوی میباشد . توم تور نز
بصدای بلند :

-- هی !

گفت برانها آواز داد . در قایق نشینان هیچ حرکتی بیدانندند و بوز گفت :
-- بلکه نشینندند ! تفناک بیندازید .

تفناک زدند . صدای تفناک یکمدمی بسطح در یاعکس انداز گردید .
بصدای تفناک ، یکی از قایق نشینان که از ضعف مانند تشریحی شده بود
بکمال زحمت سر خود را بالا کرده انتظار سیاهوشانه خود را به اطراف عطف
نمود . توم تور نر باز :

(۱۷۰)

— هی !

کفته بانک زد !

قضازده بیچاره چون سرخود را بالا کرد آلا ترسوس را بر سر خود مٹا
هدء کرده در اول اصر بمخفی و دعشت افتاد. رو بور بزان فرانسوی گفت:
— هترسید. برای امداد شما آمده ایم . بگویید که کیستید و چه حال
بر شما پیش آمده ؟

— طایله های کشتی سه دیر که (زانهت) میباشیم که خود من کپتان
دوم آن میباشیم . سفینه مانع رق شد ، مابینج نفر خود را با این قایق رهایی
دادیم . با نزد هر روز است که در میان و جهاغلطانیم . نه خور اکونه نوشیدنی
داریم . نزدیک به للاحت میباشیم !

درین انساچهار قضازده دیگر نیز آهسته آهسته به امید نجات حیات
یافتنه از جای خود بر میخواستند . آنقدر ضعیف و بیرنک بودند که از اموات
فرق نداشتند . دسته ای خود شانرا بیکو ضع نو میدانه بالا بر او ردد .
بنابر اشارت رو بور بیک کو زه چرمه نی را از آب پر کرده و بیک رسماً
بسته به قایق آویختند . بیچاره ها بیک هول و تلاشی که جگر انسان ایاره
پاره میکرد به کو زه چسپیده و آبرانو شیده :
— نان ! نان !

گفته فریاد برآوردند . هماندم در میان بیک سبد نان و گوشت و بیک

(۱۷۱)

شب شراب، و یکقدری قهوه و شیرینی آویختند احوال قضاز دکال بچاره
شایان مرحمت بود! بچنان تهالک و انهما کی بر سبد گوم بردن، و خوردن
ونوشیدن که مجسمه بخه دادن حیات و ممات رادر نظر آلاتر و سیان جلوه
گر ساختند.

بعداز آنکه یکقدری جان گرفتند پر سیدند که:
-- در چه هستیم؟

— از سواحل شیلی و جزایر شوناس بخاه میل دورتر هستید!
— تشکر میکنیم، اما این بخاه میل مسافه را ماجسان طی خواهیم
توانست؟ باد هم نیست، باد بان ماهم پاره پاره شده، قوت پر کشی هم
نمداریم!

— ما شمار آگشیده میبریم!
— شما کیستید؟

— ما صدمائیم که برای رهایی دادن شمايان آمدیم و بهاینو اسطه خود را
بختیار میشماییم!

قایق نشینان بچاره بر دیگرسوال جسارت نتوانستند چونکه بگرداب
حیرت فرور قند که آیا بخه گونه حال است؟ بنا بر اشارت مهندس رو بور
بطول صدقه میکرد ریسمانی به قایق انداختند. قایق نشینان ریسمان را به
قایق خود بهستند. آلاتر و سیان یکسر بسوی شرق حرکت نمود. و قایق

(۱۷۲)

راکشیده ببرد .

ساعت ده بود که خشک بپیدار گردید . یعنی چراغهای دوازساحل مشاهده شد . بعداز آنکه آلباتروس قضازدکان بیچاره را تا مدد خل جزایر شانوس ببرد توم تور نز آوازداد که :

— ریسمان را باز کنید !

قضازدکان بیچاره عرض تشرکرات بسیاری کرده ریسمان را باز کردند ، و این واقعه را یک خارقه آسمانی بنداشتند . آلباتروس نیز پس برآهیکه داشت دوام ورزید .

پروردان و فیل ایوانس با وجود دیگر در حق آلباتروس و رو بور عداوت بسیار شدیدی میرورانیدند باز هم در ین مسئله به اعتراف کردن مجبور شدند که ایستگونه کارهای انسانی تکارانه را بجز آلباتروس دکر بالو نهال جرا کرده بینتوانند .

در بحر و هو الحفله بالحفله عالیم طوفان بسیار شدیدی بپیدار میگردید . از علامه ایکه بازو و مترون شان میداد هیچ شبهه نماند که بیک طوفان بسیار مهلك و مدهشی غلبهور بیاخد . از نصف شب یک ساعت گذشتند بود که باد دهشت بیناد بکمال شدت وقت وزیدن گرفت . ماشین طیاره مهندس روز بور بکمال زحمت بروی باد راه می بیود ، و در ساعتی پنج شش میل قطع مسافه بینتوانست . ولی بیشتر ازان ره پیمانی خارج دایره احتیاط بود .

(۱۷۳)

طوفان رفته رفته شدت میکرد ، و بخوبی معلوم شد که (قاصر غم) نام
 طوفان گردباد است که گاه کاهی ظهور میکند ، و در برو بحر خرا بیهای
 بزرگی میساند . این قاصر غم یعنی گردباد هار ادر بحر محیط اطلسی
 (هوار فان) . و در بحر چین آزا (طایفون) ، و در صحرای کیر (سیمون)
 میدانند که الم حركت دوریه دایمی و مدهش یک طوفانیست .
 روبروی احوال این گردباد مدهش بخوبی واقع است لهذا بر طبقات
 بسیار بلند هوای اراده خود را از تملک محفوظ میتواند . و هم میباشد
 که چنانچه این کار را جرایبکند . چرا که هیچ وقت باقی نمانده . چرا که باد
 شدت خود را لحظه بلحظه می افزاید . و گردباد مذکور یکسر بسوی قطاب
 جنوبی دور کرده میرود که اگر یکبلد آلتاروس بدایره دور آن بینند
 حکما باید که خواه ناخواه بقطب جنوبی برود ، آنهم بشر طیکه سالم ناند .
 اینست که روبرو این مسئله هارالندیشیده توم تورن را امن صعود عطا
 نمود . آلتاروس پروانه های افقی خود را بشدت هرچه تمامتر دور آور
 ده مائلاً صعود نمود . اما هنوز بقدر دو صدمتر و بالا شده بود که دفعته
 توقف نمود . و این توقف او ازان بود که بجریان بسیار شد تنگ برشار
 هوا که از بالایکسر پیايان میآمد مقابله نتوانست . یعنی نقطه استناد نداشته
 بسته مجبور گردید .

وابور هاییکه در نهر های شدید الjer یان میروند بسبی که آها از میان

(۱۷۴)

چرخهای بروانه های آن بشدت و سرعت در میگذرد. و برای دور بروانه
قطعه استناد پیدا نمیشود چرخ از کار افتداد پس پس میرود، اینست که آلا
تروس نیز درین وقت بهمین حال افتاده است.

اما روبرو باز هم مغلوب شدرا بر خود گوارانه پسندید. و هفتادو چار
قطعه بروانه های عمودی خود را بیکبارگی قوت آخرین راعطا نمود اما او
اسفا که به این گردباد شدید یکه در خنان را از زیشه میبرارد، و دیوارها را
از بن میغلطاند. و پوزهار از بستره ساحل می اندازد ماشین پر قوت آلا
تروس تاب آور مقاومت نگردیده خواه ناخواه تابع جریان باد گردید،
و دانست که سی که خواهش خود است رفته نمیتواند. لهذا قوه بروانه
هار ابطر فیک جریان دوریه باد در حرکت بود دور داده از مقابله و مجادله
فارغ گردیدنوم تور رزرو روبرو به اشارت باهم سخن میگفتند. و همه هزار
و کار دانی خود شانز ادر باب اداره سکان آلات روس صرف میگردند.

حال خیلی دهشتناک بود. ادن غفلت موج هلاکت میگردید از هه
بدتر که باد ظلم بنداد بسرعت خارق العاده سفینه را بسوی قطب جنوب
همیز اند. حالا نک سمت قطب جنوبی درین حوض عبارت از یک انجداد و
ظلمت است وز رو بور هیچ آرز وی رفتن آن جهت رادرین حوض ندارد.
در ماه تموز. درین یخچم که ارض شبه ایقون نوزده و نیمساعت در از
میشود. کره شمس که از حرارت و ضیا محروم است یک کمی برافق بدیدار

(۱۷۵)

شده باز غایب میشود ، آماده نفس نقطه قطب شب یکصد و هفتاد و نه روز
 تمام دوام میورزد ، حالا نک از روش حال چنان معلوم میشود که آلا
 ترس بهم محل در ورطه این ظلمت و انجهاد دایمی بیفتد .

در میان این همه همهندس بکمال اعتدال دم امر های میدهد و طایله
 های زمانند اجسام یکرو شان مهندس باشدیه او امر او اطاعت میگردد نه
 شدت طوفان نیز درین اندیشه رسانیده بود که مهندس بکم کردن حر
 کات دور یه پروانه های آلات و سلاح مجبور گردید زیرا اگر چنین میگرد
 هم شکن بر وانه هابود ، وهم استعمال کردن سکان محل میشد .

تمام روز طوفان باد دوام ورزید . دایره عرض هفتاد و پنج راسرا
 دور نمود . هر چه که بقطب نزدیکتر شده میرفت ظلمت نیز بیشتر شده
 میرفت اما رفته رفته بجز درخششده گئی سیارات ، و قردن گر هیچ روشی
 بدید از نماند که بسبب هلال بودن قرائیسر زمینهای قطبیه را چنان نجه از
 جمعیت بشیریه تابه ای سدم هیچ کسی دیده نتوانست . بعده آن دلیل
 بمحواریت تابه آنجار سیده نیز دیده نخواهد توانست . بعده آن دلیل
 هیچ شبهه نیست که آلات و سلاح از اینکه به نقطه قطبیه در اندیشه جهت
 غربی قطعه لوئی فلیپ سر و کرده خواهد بود که انسان تابه ای سدم از اینجا
 بیشتر رفته نتوانسته اند .

برودا بخت و فیض ایوانی در تمام زمان طوفان از سطح ایمنیه فرونیا میگردند .

(۱۷۶)

خود را حکم بسته بودند، اما هزار افسوس که همه این مواقعی که آغاز و س
 از آن میگذرد در میان چنان ظلمتی مستغرقت است که دیدن آن نمکن نمیشود!
 یک کمی از نیم شب کذشته بود که شفر مخصوص قطب اطراف را روشن
 ساخت، شعاعهای آتشین خیره رنگ شفر جنوبی در نصف دایره سما
 مانندیک باز نیز بزرگی که کشاده شده باشد پدیدار بود، نقطه های
 آخرین شعاعات الکتریکی آن تابه بخشم قطبی جنوبی و چهار کوکب
 در خشندۀ اطراف آن امتداد داشته بود.

این بدیعه طبیعیه ناقابل تصویر و تعریف یک لطافتی حاصل گرده بود.
 بواسطه ضیای لعل قام آن اطراف واکناف کبیک لباس سفید بخواه بر فرا
 پوشیده شده بود یکقدری مشاهده گردید.

سوزن مقناطیس قطب ناک در سفینه بود بسبب نزد یکشدن نقطه قطب
 یک بی انتظامی و بی آهنگی پیدا کرده بود که در خصوص تعیین خط
 حرکت یک نکر صحیح ازان حاصل نمیشد، بعد از کمی سوزن مقناطیس
 قطب نما آنقدر بسوی پایان میل نمود که رو بور محقق دانست که بر نقطه قطب
 واصل شده است، لهذا از این را که سوزن مقناطیسی نشان داده بود رو
 بور بدقت پیرهایش کرده فریاد براورده که:

— نقطه قطب جنوبی در زیر پای ماست!

روی زمین کبیک کسوه سفید بر فراز های پوشیده شده بود مشاهده

(۱۷۷)

گردید. اما باز هم هیچ معلوم نشد که در زیر آن چه چیز های مختلفی خواهد بود!
درین اشنازو فان باد چنان دهشت آور یک شدتی پیدا کرده بود که در
هر لحظه بیم هلاک آلاتروسیان، و باز پاره شدن آلاتروس محقق مینمود.
زیر آلاتروس خود داری و ضبط عمان نمیتوانست. و کوههای منفع
منجمده در پیش روی آن برابر شدن، و مصادمه شدید و قوع را فتن. و
پاره پاره شدن در هر لحظه محتمل مینمود. علی الخصوص که سفینه چنانچه
در حرکت افقی خود بر خود حکم کرده نمیتوانست همچنان بر بال آلا
مدن نیز موفق نمیشد.

حتی بعد از کمی یک تهلکه بسیار عظیم دیگری رونما کردید. چونکه
در پیش روی آلاتروس بقدر صد کیلومتر دورتر دونقطه منفع ضیبا
داری پدیدار گردیده بود که این دو نقطه ضیبا اردو عدد کوه آتشفان
(له ره بوس) نام بود.

برودات و فیل ایوانس از روش رفتاری اختیار اند آلاتروس محقق
دانسته که آلاتروس مانند بر وانه در شعله های آتش کوه های آتشفان
بی بروبال شده در دهنۀ مجرای دوز خین آن احراق بالدار خواهد شد.
اگرچه این راعین مقصد میدانستند ولی به این یک تأسف میگردند که کوه
آتشفان چرا بر ایشان سبقت کند. و نگذارد که بدست خود آن تمام خود
را از رو ببور بگیرند.

(۱۷۸)

شعله های کوه آتشفشنان ساعت بساعت در مقابل آلاتروس نزدیک
میشد . سفینه هر انقدر که کوشش میورزید راه خود را انحراف کرده
نمیتوانست . و یکریسوی آن بسرعت نزدیک میشد . راه را یک حایل
بسیار بزرگ آتشینی قطع نمیمود . هر طرف بیک ضیای شدیدی روشن
شده بود . سیاه مردمان سفینه نشین بشدت ضیای شعله ها تابناک کردند
یک رنگ خوفزدگی پیدا کرده بود . هر کس بلا حرکت و بیصدا ، و نفس
بسته منتظر در امدن آتشدان مدهش مانده بودند . و بغير از لطف زبانی
چاره نجات را نمقوص نمیدیدند .

آلاتروس بقدرسی چهل مترو بشعله ها نزدیک شده بود که لطف زبانی
ظهور نمود . یعنی باشدات نهاد سبب نجات شان گردید چونکه در دقیقه که
آلاتروس میخواست در میان شعله ها بریان شده در میان دهنده مدهش
محبر ایستاد ، یک جریان شدتزاک باد آمده شعله های مدهش هر ابسوی دامنه
کوه هوار بخواهید ! سفینه با نصیرت بعد از از که با بسیاری از سنگباره
های معدنی که از دهنده و ولقان بروآمیشده صادمه نموده محبر ای و ولقان را
گذرا کرد !

بعد از یکساعت آتشهای وولقان از نظر نهان گردید . نهایت ساعت
دو بود که دایره دوریه گرد باد آلاتروس را باز بدرجۀ شصتمین عرض
آورد . ولی درین وقت طوفان نیز سکونت پیدا کرد . آلاتروس بازتر

(۱۷۹)

حرکات خود مالک مختار گردید و یکسر بسوی شمال بقطع مسافه آغاز
نمی‌نماید، تا آنکه خود را بواقعی کتابضایی شمس منور بود رسانید و صبح
بساعت هشت آفتاب طلوع کرده مردم سفینه را بضایی حیات بخشی خود
مستفرق اوار حیات نمود.

آلباتروس بعد از آنکه از واقعه مد هشتم خرطوم دماغه – (هورن)
رها یی یافت پس از داب بلا انتساب قا صرغه گرفتار آمده در ضرف نوزده
ساعت منطقه قطبیه را عبور نموده باز بر روی بحر محیط کمیر آمده بود که در
آنای این دوران مد هشتم سفینه در هر دقیقه یک فرسخ قطع مسافه نموده
است، و این سرعت دوچند سرعت حقیقی آلباتروس است.

امروز مهندس روپور خیلی آندوهگین دیده می‌شده، زیرا در آنای طو
فان بالانشان مد هشتم در پرونده های پیش و پس سفینه بعضی خرابیها و
قصاصهایی پدید آمده است که به این سبب سرعت رفتار سفینه خیلی از خیلی
قصاصن پیدا کرده است. از همه بدتر آنکه اگر سفینه بهمین حال بماند رو
بوزتابه جزیره مجھوله که برای خود آرامکاه مقرر نموده رسیده هم نمیتواند.
زیرا اگر چاره تعمیر آن اندیشه نشود لحظه بلحظه بر وانه های عمودی
کسب بیگانه رفتار آلباتروس است خراب شده بیرون، لهذا سفینه را معلق
داشته تعمیر کردن ضروری دیده می‌شود.

روز دیگر کیا است و هفتم ماه تقویز بود از دور یک خشکه پدیدار گردید.

(۱۸۰)

بعد از کمی دانسته شد که این خشکی بک جزیره میباشد . اما آیا از هزارها
جزیره که در بحر محیط افشا نده شده است این کدام بکی از آنها خواهد بود ؟
با وجود آنهم رو بور بر توقف کردن در بجزیره قرار قطعی داد .
باد نیز سراسر ایستاده شده بود . لهذ امانو زه توقف کردن آسان
مینمود . چونکه هیچ نباشد بسباب نبودن با سفینه در جایی که معلق ایستا
ده شود محکم میماند .

سفینه چون بر کنار جزیره رسید یک ریسمانی که بقدر یک صد و سیاه قدم
در ازی داشت ، و بر نوک آن یک چنکل بسیار کیمای لنگر جهاز مانندی
مربوط بود بشدت بر زمین پرتاپ کرده چنکل های لنگر مذکور را بدرستی
و محکمی بر زمین خلا نیده آلاتروس را معلق ایستاده کرد . بر وانه های
افق طبعاً حرکت دوزی خود شان دوام میموزد . و گرنه سفینه چنان
معلق ایستاده شده میتوانست ؟

اینست که آلاتروس از وقیکه از فیلا دلفیا حرکت کرده است این اول
بار است که با خشک ارتباط نموده است .

﴿ باب پانزدهم ﴾

﴿ فریقول در کجا یک بیشقد مشی عجیبی اجرای میکند ؟ ﴾

در وقیکه آلاتروس هنوز بجزیره لنگر انداز ارتباط نشده بود که

(۱۸۱)

جزیره را خیلی کوچک دیده بودند . آیا بن جزیره بر کدام دایره طول ،
و کدام دایره عرض واقع شده است ؟ آیا در بحر محیط کبیر یا در بحر محیط
هندی میباشد ؟ اینست که اینمسئله ها هنوز معلوم نیست . زیرا و بور
هنوز ارتفاع نگرفته ، و تعیین موقع ننموده است !

مهندسان انتظار برآمدند آفتاب از ابرهار ای ارتفاع کفر قت و تعیین موقع
نمودن نکشید . با مید آنکه تا بشام تعمیرات را تمام رساند همانند به امر
تعمیرات شروع نمود . پروانه های افقی که بر دیز کهابلو را فقی دوز میخوا
ند و خدمت بالابر اوردن سفینه را ایهام میکنند جمله سالم است ، درینوقت
که باز نصف آنها بدور است که آن سبب سفینه را معلق داشته است .

حال آنکه پروانه های پیش و دنبال که خدمت را ندان را میکنند از درجه
که بور گان کرده بود پیشتر خسارت زده شده اند . حال لازم آمد که پروانه
های مذکور را از شافت بر او رده چرخهای دندانه دار آهار تعمیر میکنند .
در اول امر در زیر نظارت را بور و توم تور ز طایفه هایه تعمیر پروانه
پیش رو آغاز نهادند .

در اشای تعمیر پروردانت و فیل ایوانس بعد از آنکه بر سطح سفینه یک قدر
دی گردش کر دند در طرف دنبال کشی رفته نشستند .
فریقولن بحال خاطر جمی و امنیت کامله میباشد . چون بقدر یکصد و
پنجاه قدم خود را از روی زمین بالا می بیند نعمت بزرگی میشمارد .

(۱۸۲)

تابوقیک وقت عملیات تعیین موقع هیر سیدبر کار تعمیرات دوام ورزیده شد.
 هنگامیک آفتاب جهانتاب بسم الرأس رسیدهندس رو بور یکمال
 وقت عملیات تعیین موقع را اجرا کرده نابت شد که سفینه در ۱۷۶ درجه و
 ۱۷ دقیقه طول شرقی، و ۴۳ درجه و ۳۷ دقیقه عرض جنوبی میداشد و
 چون برین طول و عرض برخیر طبل نظر کردند علوم شد که این جزیره
 (ویف) نام جزیره کوچکیست که از توابع جزیره (شاتام) و از جمله جزایر
 مجمعه (بروغتون) است. این جزایر مجمعه در پانزده درجه جهت
 شرق جزایر (پوموتو) واقع است که جزایر پوموتونیز آخرترین (زملاند
 جدید) میداشد.

رو بور، توم تور نزرا گفت:

— چون چنینست علوم گردید که از جزیره (س) جهل و شن در
 جهودی جنوب افتاده ایم.

— بله، یعنی از آرامکاه خود دوهزار و هشتتصد میل دور میداشیم که
 به انساب اکرچه بسیار دور نیستیم ولی اکر باشد مخالفی برخواسته و مار
 دور کنده این ماکولات ولو ازمهات جزوی که بدست داریم بسیار
 منکلات خواهیم کشید.

— هیچنین است که تو هیگویی توم! نهان کمان و برم که تابشام تعمیرات
 بک رواند اتمام کرده حرکت بتوانیم و تعمیر پروا ندیگر را در راه کامل کنیم.

— مستر روبور! آیا بن دو امر بکاری و خدمتکار آنرا چه خواهیم کرد؟
گمان میبرم که اگر در جزیره (س) مهمنان بشوند چندان زحمی نخواهند کشید!

اما آیا بن جزیره (س) بجاست، و چسان جایست؟ خبر بد هیم که جزیره (س) در بحر خیط کبیر غایب شده یک جزیره است که مهندس روبور آزادانه، و به اصلاح فن جبر آنرا جزیره (س) نام نهاده است. از راه رفت و آمد همه سفاین تجارتی و حربیه بر کنار افتاده است. خوش آب خوش هواسیز و خرم یک جزیره است که روبور آنرا برای خود قرار گذاشت. آرامکاه مفتر کرده است آلباتروس و قیقد در سیاحت هوائی خود مانده شود، و برآخت و تجدید مازمه خود محتاج شود در نجزیره آمده توقف میکند، ولو از مان خود را کامل کرده تعمیرات و اصلاحات سفینه خود را بعمل میآورد و هم مهندس روبور این جزیره را بحال مکملیت فوق العاده در اورده است. مکملیت آرازین یک قیاس باید کرد که مانند آلباتروس یک سفینه طیاری در انجام ساخته شده است. در نجزیره مخفی مهندس روبور هرگونه تعمیرات مانند طیار خود را بعمل آورده میتواند. حتی اگر بخواهد یک آلباتروس نو دیگر بسازد نیز میتواند ساخت. زیرا در مکازه های که در جزیره از طرف مهندس ساخته شده است هر نوع ماشینها، و آلات آهین، نخاخور اک پوشانک نوشیدنی، اسباب و اجزای کیمیایی، و حکمی موجود

(۱۸۴)

است . همچو جزیره بقدر پنجاه نفر نفوس دارد که همه آنها تابع مهندس رو
بور ، و عمله و عونه آلاتروس اند .

چندروز پیشتر کار و بور دماغه (هورن) را آگردش کرده بسوی غرب رهسپار
عنیت شده بود . مقصده این بود که به آرام کاه خود یعنی جزیره (س)
بیاید . اما طوفان شدید (قاصر غه) اور امیدان نداد ، و تا بقطب جنوبی
اور ابیان خود . اگر چه درین وقت بجزیره (س) نسبتاً نزدیکست ولی
خرابی پر و آنهای ساخت اور اسکته دار ساخت ، و گرنه خلی پیشتر
منزل مقصود خود میرسید .

پس معلوم شد که بور بجزیره (س) میرود ، و برای رسیدن بجزیره
مذکور لازم است که هد قوت خود را مالک شود . و مالک شدن قوت
بر تکمیل شدن تعمیرات موقوفست که ازا نسبب مهندس و همه طایفه ها
مسجد و چهار خام به تعمیرات مشغولند و بدیگر هیچ چیزی نمیر داشند .
اینست که درین اثنا که طایفه ها در طرف سرکشی به تعمیرات مشغول
بودند برودان و فیل ایوانس نیز در طرف دنبال کشی بیک مذاکره و
مکالمه بسیار مهی گرفتار بودند که ذکر آن درینجا ضرور است . برو
دانست میگفت :

— حالا بگوئید فیل ایوانس ! آیا برای فدا کردن حیات خود حاضر هستید ؟

— بله ، بله حاضرم !

(۱۸۵)

— باز خوب ملاحظه کنیم! آیا به این یک خوب دانسته اید که از رو بور
لطف و مرودت انتظار کشیدن بیفائد است؟

— بله، هیچ رهایی یافتن از چنین این ظالم متصور نیست!

— بسیار خوب! چون چنینست من قرار دادم آلباتروس میخوا
هد که امشب حرکت بکند، منهم کردنی خود را میدخواهم بکنم، یعنی
نیگذارم که برود پر و بال مهندس بلند پر و از رامی شکنیم، سفینه او
را بر هوای پیرانیم!

— بله، بله پر ایم! اما چیز یک لازم داریم آیا حاضر است؟

— بله، دیشب وقتیکه طایفه هابرهایی دادن پر و انهر از شافت مشغول
بودند به مخزن جبه خانه فر و آمده یک دانه کله دینامیت بدست آورده
توانسته ام.

— بسیار خوب، بسیار اعلا! هیچ صبر نکنیم، بکار آغاز کنیم.

— نی بسیار عجله لازم نیست. باشید که شب بیس اید، بکمر خود رفته بکار
آغاز میکنیم.

هر دور فرق بر همین فکر قرار داده بسیار عادت هر وقت خود ساعت شش
طعام خوردند. بعد از دو ساعت چنانچه گویا کمال راحت بخواب میروند
خوابکاهای خود رفتند.

به ینید که پر و دانت بسیار حس شدید انتقامی که در دل میرو راند برای

(۱۸۶)

و هو اکردن سفینه را باسفینه نشینانش که خودشان هم در ان داخل هستند
چه کونه ترتیبی را فرازداده است :

یکی از گله های مدھته که رو بور آنرا مردمان داهومی انداخته بود
مدست آورده و یکقدری بازوت نیز از همان جبه خانه دزدیده به کمره خود
آورده است . و بکمال احتیاط آنرا در زیر فراش خوابگاه خود پنهان
کرده است .

فیل ایوانس گله دینامیت را معاينه کرد . دید که خیلی مکمل و برای بر
هو اکردن و خراب ساختن یک قسمی از آلاتروس کافیست . اما همترین
کارهای اینست که گله را در وقت و زمان معین یابندن یک چیز را بر پستانی آن ،
و را آنرا با آتش در دادن لازمه است . اینست که برو و دانست اینسته را در زیر
نظر دقت گرفته یک قتله در ازی ساخت . و آنرا ببار و تی کدادشت و عالمه
نمود . و حساب آنرا خیلی درست کرد که به این حساب هر گاه بساعت سه
فتابیل را آتش بدد و دو سه ساعت بعد دینامیت آتش گرفته مطلوب
حاصل می شود .

اسنمه کارهای آنکه هیچ شببه کسی را دعوت کند تمام گردید .
بر و دانست درحالیکه در کمره خود بخا ضر کردن قتله وربط دادن آنرا به
دینامیت مشغول می بود ، فیل ایوانس نیز بددیده بانی و کشک کشی و سطح
سفینه قدم میزد .

(۱۸۷)

بساعت دهمه کارهای پر و دانت سر انجام یافته فیل ایوانس بکمره فرو
آمده رفیق خود را از کارش فارغ یافت .

رو بور ور فیقانش تاب شام هر انقدر سعی و غیرتی که در باب تمام کردن کار
بروانه و انداخت آنرا بجایش سعی کردند کما میاب نشدند . لبذا روبور
چنان قرارداد که یکچند ساعت عمله را از کار فارغ ساخته استراحت بدهد ،
و کار نشاند بروانه را بجایش بفردا بگذارد . زیرا برای اینکار بجهه حال
بروشنی روز مختا جست .

اینست که فیل ایوانس و پر و دانت از یستقر ارز و بور خبر ندارند و چنانچه
بروز از روبور شنیده بودند که به یم شب حرکت میکنند بر همان فکر بودند ،
و بر همان فکر نقشه حرکت خود را تیار کرده بودند . و چنان میینداشتند که
سفینه از جزیره خود را باز کرده در هو ار هسپاره بیاشد . حال آنکه سفینه
هنو ز بجزیره باری سه میان می بوط و همه سفینه نشینان به استراحت مشغول بودند .
از نیم شب یک قدری پیشتر پر و دانت بکار آغاز نهاد ، در زیر خوابکاهش
یک در جی وجود بود ، دینامیت را در میان درج مذکور وضع نمود ، و فتیل را
از درج یرون دراز کرد . ولی در زیر لحاف پنهان کرد تا آنکه بویش
منتشر نشود .

پر و دانت بساعت نظر کرده گفت :

— وقت رسید !

(۱۸۸)

اینرا گفته قیل را آتش داد . و بار فیق خود یکجا بر سطح سفینه برآمده
دروازه کمره خود شانرا خوب به بستند . در اول امر چون سکاندار را
بجایش ندیدند و تحریر شدند ، و بجایکی بخارج نظر کردند . فیل ایوانس
بصدای خفه لر زان گفت :

— وای ! آلباتروس در جای خود استاده است !

پروردانت — لعنت ! حالا باید قیل را بزودی خاموش کنیم !

— نی ، خود را باید ببرهایم !

— آیا خود را رهای نیدن ؟

— بله ، شب تاریکست . از ریسمانی که سفینه را بجزیره مربوط داشته
فرو آمدن چندان کار مشکلی نیست !

— راست گفتی فیل ایوانس ، از چاره که تصادف برای ما خود بخود
پیش آورده استفاده کردن لازم است .

هر دور فیق بکار آغاز نهادند . در اول امر بکمره خود فرو آمده بکس
قیمتدار خود شان را که یکچند هزار فرانک نقد و جو دشان در آن بود بگردن
آویختند . بعد از آن برای جستجوی فریقو لن بسوی سر سفینه
روانه شدند .

ظلمت شب خیلی تیره بود ، در کمره ها بغیر از خر خره خواب نفر یها
دگرهیج چیزی مخل سکوت و سکونت دیده و شنیده نمیشدند . به آهسته کی

(۱۸۹)

تابه نزد کمره فری قولن آمدند .

بجیرت افتادند! زیرا کمره فری قولن باز ، و خود او را در ان سیاق دیدیگر
ظرفه از این جستجو کردند ، ولی هیچ اثری از و سیاق نداشت . فیل ایوانس
گفت : مبادا پیشتر از مافر از کرده باشد !

— هرچه که باشد زیاده برین صبر کردن جائز نیست !

هاندم به نزد رسماں آمدند ، اول پروردانت بعد از آن فیل ایوانس خود
را از رسماں در آویختند ، پایه ای خود شانز ابر رسماں بچانیده و بدسته ای
خود رسماز احکم گرفته لغزان لغزان تابزمین رسیدند .

از یقדרه مدتها که از قدم نهادن روی خالک محروم بودند ، و درین وقت
یکباره ای شان بر زمین رسید آنقدر یک منونیت و مسروریتی برای شان
پیداشد که تصویر آن قابان نیست !

در ائن ایک میخواستند کنار جوی آب کوچک را گرفته بداخل جز
بره بروند در پیش روی شان یک آدم برآمد !
مکر این آدم فری قولن بود !

بلی ، فری قولن تبل پیشتر از افتادیان خود بفکر فرار افتاده بر زمین فرو
آمده است . و چون قدم خود را بر زمین غیر متحرک فشرده است اظهار
مسرت و شادمانی کرده است .

اما هیچ وقت باقی نمانده بود . باید که یک آن اولتریک مجاوماً وای برای

(۱۹۰)

خودشان تدارک کنند . هنوز یکچند قدم دور نشده بودند که در سفینه
ها یهودی سفینه نشینان بلند شد . هیچ شببه نیست که فرار کردن فرا
د یازد خبر شدند .

درین اثنا صیاهای الکتریک را بر جزیره آندا ختند . نوم تور زرقو
یاد بر اورد که :
— اینست فراریان !

بواقعیک فرار یازدیدند . درین اثنا صدای مهندس رو بور بلند که بر
طایله ها امر فرو آوردن سفینه را عطا مینمود . سفینه آهسته آهسته
دور و حرکت بروانه های خود را آرام کرده بفرو آمدن آغاز نهاد . فیل
ایوانس فریاد داد :

— مهندس رو بور ! آیامار ادریخزیره میگذارید که آزاده باشیم ، و
برینسخن قسم بناءوس میخورید ، تمامهم شمار از یک منفعی آگاه .
بسازیم ؟

مقصد فیل ایوانس از بینسخن این بود که اگر رو بور سوکنده باد کنده
وازیشان دست بردار شود ، اور ابر تمکن دینامیت آگاه ساخته پیش از
کفیدن آن جلوه گیری آرا سفارش کند . اما چون از طرف رو بور
بسدلت :

— اصلا ! اصلا !

(۱۹۱)

کفته شد، و حتی یک تفنگی هم انداخته شده کله آن بر شانه فیل ایوانس
اصابت نموده زخمدارش کرد آنید، پروردانت با کار دی که بدست داشت بر
ریسمان حمله برد و بیک کش ریسمان را ببرید.
آلاتروس که قوت پروانه های خود را مست کرده بود، ولنگر خود
را همه بزیمان انداخته بود، و بادهم در آن اتنا بشدت همیوزید بمجرد
بریده شدن ریسمان بجنان شدت بسوی شمال شرق بروی بحر پویان
گردید که در ضرف چند دقیقه سراسر از نظر سیا حان نهان گردید.

۵۰ باب شانزدهم

۵۰ دینامیت چه نتیجه می بخشد؟

مهندس رو بور به نهایت در جه غضبنا ک گردیده بود. تا بسیار جاهای آلا
تروس را ضبط نتوانست. بادهم رفت و رفته کسب شدت میکرد، بعد از کمی
جزیره شانام از نظر سفینه نشیدان سراسر نهان گردید.
رو بور گفت:

— وای خاینها! فرار گردیدهای! اما از دست من رهایی نخواهید
یافت! بعد از آنکه پروانه آلاتروس را بسازم اول بسوی جزیره شانام
آمده شمار ابدست خواهم آورد! بازم من میدانم و شما!
براستی که اگر رو بور عودت کند فرار یهار ای باز بدست آورده میتواند.
زیرا آنها از جزیره شانام به آسانی و بزو دی برآمده نمیتوانند. اولا آیا

(۱۹۲)

مردمان و حشنه ایخزیره بایشان چگونه معامله و رفتار خواهند کرد ؟
 گیرم که حسن سلوک ورزند . یک چند دینامیت کرو بور انبایند از داد
 حال شان چه خواهد شد ؟ اما جان مسئله اینجاست که اگر رو بور عودت
 بتواند ! برو دانست از دینامیت خود خاطر جمع است که رو بور عودت نی ،
 بلکه زندگانی هم نتواند !

مهندس رو بور دانست که غلبه جستن بر باد متعلق به کار کردن پروانه ها ،
 و آنما یافتن تعمیر آنها موقوف است لهذا گفت :

— توم اجر اغهای الکتریک را روشن کن ، هر کس بکار آغاز کند !
 او امر رو بور در حال اجر اگر دید ، توم تور روطایفه های بکمال فعالیت
 بکار آغاز نهادند . ولی با دس فینه از پروانه محروم را مجال در نظر نمیداد .
 رو بور مجبور گردید که سفینه خود را بطبقات سفلی هوا فر و آرد ،
 تاباشد که باد در انجام کمتر باشد .

درین اثنا توم تور نز به مهندس هقرب نموده گفت :

— باد یکقدری کسب اعتدال نمود !

— آیا بار و مترو چه نشان میدهد ؟

— در بار و مترو تبدل نیست ، اما ابرهای بایان شده میروند ، چنان گمان
 میشود که باران شدید بسارد !

— اما اگر باران تبدیل چه ضرر میرساند ! همانندم از ابرهای باران بلندتر

(۱۹۳)

برآمده به تمام گردن کار خود مشغول، میشویم؛ اصل کار تمام شدن تعمیر آنست!

— یک قسم کلئی تعمیرات به انجام رسیده است، خیلی کم کار مانده است!

— توم! بمجرد یک پروانه را بجایش نهادیم اول کار ما همین باید بود که

راه جز رؤشانام را پیش بگیریم، و آن فرار بهای خاین را بدست آریم!

زیرا وجود آنها برای مانع خیلی، هضرت هادارد.

— راستست، مهندس افندی؛ اگر آنها را نیایم البته چاره رفتن مملکت

خود را خواهند داشت، و اسرار ما را بعلم فاسخ خواهند کرد.

— بله! توم! از همه بدتر اینکه، چشمهای عالم را بطرف ما باز کرده،

در پی جستجوی ما خواهند افتاد، علی الخصوص که از جزیره (س) ما

بیز آگاه شده اند!

— حقیقت که مسئله خیلی مدد هشتست! البته که سخاون متعدده امریکا

آمده آن علم پنهانی ماراضبیط واستیلا خواهند کرد.

در انسانیک این مکالمه هادر ما بین مهندس، و توم تورنر جریان می یافتد،

پر وانه بیز کامل التعمیر شده بجایش نهاده شده بود، رو بور اشارت حرکت

دادن بیلها را بداد. پر وانه بدوز آغاز نماد آهسته آهسته سرعت اصلی

آلباتروس باز عودت میکرد، رو بور سفینه را بیک سرعت وسطی بسوی

جزیره شانام برای گرفتار کردن فراریان دور داد. رو بور توم تورنر را

مخاطب نموده گفت:

(۱۹۴)

— چنان کمان میبرم که بعد از یک ساعت بجزیره شاتام بر سیم .

— من هم چنین میگذارم مستر رو بور !

— چقدر خوب میشود توم ازیر ایش و اصلشدن ما بجزیره خیلی

بهر است ، فرار به امارا دور گان کرده پنهان شده نمیتوانند سفینه خود را

در جزیره فرومی آزیم ، و خود مادر بی آنها میبرایم ، و تا آنها را بdest

نیازیم نمیگذاریم !

— اگر جنک و جدال لازم آید ؟

— مجادله میکنیم توم ! اهدای ای مجادله میباشد که قوت م تمام باشد .

حالا نکبر و آن دنباله هنوز کار میخواهد .

اینرا آگفته و طایفه هارا خطاب نموده گفت :

— دوستان ! هنوز زمان راحت نیامده ، تابصیح کوشش ور زیدن

لازم است !

طایفه های ای و کوشش حاضر بودند ، هر کس بسوی دنبال گفتی

بر فقط حاضر شده بودند که درین اسباب ماغ توم تورنر یک بوی بسیار بدی

بر خورده . نظر دقت خود را باز کرد . دید که بوی از طرف کمره فرار را

و دود کشی نیز از شجره های کمره آنها میبراید . اهدای ابتلاش اتفاده گفت :

— این چیست ؟

— چیست توم ؟

(۱۹۵)

— وای ، این بوی ودود رانی بینید ؟

— بله بله ، از کمره آن خائنهای بیراید ! چاپک بدوید ! چاپک بدوید !
دروازه را بشکنید !! !!

ولی یوم و دیگر طایفه ها هنوز دو قدم پیش زرفته بودند که یک صدای
بسیار مدهشی بلند کردید . بام و در و اطراف کمره هادر آن واحد پاره
پاره و گدو و دشده بر هوا آگردید ، و هنوز پاره های آن می برد که یک قسم
کائی طرف دنبال سفینه به مراد یک قسم اعظم ماشین و بروانه ها لازهم
ریخته و باشیده شده بدر یاری ختند . تنها طرف پیش روی سفینه با یک چند
دیز لک بروانه های افقی ، و یک عدد بروانه بزرگ عمودی که نواز کار فارغ
شده بود باقی ماند . که آن هم بکمال شدت بسوی سطح بحر به افتادن و غرقه
بحرقه اشدن از ارتفاع سه هزار متر پویان شده می آمد .

وبسیکل پروانه بزرگ مانوله آن کسته شده بود بدوران غیر اختیاری
عظیمی افتاده بطور عمودی باقی مانده سفینه پاره شده را که رزو بور
وهشت نفر عونه او بریسما نهای کنار کتاره خود را محکم چسبانیده بودند
و بر آن پاره باقیانه مانده بودند بسوی گرداب بحر هیکشید .
در نجاز و بور باز یک جرأت و اعتدال دمی نشاند اده بھر صورتیک بود
خود را تابه مانوله پروانه بزرگ برسانید ، و مانوله را بدست آورده بتاب
دادن آن کامیاب گردید . و به این سبب سقوط یکقدری خفت پیدا کرده

(۱۹۶)

سفینه پاره یکقدری راست شده بعد از یکنیم دقیقه از آتش گرفتن دینامیت
به آهسته کی بروی آب بینتاد .

BAB HFTD Hm

در فیلادلفیا چه شد ؟ و چه خواهد شد ؟

در بازیابی از شورش و هیجان فوق العاده که در کاپ ولدن بظهور
آمده بود بحث رانده بودیم . یعنی در ۱۳۳ ماه تموز و قواعدهای که در کاپ ولدن
در مذاکره بالون جیavan پیش شد ، فردای آن در تمام (فیلادلفیا) سبب
هیجان بزرگی گردید .

هنوز صبح وقت بود که در زبان همه مردمان شهر فیلادلفیا حکایت داخل
شدن یک سردار جنی در دلان مذاکره کاپ و تحقیر کردن او اعتنای کاپ را ،
ومدح کردن ماشینهای ثقیلتازه هوارا و بخش و خوش آوردن حاضرین
را بر خود و دفعه از میان غایب شدن او جریان و دوران مینمود .

اما میان هیجان و غلیان بسب غایب شدن رئیس و سرکاتب کاپ بدرجۀ
رسید که تنها سر دمان شهر فیلادلفیا رانی بلکه تمام امریکا ، و بلکه افکار
تمام بر عتیق و جدید را زیر نمود ، زیر اسناد و شخص از مردمان بسیار
مشهور و باکمال و ناموسکار فیلادلفیا شمرده میشوند . وهیچ عادت آزاد
ندازند که در بیرون یعنی غیر از خانه خود در دیگر جا نخوابند ، و گریم

(۱۹۷)

ک در دیگر جایخوا بند بهمه حال خبر میدهند . حال آنکه در انشب که از
کلپ برآمدند بهمه رفقای خود گفته بودند که بخانه خود میروند ، و فردا
صبح برای فیصله کردن مسئله سکان بالون (غوهد) به کلپ حاضر میشو
ند ، و بر همین وعداً اعضاً کلپ وداع کرده برآمده بودند .

دیگر اینکه : هر گاه بگوئیم که دو رفیق بلکه برای یک کاری یا باشابر ضررو
رنی بیک طرفی رفته باشند ، و درین تزدیک یا خواهند آمد . خوب ! اما
بغایب شدن فریقولن چه بگوئیم ؟ آیا فریقولن چه شد ؟
نهایت سه ، چهار ، پنج ، شش روز گذشت ، هفته شد هفته دو هفته
شد . . . خبر نیست . . . هیچ یک اشارتیکه اُرغا یب شد کانز انسان
بدهد پیدا نشد !

حال آنکه در تمام محله های شهر بکمال دقت جستجوها اجرا گردید ،
مواحل دریا ، کشتیها ، کشتیابانها ، بندریها ، ایستادن ها کوه هادره ها
جنکله ها همه گی تفحص و تجسس شد هیچ چیزی پیدا نشد ! نیست !
نیست ! نیست !

نهادر میدانی جنکل (فرمون) یکجا زمین را میده و مضمحل یافتد
کشته نالک دیده میشد . حتی در کنار جنکل مذکور و زدیک زمین کوفته
شده بعضی آثار مجادله و منازعه نیز دیده میشد ! مبادا آنها بیک هجوم و
تعرض رهزنان گرفتار نیامده باشند ؟

(۱۹۸)

اینهم ممکنست! لهذاز طرف اداره پولیس بگمال دقت و اعتنایه اجرای تحقیقات آغاز کرده شد . آبهای نهر هارا پالیدند . گلهای زیر نهر هارا کشیدند . علفهای کنار های نهر هارا در و کردند ، اگرچه این عملیات بیقاویده نرفت زیر انهر های پاک کردن خیلی محتاج بود ، و به اینواسطه پاک شد ولی والسفاكه در زیر آن نهر ها بجز لوشهها و گلهای از پروردات و فیل ایوا نس اُری پیدا نشد .

بواسطه اخبارها ، اعلام نهاده ها و اخطار نامه های هر طرف امریکان شر کردید . مکافات های اکرامیه ها و عاده شد . در کوچه ها اشتهرها چسبا نیمده شد ، پنج هزار دلار بخبر آور نده گان آنها و عده شد ! ولی والسفاكه پنج هزار دلار در صندوق کاب باقی ماند ، و خبر آور نده آن پیدا نشد .

درین اثنا باز مسئله جسم مجہول هوایی که افکار مردمان دنیارا بهیجان آورده بود سر از نوبیدان برآمد . زیر اجسم مجہول در جهات امریکای شمالی باز یک چند دفعه دیده شده بود ! حتی در یکبار شکل ، وجسامت جسم مجہول بخوبی مشاهده شده بود .

در اول امر در اراضی (کنادا) یک روز پس از غایب شدن ارکان کاب آن جسم مجہول دیده شده بود . بعد ازان در جنکل (فار وست) در انتیک باقطار دیال مسابقه میکرد دیده شده که بعد ازین مشاهده فرضیات

(۱۹۹)

و تخمیناتیک در باب جسم مجھول در مخالف علمیه و دوایر رصدیه دوران
داشت زایل گردید و دانسته شد که این جسم از مخلوقات طبیعیه نی باکی باشد
سفینه طیار است که بنابر قاعدة مسئله (از هو اسنگنتر) ساخته شده است.
علی الخصوص که جسم مذکور چون بعد از چند روز از چین، و بعد از آن
از هندستان دیده شد، و بواسطه تلگرافها این خبر به طرف منتشر گردد
دید سرعت فوق العاده آن نیز دانسته شد.

آیا این ماکینیست دلاور خارق العاده که خواهد بود؟ آیا از قوای طبیعیه
کدام قوت را در زیر حکم آورده باشد که بواسطه آن سفینه روی هوای
خود را این قوت و سرعت خارق العاده را اعطای نموده است؟ ممادا صاحب
این ماشین طیاره هان را بوز عیار نباشد که در کاب ولدن آمده طرفداری
ماشینهای از هو اتفاقات را نموده است؟

اینست که این فکرها نسبت بر قدر بسی دماغها خطاور کرده غایب شدن
وئیس و سرکاتب کاب را این ماشین طیاریک را بسطه و مناسبت زیادی یافتهند.
علی الخصوص که در ششم ماه تموز از فرانس به نیورک یک تلگراف آمد
که این تلگراف کمان و تخمین را تحقیقت و یقین تبدیل داد.

در این تلگراف نوشته کاغذی که در میان یک قطعی نسواری که در پاریس
یافت شده بود مندرج بود. قازین گرام مانحوبی خبردارند که این کاغذ
قطعی نسوار چیست. نوشته مذکور احوال رئیس و سرکاتب کاب ولدن را

(۲۰۰)

آفتابی ساخت .

وای ! مگر بیچاره کاز اروپور دزدیده است ! چه هیجان ! چه حیرت !
 تلگرافیک از پاریس آمده ، به کلپ ولدن خطاب شده است ! بعد از ده
 دقیقه همه مردم فیلادلفیا بواسطه خطهای تلفون به این خبر آگاه شدند . و
 بعد از یک ساعت همه مردمان امریکا باخبر گردید .

حالا چه باید کرد ! پرودانت و فیل ایوانس و فریقولن را از چنک رو
 بور ظالم چه صورت رهایی داده خواهد شد ؟ مگر معادل آلاتروس بلکه
 بر ترازویک سفینه طیاری تیار کرده بر هواشوند ! حال آنکه ساکنان روی
 زمین هنوز از اصول ساختن اینگونه ماشین طیار ، و چگونگی قوت و
 سرعت او بخبر ندارند !

بعضی کسان باور نکردند ، و گفتند پاریسیان باماصح کرده‌اند ، هنوز
 ازین ناباوری یاتکمی نگذشته بودکه (نورماند) نام و اپور فرانسوی که در
 لیمان نیورک از فرانس آمده تلگراف انداخت قطعی پرودانت را آورده باور
 نکننده کاز ایساور کردن مجبور نمود . قطار راه آهن در همان شب قطعی را
 از نیورک به فیلادلفیا سانید .

بلی ، بلی ! قطعی مال پرودانت است ! حتی در میان باور نکننده کانیک
 جیمس سیپ سبزه خوار بود که اگر ده ازروز طعامهای مقوی خورده
 نمیبود از حیرت بسیار کفهای پایش به او امیشد ! جناب جیمس سیپ

(۲۰۱)

ازین قطعی باز ها بار از پروردانست نسوار گرفته است . همه اعضای کاب
قطعی را بمحرد دیدن شناختند . زیرا باز باز این قطعی برادرست پروردانست
دیده آند . خلاصه این قطعی یک یادگار حبشه عظیمی برای اعضای کاب
ولدن شده در دالان مذاکره در یکجا مخصوص برای زیارت کردن شان
کذاشته شد !

زیاده برین هیچ شببه باقی نماند ! رئیس پروردانست . سرکاتب فیل ایوا
نس در جوهو ابد است رو بور اسیر هستند ، چاره هایی دادن آنها نیز مفقود !
در فیلاند لفیال زین رهگذر یک ماتم عمومی حکمفرمایی بود . کمیشی شلاله
سیغار اسبب ضایع شدن پروردانست که حصه دار بسیار بزرگ آن کمی بود
بقلع معاملات آغاز نهاده بدر جه اعلان افالس رسید . فابر یک ساعت
سازی فیل ایوانس نیز اسبب غیوبیت صاحب فابر که امتعه وجوده خود
رباه قیمت کم فروختن گرفت .

والحاصل رفته رفته امید ها از عودت کردن رئیس و سرکاتب منقطع
شده بیافت . زیرا بعداز پاریس سفینه طیار در هیچ طرف دیده نشد .
همه ماه توز بهمین منوال گذشت هیچ اثری در جوهو از ماشین طیار بدیدار
نگردید . زیرا ما میدانیم که بعداز پاریس رو بور بجه جاهای مجھوله بیان
کردیده است !

ماه آگوستوس نیز گذشت باز خبری و اثری پیدا نشد . میاد ابکدام نتیجه

(۲۰۲)

و خیمه گرفتار نیامده باشد!

والحاصل از ماه ایلوں نیز بیست و هفت روز گذشت باز هیچ! باز هیچ!
سبحان الله! انسان اچه عجب مخلوقیست! فرا، وشی از اینجایات طبیعیه
پسر است. اینمسئله نیز آهسته آهسته فرا، وش گردید!
اما این عجب است که در روز بیست و هشتم ایلوں دفعه در فیلاندفیا آوا
زه شد که برودان، و فیل ایوانس بخانه خود شان عودت کردند!
بلی بلی. گمشدگان پیداشدند، حتی فریقولن نیز با آنهاست اولاً اعضا
های کاب. بعد ازان یاران، و دوستان غایب شد کان یکان بسوی
خانه نو آیند کان دویدند! انواع غایشهای او شاد مانیه اجر اکر دند. فریاد
های او را زدند. هو ز راه آهکشیدند، بقرار عادت فیلاندفیا بر شانه های خود
ایشان را برداشته شهر گشت کردند.

سبزه خوار جیمس، که بخوردن کاب کاب کاهوی خود مشغول بود طعام
خود را آنداشت بخانه رئیس رفته بود، و لیام فورب که صاحب کارخانه
از لنه شکر سازی بود بادود ختر خود رئیس مات و رئیس دول هم در انجابود!
برو دان و فیل ایوانس با آنقدر آدمهای مصادفه محبور گردیدند که دستهای
یشان بدرد آمد. دزهای نشب در کاب عقد اجتماع گردید. زیرا همه کس
تشنه شنیدن سر گذشت ایشان بودند. و چنان بینداشتند که در کاب
اول سخنی که رئیس بر زبان آرد متعلق سر گذشت غیبو بست سه ماهه شان

(۲۰۳)

خواهد بود!

حال آنکه دور فیق در دل خود بین قرار داده بودند که درین باب
هیچ چیزی نگویند، حتی فری قولان که نخود در دهنش نمی‌گشند نیز التزام
سکوت کرده بود.

اگرچه آنها همچنان قرارداده باشند، و بر کسی این راز را باز عنادیکه
در باب طرفداری (خفیقترازها) دارند فاش کردن نخواهند، ولی
ماهیت باید بدانیم که بعد از آنکه ایشان را در جزیره (شاتام) گذاشتیم چه
کردند و چه شد؟

بعد از آنکه برودان ریسمان آلباتروس را برد، و آلباتروس بی برو
وانه به جریان هوانا بعشهده بر هواشد هر سه نفر فراری کنار جوی آب
را گرفته بسوی داخل جزیره روانه شدند، و فکرشان این بود که با اها
لئی بومئی جزیره تصادف کنند.

در ساحل غربی جزیره بیک قبیله برخور دند که پنجاه نفر بودند، و
بصید ماهی تعیش می‌کردند. مردم این قبیله وارد شدن آلباتروس، و
ضیاهمای الکتریکی اورادیده بودند و از دور به او سجده ها کرده بودند.
ذیرا اورایک معبد سیاوهی شناخته بودند؛

و چون آمدن این سه نفر را بسوی خود بیدیدند به احترامهای فایقه،
و عزت داریهای لایقه که در خورد صدمان از سما آینده کان باشد پیش
آمدند، در بهترین کلبه های خود آنها را جای دادند، و انفس ترین طعا

(۲۰۴)

مهای خود را در پیش شان آوردند .

پروردانت و فیل ایوانس دانستند که دینامیت شان کار خود را در طبقات
بلند هوایی اجرا کرده و بعد ازین نه از رو بورو نه از آلتاروس از ونشانی
بدنیانخواهد ماند !

حالا کار اینست که چاره عودت کردن امر یکار باید جست ! همه ماه
آگوستوس را در جزیره (شاتام) بسر آوردند ، چونکه واسطه نقلیه نیا
قند . فراریها بسبی که از یک محبس برآمده بیگری داخل شدند خیلی مأ
یوس شدند . تنها فریقوان خیلی منون و مسرور بود !

تا آنکه در سوم ماه ایلویل یک کشتی بزرگ بادی بجزیره شاتام وارد
شد ، فراریها بعد از آنکه بمقدم قبیله اکرام و انعام و افری نمود با صاحب سفینه
ساخته در سفینه سوار شدند ، و بجزیره [او قلاند] آمدند . وازانخادریکی
از واپورهای کپنی (پاسیفیک) سوار شده به کمال راحت در بیستم ماه ایلویل
به (سانفرانسیسکو) وصل شدند ، وازانخابه قطار راه آهن سوار شده
در بیست و هفتم ماه ایلویل به (فلیالدلفیا) وصل شدند !

اینست که فراریها از وقتیکه بجزیره (شاتام) افتاده ، و بازتابه فلیالدلفیا
رسیده اند همین وقوع از اگذشتانده اند درها نشب ریس و سرکاتب به کمال
دبده و دارات در دالان کاپ بی محل مأموریتهای خود شان نشستند !
حال آنکه هر دور فرق فوق العاده ساکن و مستریخ بودند و چنان معلوم

(۲۰۵)

میشد که هیچ غیبو بت نکرده اند ، و هیچ چیزی بر سرشان نگذشته باشد ، و دیروز از کلب برآمده امروز باز بوقت و میعاد معین خود بر محل مأموریت خویش آمدند !

بعد ازان کنگناشها ، و هو راه از طرف هیئت کلب بر طرف گردید ، پر و دانب بصدای بسیار مسترحانه گفت :

— رفیقان ، افندیان ! مذاکره باز شد !

صداهای شکرها ، و هو راه ای بسیاری بلند شد . زیرا اگر جهابت اشدن مذاکره چندان حال خارق العاده نیست ، ولی چون باز از طرف رئیس برو دانست آن مذاکره باز میتوشد خیلی خارق العاده یک حالی شمرد میشود .

رئیس بعد ازان کنگ صداهای تحسیندها ، و هو راه افرا و انشت باز بسخن آغاز کرده گفت :

— در اجتماع آخرین ما مذاکره خیلی شدید شده بود [از هر طرف بشنوید ! بشنوید !] مذاکره مامتعلق مسئله بروانه بالون (غوهه) بود که آیدریش ربط شود یا بدبیال ؟ (از هر طرف علامت‌های حیرت) حالاً چاره آفاق آراء طرفین را یافتم که آن چاره عبارت از ربط دادن دو پر وانه است بهر دو طرف . [از هر طرف سکوت ، حیرت !] اینست که مذاکره به اینصورت جریان یافت !

(۲۰۶)

همه اعضاي کاپ که برای شنیدن حوا دش غيبوبت شان ، و حکایت آلا
تروس منتظر بودند بسب سکونت و جديتی که در حال نوآمدكان پدیدار
بود هرچكش جصارت برسوال نتوانست نمود . دز کاپ يك سکون و
سکوت محبي حکمفرما بود که تابحال امثال آن ديده نشده بود : پرودانست
با زبسخن آغاز نهاده گفت :

— افديان ا الحال نخستين کار ما کمال کردن (غوهد) است . زير ابر
جو هو (غوهد) حکم کرده ميت و آند و بس ! افديان ! مذاکره ماختام یافت .

— باب هجدهم —

آلا تروس ، وغوهد همه یگر خود را بگام می باشد ؟

بعد از هفته‌ها از جريان اين وقوفات که نقل گرديم ، یعنی هفته‌ها بعد از
عودت کردن خارق العادة پرودانست و فیل ايوانس بخانه‌های خود شان ،
در شهر فیلاندفیا يك شورش و هیجان عظیمه برپا شده بود ! این شورش
و هیجان برای مسائل سیاسیه بالجهات انتخابات رؤسا و مادرین نبود ،
بلکه عالم فیلاندفیادرین بازار برای بالون (غوهد) که از طرف کاپ ولدن
ساخته شده . و سیاحت آن در جوهو امقرر است بحرکت و هیجان آمده
اند . درین بالون (هارری تندر) که نام او در اول کتاب ذکر شده بود با
یکنفره معون او بصفت ما کینیست ، ورئیس کاپ جناب پرودانست . و کاتب

(۲۰۷)

او فیل ایوانس بصفت سیاح و صاحبان بالون سوار میشوند .
درین هفتاد سیاحان ماهنوز سر گذشت جویه خود شانرا بهمیچ کس نقل
و بیان نکرده اند . فری قولن دهن باره نیز دهن خود را باز نکرده است .
چنان کمان میبرم که برو دانست و فیل ایوانس بسبیی که از طرفداران بالو
نمای از هو اخفیف تر بیاشند از آلباتروس که مسئله از هو است گیکتر را اثبات
نموده بحث و بیان کردن نمیخواهند .

بالون (غوهد) همه خواصی را که برای شرایط لازمه بالونها لازم باشد
جاءهست . و بر تماالمولهای سیک تابه ایتدم ساخته شده است مرصحت و ماقوق قدر است .
محفظه بالون غیر قابل نفوذ است ! تابه ابد در هو اماده میتواند . این محفظه
یعنی جسم آمازیده که غاز خفیف تر از هو آتر ای آمساند ، و بر هو بالا میبرد
بچنان محکمی و پیشو طی ساخته شده که یک حبه غاز را ضایع نمیکند ،
بدرجه که بر گونه باد و باران مقاومت بتواند محکم و متین ساخته شده است .
ماشین الکتریکی که برو دانست آز اخر یداری کرده ، و در بالون وضع
نموده قوت بسیاری به بروانه هامیتواند بدهد . شکل غوهد بسبییک طو
لایست بصورت افقی خوب رفتار میتواند . بدنه بالون امکمل ساخته اند
که در میان آن هر گونه آلات و ادوات ، ولو از مات بالون پرانی گنجایش
دارد . در طرف پیش و دنبال بدنه یک پروانه ، و در آخر بالون یک
مکان دارد . غازیک در درون محفظه بالون غوهد برمیشود از خفیفترین

(۲۰۸)

غازهای وولدالها، انتخاب شده بود .

والحاصل در پیستم ماه نیسان همه جیز بالون غوهد حاضر شده بود .
بعد از آنکه بالور ادر میدان جنگل فرومون باغاز آماسانیدند به رانیدن آن
آغاز کردند . خلاصی که در میدان مذکور جمع آمده اند حد و حساب ندا
رد . قطارهای راه آهن از هر طرف امریکا بسی از باب مراق رادر فیلا
دلفیا کرد آورده بود . مردم خود فیلا دلفیا از زن و مرد ، و خورد و
بزرگ و پارچه و جوان درین میدان جمع شده بودند . فابریکداران فار
یکهای خود را مغل نموده در میدان جنگل فرومون آمده بودند . صاحبان
مقاهی ها ، غازهای خود را بسته با نجسا خود را رسانیده بودند افسران
عسکریه . مأمورین ملکیه ، مخبرین جرايد و الحاصل هر گونه خلاصی
برای تئاشای برانیدن بالون (غوهد) که از ما همها برای آن انتظار کشیده
میشود گرد آمده اند .

صد اهای هوزیر اها و تحسینها بفلک بر پیشده ، علی الخصوص هنکا ، یک
پروردان ، و فیل ایوان اس در بالون نمودار شدند فریادهای هوزیر اهای که
از خلاصی برآمد شنیدن داشت ! این راهنم بگوییم که اکثر مردمان از دیدن
بالون پیشتر بدیدن این دونفر سیاح غایب شده از هوافرو آمده هو سکار
میباشند .

از ساعت ده يك ربع گذشته بود که يك طوب زده شد . اين طوب

(۲۰۹)

اشارت تمام شدن حاضری بالون بود ! غوهه دمانتظر اشارت بود !
ساعت یازده بازیک طوب انداخته شد ! غوهه دکه بازیسمانه بازه مین صر
بوط بود بقدر پانزده مترو بلند شد و به اینصورت همه مردمان سیاحان را .
و سیاحان همه حاضر از ایدیدنده پروردانست و فیل ایوانس بنابر قصداً یعنیکه
ما بدل بشناس بوطیم دستهای خود شارا بر دل خود کرد اشتند بعد از آن
دستهای راست خود شار ایسوی سما بالا کردند . و به این اشارت داناندند
که غوهه بر جوهو احکم میشود .
بجواب این صد هاهز از دست بر دل گذاشتند . و صد هاهز از دست
بسوی هو اینجنبش آمد !

بساعت یازده طوب سومین انداخته شد . پروردانست به آواز بلند فریاد
بر اورد که :

— باز کنید رسما نهار !

بیکبار گی رسما نهاباز شد . غوهه بکمال عظمت بلند شد . و یک استغنا
مت عمودی گرفته بقدر دو صد و سیاه مترا و ارتفاع پیدا کرده توقف نموده .
در انجباب حرکت افقی آغاز نهاد . هر دو بروانه غوهه بحرکت آمد . بالون
بسرعت ثانیه دوازده مت رو بسوی شرق به پیشرفت آغاز نهاد .
از همه خلائق باز صد اهای هور راه او تحسینها بلند گردید بالون بواسطه
سکان خود هرگونه وضعیتها یک دلش میخواست میگرفت . راست میر

(۲۱۰)

فت بچب و راست میگردید ، دایره دور میگرد .

اما و اسفا که در اثنای این تجربه به هاهیچ باد نیست تا دیده شود که غوهده با
بادچه ، میکند ؟ درین اثنالalon بقدر چند صدمتر و برهه ابلند شد . حاضرین
دانستند که مقصد برودان و رفای بالون نشین شان اینست که در طبقات
بالائی هوا بلکه باد بیابند . و اسفا که در ازروز هیچ باد پیدا نمیشد .

غوهده یک خط عودی را گرفته تا بچهارهزار متر بلند شد . و مانند
یک نقطه کوچکی معلوم میشد . گردنها همه مردمان از بسیار بالادین
پدرد آمد !

درین اثناز میان مردمان نداهای حیرت ، و تعجب بالاشدابن نداهار ۱
صد هاهز از نداهای حیرت پاروی کرد . نظرهای همه مردمان در یک
طرف افق بیک نقطه سیاهی عطوف باند . این نقطه در جهت شهابی پدیدار
شده یکرس بسوی غوهده بکمال سرعت پیش میآمد ! و رفته رفته به غوهده
پزدیک میشد ، و هرچه که نزد یک میشد بزرگی وجسمان پدیدار
میگردید . آیا یک مرغ بسیار بزرگ است ؟ آیا یک حجر سماوی است ؟

خیر کار ازین گمانه باحقیقت کشید . جسم مذکور معلوم شد که چیست ؟
غوهده نیز دانست که چیست و کیست ؟ زیرا بکمال سرعت بسوی شرق
پگریختن آغاز نهاد !

از زبان یکی از اعضای کاپ دفعه « آلاتروس ! آلتروس ! » گفته یک

(۲۱۱)

فر یاددهشتگی برآمد ! همه حاضرین به این فر یاداشتاراک ورزیدند !
 بوافقی که این جسم (آلاتروس) بود ! در میان آنهم روبرو بود ! زیرا
 پروانه‌ها، و شکل و هیئت آن تجسم نموده بود آلاتروس مانند یک عقاب
 تیز پروازی، بر غوهد صعوه، مثال هم نمود ! هیچ شهره نیست که آرا
 پاره پاره خواهد کرد !

اما خیلی عجیب است ! ما آلاتروس را بصدمة کفیدن دینامیت بروداخت
 پاره پاره شده بدر یافته ادن آزادیده بودیم، پس چسان شد که باز درینو
 قت ظهور نمود ؟

به بینید که چه طور شد :

بعد ازانگ مهندس روبرو بکمال اعتدال دم مانوله پروانه پیش رو را
 بدست آورده بستاب دادن آن کاهیاب آمد، و باقی مانده سفینه خود را از
 سقوط مدھشة برتاب شده رهایی داد، سفینه پاره مانند جاله بر روی آب
 تماس نمود . یعنی صرغ مجروح در بحر یفتاد اما پروانه‌های آن یکمدت
 مددی از غرق اور احفوظ نمود، روبرو باطیله‌های خود یکچند ساعت
 بر روی سفینه پاره خود که درینوقت حکم یک جاله مشکی را گرفته بود
 بماند . بعد ازانگ که نزدیک غوطه خور دن سفینه پاره رسید در زور چهار
 بری خود نشستند . و در حالتیک حال شان بخرا بی رسانید بود مظاهر
 معاونت ربانیه شدند . یعنی بعد از طلوع شمس بیک چند ساعت قضا زد

(۲۱۲)

کاز ایک کشتئی مشاهده کرده غیر از رو بور و طایفه هاباقیاندۀ بروانه هاو
دیگر آلات و ادوات سفینه پاره را نیز جمع کرده در گشتئی خود جمع نموده
از مرکز رهایی داد .

رو بور خود را که ایک کشتی بر قدر ایک از غرق شدن کشتی خود بحث
راند ، و با نصوصت هویت و ماهیت خود را پنهان نمود .

این کشتئی رها دهنده مهندس رو بور (نو فریاند) نام سفینه سه دیر که
بادئی بود که به اوسترا لیا میرفت . رو بور یک قسم ثروت و وجوده خو
در از سفینه رها نیده تو انته بود . بکمال راحت تابه اوسترا لیا رسیدند .
بعد از چند روز یک کشتئی کوچک و متینی خریده یکسر راه جزیره
(س) را گرفت . فکر یکانه مهندس اخذ استقام بود که برای آنهم یک
آلباتروس دیگر ساختن لازم است . برای کسی که آلباتروس اول را ساخته
باشد ساختن یک آلباتروس دوم چندان کار مشکلی نیست ! علی الخصو
ص که در جزیره (س) همه اسباب و آلات و لوازمات آن حقی قابر یک
آن آماده و تیار هم باشد !

خلاصه بعد از هشت ماه از آلباتروس اول مکمل تر و سریعتر ، و برقوت
تر یک آلباتروس دیگری برای سیرو جولان جو هوا آماده گردید رو
بور . و همان طایفه های اولین در ان سوار شدند ، هر یک از اینها در دلهای
خود درباره پروردان و فیل ایوانس بالک در حق همه اهل کاپ ولدن یک

(۲۱۳)

حس شدید انتقامی میرور آمیندند .

آلباتروس در روز اول ماه نیسان از جزیره حرکت کرد در ابتدای سیاحت خود احتیاط تمام بکار بردا که از هیچ طرف دیده نشود . ازان رو دایماد رمیان ابره اقطع مسافت نمود : بعد از آنکه در امریکای شمالی رسید بشهر فیلادلفیا آمد و در جنگل فاروست دریک کوشتنک و تنهایی بخزیده مهندس رو بور بکمال مهارتی که داشت بعضی دهقانهارا سوال نمود ، و بکمال منویت خبر گرفت که بالون غوهد در پیست و نهم ماه نیسان باز پیش و سر کات کلب ولدن بسیاحت هوا میراید !

آیا برای اخذ انتقام بهتر از اینوسیله کجاید است می‌اید ؟ و هم به اینوسیله بر همه عالم اثبات مینماید که اصل موقفيت و کامیابی برای ماشینهای طیار است نه برای بالونهای آمازیده !

اینست که به اینسبهاییک بیان گردید آلباتروس مانند عقاب تیز چنگی بر شکار خود هجوم می‌آورد !

بلی ، بلی هیچ شبه نماند که آلباتروس را اول کمیک شناخت و عالم را بولو له انداخت فریقولن بود . فریقولن درینبار بسیاحت هوائی اندی خود اشتر ایک نور زیده و در میان سیرینان به پهلوی یکی از اعضای کلب ایستاده بود . بعجرد یک آلباتروس را مانند لث نقطه سیاهی در افق بزید بشناخت و به کسی که در پهلوی او بود فهمانید که آلباتروس است .

(۲۱۴)

غوهه در گریخن سعی میورزید، ولی میدانست که بهمچو صورت از
چنک آلاتروس رهای نخواهد یافت. باز هم بصورت عمودی بکمال شدت
بالا برآمدن گرفت. چونکه دانست که اگر بسوی زمین فرو آید راه را
برو میگیرد. اهدایه امید آنکه بلکه آلاتروس تابه نقطه های بسیار بلند
با او آمده نتواند عمر تفتعیرین طبقات هوائیه بالا برآمدن گرفت!

اما آلاتروس نیز بصعود آغاز نماد، حجم آلاتروس نسبت به آمازیده کی
بیعنای غوهه خیلی کوچکتر است. و چنان معلوم میشده که یک کشتی طور
پیدوست که بر یک زره پوش بزرگ هجوم میبرد.

در ضرف یک چند دقیقه بالون بهارتفاع بخیز ارمتو بالا برآمد. آلاتروس
نیز در دنبال آن بالا شد. و بر اطراف آن در یک دقیقه چندبار دور میگرد.
و این دایره های دوریه خود را فته رفته کوچک میگرد، و چنان وابسته
که سیک حله محفظه غاز بالون ایام مبارکند، و در آن واحد بالون را محونماید.
وبرو دانست ور فیقانش را لذت بخیز ارمتو ارتفاع بزمین انداخته پاره مبارکند.
د هشت تماشا گران رفته رفته ترازید میگرد. سینه های شان به تنگی
میآمد، پایها یشان میلرزید. غوهه برق امر یکار ایاز کرده بود، رو
بور نیز برق مخصوص خودش را بر افراشته بود. مردمان از بیان یک محا
دبه مدهشة هوابی را که تا محل امثال آن هیچ دیده و شنیده نشده سیر میگر
دند اما قوت هر دو محارب هیچ باهم مساوی نبود. آلاتروس مانند کشتیهای

(۲۱۵)

زره پوش بسیار مجهر، و غوهد همچون کشتهای چوبی با دیاباتی کلانی مینموده
 غوهد برای رهایی یافتن از چنگ دشمن زیاده ترا لابرآمد ز آرزو کرد،
 همه نقلتهای خود را انداخته بقدر هزار متريکر باز بیکارگی بالابرآمد!
 غوهد مانند یک نقطه بسیار کوچکی از زمین علوم میشد آلاتروس نیز
 همه قوهای خود را به پروانه های عمودی خود داده بالون را تعقیب نمود.
 دفعه از میان زمین صداهای دهشت بلند شد زیرا دیدند که غوهد
 بسرعت بسوی زمین فرمیا ید، و رفتہ رفته بچشمها میان بزرگ
 شده میرود.

آلاتروس نیز با آن یکجا فرمیا ید، و رفتہ رفته همه شکل پرهیبت
 عجیش را بسترها جلوه میدهد. مگر محفظه غاز غوهد در طبقات علویه
 هو اسبب کسب حفت نمودن هوا، و عدم کفايت تضییق خارجی کفیده،
 و غازها بشدت ازان فرار کردن گرفته، وازان و بسرعت و شدت بسقوط
 کردن آغاز نهاده است.

آلاتروس سرعت خود را با سرعت نزول غوهد بر ابر ساخته یکجا با او
 میفرماید. در حالتیک از زمین بقدر هزار و دو صدمتر و بلند بودند آلاتروس
 بکمال مهارت خود را به بدنه غوهد چسبانید. آیا غوهد را سر اسر محو کر
 دن میخواهد؟ نی، نی! معاونت کردن میخواهد!

آلاتروس آنقدر بھارت تقرب کرده ماکینیست و معاون بالون غوهد

(۲۱۶)

که همکه مرک را بسب افتادن محقق دیده بودند بی اختیار به آلباتروس
درآمدند!

پروردان، و فیل ایوانس مرک را مر حج دانسته معاونت رو بورارد
کردند. ولی طایفه های پر قوت آلباتروس رئیس و سر کاتب را بزوزوجر
گرفته به آلباتروس در آوردند.

بعد از آن آلباتروس غیر متحرک بایستاد. باون چون سراسر بی غاز
مانده بود بشدت سقوط نمود. و مانند لاشه یک غلیواز بزرگی بر شاخهای
درخت جنگل فرومون آویزان بماند!

در زمین یک سکوت و سکونت عظیمی حکمفرمابود. چنان بنداشتی
که در همه شان اثر حیات مفقود شده است. بسیار مردمان برای نمایش این
منظاره مدهشه چشم ان خود شانرا به بستند.

هزار افسوس که پروردان و فیل ایوانس باز اسیر و بور شدند. آیا باز
آنها را در جوهو اخواه برد؟! ما بکمال حیرت دیدند که آلباتروس بسوی
زمین فرو آمدن گرفت! همه حاضرین برای جایدادن آلباتروس یک
کناره کشیدند و یک وضع احترامی گرفته جا خالی کردند.
هیجان به آخر درجه رسیده بود آلباتروس از زمین بقدر دو صدمتر و
بالاترا از زمین آمده ایستاد!

در میان مردمان یک سکوت بسیار عمیق حکمفرمابود. در میان این

(۲۱۷)

سکوت ، دفعته صدای نیز پر تأثیر مهندس رو بور بلند شده گفت :
— ای افندیان امریکایی ! رئیس کاب ولدن و باشکاتب او باز بدست
اقتدار من بیفتاد ، هر کاه اید یا ایشا زارد سفینه خود محبوس نکاهدارم
وظیفه متقابلة خود را ایفا کرده خواهم بود . لکن با وجود آنهم من
ازین وظیفه خود صرف نظر نمودم ! مستر پرودانت ، فیل ایوانس !
آزادید ! ۱۰۰

رئیس کاب ولدن ، و فیل ایوانس و دو ماکنیست هماندم بر زمین بجهیدند .
آلباتروس در حال بقدره مترو بالاشد ! باز در انجاتوقف نموده و بر
سخن خود دوام ورزیده گفت :

— ای افندیان امریکایی ! تجربه کردم ، کامیاب آمدم ! محقق بدانید
که کامیابی و حکمرانی جو هوابدست ماشینهای طیار قبیلتراز هواست ، نه
بالونهای شکم آماسیده خفیفتر از هوا ! ولی با وجود آنهم حکم کردم که هیچ
چیزی ، حتی ترقیات فیله نیز بیش از وقت و زمان معین و مقدر آن بوجود
نماید آمد ! بتا برین میروم ، اسرار و خفایای خود را با خود میرم و ازین

(۲۱۸)

اسرا در بیوقت بعالم انسانیت خبر نمیدهم . زیرا ثبت بیوقتست ، چو
 نکه مال موجوده هنوز با آن درجه نرسیده اند کاز کارهای یجای نفس
 برستی خود برهیز کرده تنها بفکر ترقی فنون مشغول شوند ! پس هر
 وقی که اکتساب فضیلت و معرفت یکانه مشغولیت عالم گردد ، و مال موجوده
 بدرجه فاضل و عاقل شوند که بجز کشف کردن خفا یای فنیه دیگر کار
 و مشغولیتی برای شان نماند آنوقت این اسرار من خود بخود نمیدان ظهور
 خواهد برآمد !

افندیان امر یکایی ! بشما عرض سلام و احترام میکنم الوداع :

بامان خدا .

روبور مهندس ، بعد ازین نطق خود هفتاد و چهار بروانه های ماشین
 طیار خود را بسیار گی بدورو حرکت آورده به کمال سرعت بالا برآمد ، و
 یکسر بسوی شرق روان شده از نظرهای نهان گردید !
 پروردانت و فیل ایوانس و همه طرفداران مسئله خفیفتر از هواخیلی
 محجوب و شرمسار شده بجز اینکه بسیار گردن خود را اخراجیده بخانه های

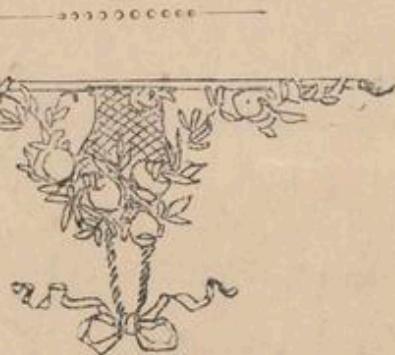
(۲۱۹)

خود بروند، و عالم گرد آمده تماشا پین نعره های تحسین و آفرین خود
و راه ایشپلا قهای تمسخر و استهز ا در حق آنها تبدیل بدھند دگر کاری
باقی نمایند .

—————
انتها

(مترجم)

چهارمین طبقه



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library